

قواعد و رهنمون‌های بیداری اسلامی

تألیف:

شیخ محمد بن صالح العثیمین

سال انتشار: ۱۳۸۱

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه ناشر.....	۱۱
مقدمه.....	۱۳
بخش اول: قواعد مهم برای موفقیت بیداری اسلامی.....	۱۹
مقدمه.....	۱۹
قاعده اول: تمسک به قرآن و سنت.....	۲۱
اما مراجعه به کتاب خدا:.....	۲۳
اما بازگشت به سنت نبوی:.....	۲۶
قاعده دوم: علم و بصیرت.....	۲۸
دوم این که باید به حالت فردی که دعوت داده می شود آگاهی داشته باشد.....	۳۳
سوم این که بر کیفیت دعوت آگاهی داشته باشد:.....	۳۵
قاعده سوم: فهم.....	۳۷
قاعده چهارم: حکمت.....	۳۹
مثال اول: موضع پیامبر (ﷺ) در برابر اعرابی که در مسجد ادرار کرد:.....	۴۱
مثال دوم: موضع پیامبر (ﷺ) در برابر معاویه بن حکم سلمی (رضی الله عنه):.....	۴۳
مثال سوم: موضع پیامبر (ﷺ) در برابر مردی که انگشتر طلایی بدست کرده بود:.....	۴۵
مثال چهارم: موضع پیامبر (ﷺ) با خانواده بریره:.....	۴۵
مثال پنجم: موضع پیامبر (ﷺ) در برابر مردی که در روز رمضان با زنش آمیزش کرده بود:.....	۴۸
قاعده پنجم: دوستی و محبت با یکدیگر.....	۵۱
قاعده ششم: صبر و چشم داشت پاداش الهی.....	۵۳

- ۵۸.....قاعده هفتم: رفتار با اخلاق پسندیده
- ۶۰.....قاعده هشتم: شکستن حواجز بین دعوت‌گر و مردم
- ۶۲.....قاعده نهم: استفاده از نرمی و مهربانی
- ۶۴.....قاعده دهم: سعه صدر جوانان در برابر اختلاف نظر علماء
- ۶۷.....قاعده یازدهم: مقید کردن احساسات به مقتضای شرع و عقل
- ۶۷.....قاعده دوازدهم: برپا کردن زیارت و سفر جوانان برای دیدار یکدیگر
- ۶۸.....قاعده سیزدهم: ناامیدنبودن از کثرت مفسد
- ۶۹.....قاعده چهاردهم: ارتباط با مسئولین امور
- ۷۱.....بخش دوم: رهنمودهایی برای جوانان بیداری اسلامی**
- ۷۳.....پرسش‌ها و پاسخ‌ها**
- ۷۳.....حکم دعوت به راه خدا
- ۷۴.....فرق عالم و دعوت‌گر
- ۷۶.....مؤمنین در دوستی با یکدیگر
- ۷۶.....«دعوت‌گر باید نسبت به هر چیزی شناخت داشته باشد»
- ۷۸.....«از طرف من به مردم تبلیغ کنید، حتی اگر یک آیه باشد»
- ۷۸.....آیا تدریس علوم شرعی شاخه‌ای از دعوت دادن به راه خدا است؟
- ۷۹.....هر کسی منکری را دید
- ۸۰.....«موضع مسلمانان در برابر گناهان منتشر در سرزمین‌های مسلمین»
- ۸۱.....مرحله اول تغییر با دست:
- ۸۱.....مرحله دوم تغییر منکر با زبان:
- ۸۱.....مرحله سوم تغییر با قلب:
- ۸۴.....نخست باید اسلام را ارائه کرد
- ۸۵.....بدگویی در مورد اهل خیر جایز نیست

- ۸۶..... طلب علم یا دعوت دادن به راه خدا
- ۸۸..... بهترین راه فراگیری علوم دینی چیست؟
- ۸۹..... «دعوت دادن به راه خدا واجب است»
- ۹۱..... «علم آموختن با دعوت دادن در راه خدا تضادی ندارد»
- ۹۳..... «دانش اندک و مشهورشدن تضادی با دعوت دادن به راه خدا ندارد»
- ۹۴..... فرق نفاق و ریا چیست؟
- ۹۴..... «به حفظ قرآن و احادیث احکام اهتمام می‌ورزند»
- ۹۵..... «وجوب تواضع برای رساندن حق»
- ۹۶..... «ابتدا باید خودمان را اصلاح کنیم»
- ۹۷..... وسایل بر حسب مقاصد و اهداف
- ۹۸..... «نخست کتاب و سنت، سپس هر وسیله‌ای جایز»
- ۹۹..... «دعوتگر باید از مفیدترین روش استفاده کند»
- «دعوت بده به راه پروردگارت با حکمت و پند و نیکو و با آن‌ها به بهترین راه مجادله کن»
- ۱۰۰.....
- ۱۰۱..... «حکم دعوت دادن از خلال وسایل جدید ارتباطی مانند تلویزیون»
- ۱۰۳..... «به نظر من نوارهای اسلامی بسیار مهم است»
- ۱۰۳..... «دعوتگران نباید با یکدیگر قطع رابطه کنند»
- «ناسزاگفتن با عالمی که با اهل علم در مسئله‌ای اختلاف دارد و دلیل دارد جایز نیست»
- ۱۰۴.....
- ۱۰۵..... «اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و پیامبرش برگردانید»
- ۱۰۶..... «اگر هدف از مناظره اظهار حق باشد، اشکالی ندارد»
- ۱۰۷..... نپذیرفتن اسباب جهالت است در دین و سفاقت است در عقل
- ۱۰۸..... بهترین چیزی که انسان باید مورد توجه قرار دهد کتاب خدا است

- ۱۰۹..... به نظر من هردو خوبی را فرا گرفت.....
- تفرقه جوانان پایبند، باعث از بین رفتن نیرویی می‌شود که با پایبندی به دین و حرکت به سوی خدا به دست می‌آید..... ۱۰۹.....
- چرا جوانان دچار تفرق و اختلاف می‌شوند ۱۱۴.....
- طلاب نباید یکدیگر را عیب‌جویی نمایند..... ۱۱۴.....
- از خداوند می‌خواهم که علماء را در مشکلاتی که از طرف بی‌خردان با آن مواجه هستند، یاری فرماید..... ۱۱۶.....
- دعوتگر باید در جایی که بیشتر مصلحت است دعوت بدهد..... ۱۱۷.....
- گاهی از باب استعمال حکمت است..... ۱۱۸.....
- عبادت شب با توجه به حالت مردم فرق می‌کند..... ۱۱۹.....
- حکم گوش دادن به سرودهای اسلامی..... ۱۲۰.....
- برای دعوتگر جایز نیست که برنامه‌هایی را که همراه موسیقی است و یا زنان بی‌حجاب را به نمایش می‌گذارد، تماشا کند..... ۱۲۱.....
- تضادی میان این دو حدیث وجود ندارد..... ۱۲۲.....
- تو باید امر به معروف و نهی از منکر کنی..... ۱۲۳.....
- دعوتگر باید الگو باشد..... ۱۲۵.....
- مؤمن باید مخلص باشد..... ۱۲۶.....
- «در صورت مصلحت دیدار گناهکاران در خانه‌هایشان جایز است»..... ۱۲۸.....
- تو باید از این شغل بیرون یایی..... ۱۲۸.....
- آیا اهل معاصی مؤمن‌اند یا کافر..... ۱۲۹.....
- وعظ گفتن در قبرستان شرعی نیست..... ۱۳۱.....
- این یعنی تضاد و بی‌خردی و گمراهی در دین..... ۱۳۲.....
- تو باید به راه خدا دعوت دهی و ناامید نباشی..... ۱۳۳.....

- ۱۳۵..... برادر بزرگ‌ترم مرا به خاطر پایبندی به دین مسخره می‌کند.....
- ۱۳۶..... دعوتگر به سوی خدا جز اصلاح برادرانش چیزی دیگر نمی‌خواهد.....
- ۱۳۷..... پدر باید به شیوه‌ای که بهتر است فرزندش را دعوت دهد.....
- ۱۳۹..... چگونه می‌توان میان انکار منکر و صلۀ رحم و دعوت به سوی خدا جمع نمود.....
- ۱۴۰..... تو باید همسایه‌ات را که در نماز جماعت حاضر نمی‌شود، نصیحت کنی.....
- ۱۴۰..... دعوتگر باید به راه خدا دعوت دهد گرچه مردم او را مسخره کنند.....
- ۱۴۱..... آنچه در حق مردان ثابت است در حق زنان نیز ثابت است.....
- ۱۴۲..... تو باید مصلحت را در نظر بگیری.....
- ۱۴۴..... دعوت زن به دختران همجنس خود برای تمسک به دین.....
- ۱۴۵..... اصول اهل سنت و جماعت در مسائل اختلافی چیست.....
- حتی اگر مسایل اختلافی مورد تحقیق قرار گیرند، بازهم در رأی، اختلاف وجود خواهد داشت.....
- ۱۴۷.....
- ۱۴۷..... فقیه به خاطر سه علت در برابر فتوای مشخصی توقف می‌نماید.....
- ۱۴۸..... ما باید برای تثبیت و تحکیم این بیداری اسلامی تلاش‌های خود را متمرکز کنیم.....
- ۱۵۱..... در قرآن و سنت دلیلی که تعدد احزاب و گروه‌ها را جایز بداند وجود ندارد.....
- ۱۵۲..... تعدد گروه‌های اسلامی پدیده‌ای بیمار است.....
- ۱۵۳..... موضع مسلمانان در قبال تعدد گروه‌ها و اختلاف‌شان چیست.....
- ۱۵۴..... امت نباید دچار تفرقه شود، یکی اخوانی و یکی تبلیغی و یکی سلفی باشد.....
- ۱۵۴..... همه احزاب باید یک حزب باشند، و امت نباید به احزاب مختلفی تقسیم شود.....
- ۱۵۵..... نباید دو بیعت در گردن یکی باشد.....
- ۱۵۵..... هر حرکت اسلامی دشمنانی دارد که بر ضد آن بیا می‌خیزند.....
- افرادی به راه خدا دعوت می‌دهند و ظاهر آن‌ها حکایت از اصلاح و هدایت می‌نماید، اما روش‌هایی دارند که با روش پیامبر ﷺ مخالف است.....
- ۱۵۶.....

- ۱۵۷..... انسان نباید در دین خداوند بدون علم سخن بگوید.....
- ۱۵۸..... من با افرادی که از این جماعت نقد می‌کنند مخالف هستم.....
- ۱۶۰..... شش صفتی که جماعت تبلیغ به آن دعوت می‌دهد، نقص‌های بزرگی دارند.....
- ۱۶۱..... باید به یک حزب وابسته باشد.....
- ۱۶۳..... حکم اعتصاب از کار.....
- ۱۶۴..... آیا برخورد با نظام حکومتی درست است.....
- ۱۶۵..... تحصن از روش‌های فشار بر حکومت است.....
- ۱۶۵..... این جمله نیاز به توضیح دارد.....
- ۱۶۶..... دعوت بدون علم هرگز درست نمی‌شود.....
- ۱۶۷..... کدامیک از این چیزها را مقدم کنیم.....
- هرکسی خواست که به مذهب معینی منتسب شود، نباید وقتی دلیل برایش روشن شد، با حق و دلیل مخالفت کند.....
- ۱۶۸.....
- ۱۶۹..... نوارها وسیله‌ای از وسایل تحصیل علم.....
- ۱۶۹..... امور غیبی را باید به همان صورت که آمده‌اند قبول کنیم.....
- ۱۷۱..... آیا می‌توان دین را تنها از کتاب‌ها آموخت.....
- ۱۷۲..... حکم سفر به سرزمین کفار.....
- حکم سفر به کشورهای کفر به قصد آموختن زبان انگلیسی و دعوت‌دادن کفار به اسلام.....
- ۱۷۴.....
- ۱۷۵..... اساس و مبادی در دعوت‌دادن کفار به اسلام چیست؟.....
- ۱۷۸..... انسان باید نزدیک‌ترین افراد به خود را دعوت دهد.....
- ۱۷۹..... کافر را با چیزی دعوت می‌دهیم که کفرش را نقض می‌کند.....
- ۱۸۰..... دعوت خدمتگزار به اسلام واجب است.....
- ۱۸۱..... راه را برای آن‌ها باز نگذارید، وقتی با شما رو به رو می‌شوند.....

۱۸۲.....	حکم انعقاد مناظره میان ادیان.....
۱۸۴.....	اظهار شادی برای مسلمان شدن کافر اشکالی ندارد.....
۱۸۴.....	آیا در هنگام فرا رسیدن عید مسیحیان می توان به آنها تبریک گفت.....
۱۸۶.....	اسلام دین حق است.....
۱۸۸.....	جهاد با منافقین مانند جهاد با کفار نیست.....
۱۸۹.....	خداوند در قرآن مجید یهود و نصاری را جزو کافران شمرده است.....

مقدمه ناشر

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً، أما بعد:

در این روزها بیداری اسلامی در معرض مصیبتی سرسخت و تهاجم ویرانگری در مناطق مختلف جهان قرار دارد.

زیرا همه دشمنان دست به دست یکدیگر داده‌اند تا برای سرکوب کردن و از بین بردن بیداری اسلامی فعالیت جدی نمایند.

و در جریان چنین بحران وحشتناکی بیداری اسلامی باید با تأملی برگزیده با بازنگری خود پردازد ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: 147]^(۱).

ما مفتخریم که در این کتاب این رهنمودهای مبارک را از شیخ محمد بن صالح (حفظه الله) که برادر علی بن حسین ابولوز خداوند او را توفیق دهد آن را جمع و تهیه نموده به بیداری اسلامی تقدیم می‌کنیم.

اما از طرفی دیگر از گروهی که از صف علماء و دعوتگران برخاسته که با زیر پا گذاشتن روش نصیحت شرعی و نادیده گرفتن روش انتقاد پاک علمی و به دور از تعصب و حزب‌گرایی، تهاجم و علماء و دعوتگران بیداری اسلامی و توطئه چینی علیه آنها و تهمت زدن به آنها و اشتباه آفرینی برای آنها عادت و شگرد این طایفه قرار گرفته به شدت متأسفیم.

^۱ - پروردگارا، گناهانمان و اسرافمان را در کارمان بیامرز و گامهایمان را استوار بدار. و ما را بر گروه کافران پیروز گردان.

و ما در این حالت همین دعایی را می‌کنیم که پیامبرمان محمد مصطفی ﷺ نمود: «اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائيلَ وَإِسْرَافيلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اهْدِنِي لِمَا اخْتَلَفْتُ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

دارالمجد

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: 102]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنچه‌تان که باید از خدا ترسید، از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منہیات گوهر تقوا را به دامن گیرید) و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمی‌رید مگر آن که مسلمان باشید».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید. و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و صلهٔ رحم را نادیده گیرید)، زیرا که بی‌گمان خداوند مراقب شما است. (و کردار و رفتار شما از دیدهٔ او پنهان نمی‌ماند)».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٧﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٨﴾﴾ [الأحزاب: 70-71]. «ای مؤمنان از خدا بترسید (توفیق خیرتان می‌دهد) اعمالتان را بایسته می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هر که از خداوند و پیغمبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

اما بعد:

امت اسلامی امروز شاهد بیداری اسلامی مبارکی در تمام جوانب زندگی‌اش می‌باشد که دختران و پسران جوان این بیداری اسلامی مبارک را بوجود آورده‌اند. اما هرکسی با ژرف‌اندیشی به وضعیت این بیداری بنگرد خواهد یافت که بیداری اسلامی با مشکلات زیادی مواجه است و این امری است که بعضی از علماء و دعوت‌گران و طلاب را واداشته تا قوانین و ضوابطی وضع نمایند که جوانان این بیداری مبارک طبق آن قواعد حرکت کنند. اما شکی نیست که دشمنان این بیداری از قبیل یهود و نصارا و دیگران به مقابله با آن برمی‌خیزند، زیرا آن‌ها از نتیجه‌های بیداری اسلامی هراس دارند و می‌دانند که اگر بیداری اسلامی قدرت بگیرد و مأموریت خویش را تکمیل نماید آن‌ها و تخت و تاجشان را درهم خواهد شکست.

پس جوانان این بیداری، برای موفقیت آمیز بودن کارشان و تداوم آن باید چکار کنند؟! جوانان این بیداری باید قبل از همه چیز به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ پایبند باشند و روش صحیح و درستی را که آن‌ها بر آن حرکت خواهند کرد از این منبع اساسی اخذ کنند. جوانان بیداری اسلامی چه دختر و چه پسر اگر روش آن‌ها بر پایه کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ نباشد، بیداری و حرکت اسلامی آن‌ها حرکتی شتابزده و انحرافی خواهد بود و بیم آن می‌رود که تخریب آن بیشتر از اصلاح و آبادانی‌اش باشد. جوانان این بیداری باید به روش درستی که قبل از آن‌ها سرور انسانیت ﷺ حرکت کرده و پس از او اصحاب و یاران گرامی او ﷺ بر همان مسیر گامزن بوده‌اند و همچنین تابعین و تبع تابعین بر همین راه حرکت کرده‌اند، حرکت کنند. همچنین جوانان بیداری باید با وحدت کلمه و اتخاذ یک روش، قدرت واحدی باشند، زیرا تفرقه و از هم‌پاشیدگی نتیجه خوبی نخواهد داشت و دشمنان خدا را در شرق و غرب خوشحال خواهد کرد.

علماء و دعوتگران و طلاب در هر کجا که هستید شما را سوگند به خدا که تفرقه و از هم پاشیدگی و اختلاف را رها کنید، علماء و دعوتگران و طلاب باید با جدیت در طلب حق و پیروی از آن بکوشند تا همه به یک نقطه برسند، و باید بدانند که اختلاف در بعضی از مسایل فقهی و فرعی و اجتهادی امری است لازم که امت نمی تواند از آن سالم بماند، بلکه یاران پیامبر ﷺ که بهترین افراد این امت بوده اند آنها نیز از چنین اختلاف ها سالم و به دور نمانده اند.

همچنین باید بدانند که اختلاف در آن چیزهایی که ذکر کردیم نباید تأثیری بر الفت و دوستی شان داشته باشد به شرطی که هر کدام از آنها تابع دلیل باشد و تعصبی برای مذهبی یا رأیی نداشته باشد و طرفدار گروه یا جماعتی نباشد.

در این کتاب شیخ محمد صالح العثیمین (رحمه الله) قواعد مهمی را برای ما وضع می نماید که لازم است این بیداری طبق آن قواعد باشد، تا این بیداری مبارکی به اذن خداوند شود، و پس از آن این دانشمند ارجمند جوانان را به بسیاری از قضایایی که تعلق دارد به بیداری اسلامی، راهنمایی می کند و اشتباهات را برای جوانان بیان می دارد تا از آن پرهیز کنند و روش صحیح را برای آنها بیان می کند تا بر آن حرکت کنند.

و این کتاب از بسیاری از سخنرانی ها و فتواها و نوارها و نوشته های شیخ محمد بن صالح جمع آوری شده است. من به کمک بعضی از برادران (جزاهم الله خیراً) مطالب کتاب را بر حسب این که، آنچه را بهتر و مهم تر دانسته ام مقدم نموده ام اینگونه ترتیب داده ام:

بخش اول: قواعد مهم موفقیت بیداری اسلامی.

بخش دوم: رهنمودهایی برای جوانان بیداری اسلامی (پرسش ها و پاسخ ها) بخش دوم شامل صد پرسش و پاسخ است که این پرسش و پاسخ ها عبارت است از پندها و رهنمودهایی برای عموم دعوتگران به راه خدا، بویژه جوانان بیداری اسلامی می باشد. و در خلال این پرسش ها و پاسخ ها شیخ، حکم دعوت را به راه خدا و این که وظیفه اصلی دعوتگر چیست؟ و روش دعوت به راه خدا را بیان می کند.

سپس شیخ بسیاری از اشتباهاتی که جوانان در دعوت مرتکب آن می‌شوند را بیان می‌دارد. و از اشتبهات مهمی که شیخ در مورد آن سخنی طولانی ایراد نموده است مسئله تفرقه و دشمنی و کینه‌ورزی میان جوانان است، پس از آن شیخ حکم به کارگرفتن وسایل جدید در دعوت به راه خدا را بیان می‌کند.

و نیز به پرسش‌هایی در مورد دعوت‌دادن پدر و مادر و برادران و خویشاوندان و دیگران پاسخ می‌گوید.

اما مسئله گروه‌های اسلامی و تکثر و تعدد آن، و این که آیا اساسی در قرآن و سنت دارد یا نه؟ و این که آیا این گروه‌ها احزاب نامیده می‌شوند؟ و حکم کسی که به یکی از این گروه‌ها خودش را منتسب کرده، شیخ در مورد همه این‌ها بیش از پانزده سؤال را جواب می‌دهد.

پس از آن در مورد نقش زن در جامعه و این که آیا بر او لازم است که دعوت بدهد؟ و چگونه همجنس‌های خود را دعوت دهد؟ به تمام این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

اما بخش آخر پرسش‌ها در مورد دعوت کفار است و این که آیا دعوت‌دادن کافر به اسلام واجب است؟ و آیا سفر به کشورهای بیگانه برای دعوت جایز است؟ اساس‌ها و روش‌هایی که طبق آن کافر دعوت داده می‌شود چیست؟

و در پایان بعد از جمع و ترتیب کتاب به گونه‌ای که اکنون شما می‌بینید به شیخ ارائه شد و او آن را خوانده و در بعضی موارد تصحیح و در بعضی جاها حذف و مطالبی را نیز اضافه نموده و سپس اجازه چاپ آن را داد، خداوند به خاطر خدمتی که برای ما و اسلام انجام داده است به او بهترین پاداش را بدهد، همانا خداوند توانا و قادر است. و از خداوند می‌خواهم که این عمل مرا خالص برای خویش بگرداند که در آن ریا و شهرت‌طلبی نباشد و اگر در آن نقص یا کوتاهی مشاهده شود از جانب من و شیطان است و اگر مطالب آن درست و صحیح مرتب شده است پس از جانب خداوند است.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

برادرتان:

ابوانس علی بن حسین ابولوز دوشنبه ۱۲ / ۲ / ۱۴۱۳ هـ ق

بخش اول:

قواعد مهم برای موفقیت بیداری اسلامی

مقدمه

همانا ستایش مخصوص خداوند است، او را سپاس می‌گوییم و از او یاری می‌جوییم و از او آمرزش می‌طلبیم، و از بدی‌های وجود و از زشتی کردارمان به او پناه می‌بریم، هر کسی را خداوند هدایت کند گمراه‌کننده‌ای برای او نیست و هر کسی را که خداوند گمراه کند هدایت‌کننده‌ای برای او نیست، و گواهی می‌دهم که هیچ معبود حقی جز خدا نیست، یگانه و یکتا است، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر خدا است، و خداوند او را با هدایت و دین حق به سوی مردم فرستاد، و او رسالت را تبلیغ نمود و امانت را ادا کرد و امت را نصیحت نمود و در راه خدا آنگونه که حق جهاد بود جهاد نمود و امت را بر شاهراه روشن و بی‌آلایش که شب آن چون روز روشن است و به جز هلاک‌شونده‌ای کسی از آن منحرف نمی‌شود قرار داد.

و پس از او خلفای راشدین و ائمه‌هدایت یافته کسانی که میان امت در عقیده و عبادت و سلوک و رفتار و دعوت به راه خدا و جهاد در راه خدا به روش پیامبر ﷺ رفتار نمودند راه او را ادامه دادند و خداوند به وسیله آنها راه را به جهانیان نمایانده و تاریکی را روشن نمود که در رأس آنها ابوبکر صدیق قرار داشت پس از او عمر فاروق و پس از او عثمان ذی النورین و پس از او علی رضی الله عنه بود که وقتی پیامبر ﷺ او را به خیبر فرستاد به او گفت: همچنان آرام آرام به راهت ادامه بده تا این که به منطقه آنها فرود بیایی، چون به آنجا رسیدی آنها را به اسلام

دعوت کن و آن‌ها را از حقوق الهی که بر آن‌ها واجب است خبر بده، زیرا سوگند به خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند برایت از شترهای سرخ بهتر است^(۱).

اما بعد:

برادران گرامی... نعمت حرکت مبارک اسلام‌گرایی و بیداری زنده جوانان اسلام که خداوند به امت اسلامی در این سرزمین و در دیگر جاه‌ها ارزانی نموده بر همگان پوشیده نیست و آن‌ها به سمتی حرکت می‌کنند که این‌گرایش وسیله تکمیل‌گرایش و روندی سابق و گذشته خواهد بود.

هدف این‌گرایش سالم، رسیدن به آیین و شریعت الهی در خلال کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ است.

شکی نیست که دشمنان این بیداری و حرکت، بر ضد آن قیام می‌کنند همچنان که علیه حرکت و بیداری‌های مبارک دیگری نیز قیام کرده‌اند.

زیرا هرگاه نور حق مشتعل شود آتش باطل نیز شعله‌ور خواهد شد اما: ﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸]. «می‌خواهند نور (آیین) خدا را با دهان‌هایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آیین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

این بیداری اسلامی که ما آن را در جوانان دختر و پسرمان (الحمد لله) مشاهده می‌کنیم تنها در این سرزمین نیست، بلکه در همه کشورهای اسلامی وجود دارد و این بیداری نیازمند چیزهایی است که آن را به حکم خداوند حرکتی مفید و سازنده بگرداند.

در مطالبی که بیان خواهد شد با کمک از خداوند به بیان این نیازمندی‌ها و قواعد خواهم پرداخت تا این که بیداری اسلامی به یاری خدا موفق و مفید و سازنده باشد.

(۱) - بخاری از حدیث سهل بن سعد رضی الله عنه شماره (۲۹۴۲) الفتح (۶ / ۱۳۰)، کتاب الجهاد والسير باب (۱۰۲) و مسلم به شماره (۳۴ - ۲۴۰۶) کتاب فضائل الصحابه باب (۴).

و از خداوند می‌خواهم که این کتاب را نور و رهنمایی برای نویسنده و خواننده و تمام مسلمین قرار دهد.

قاعده اول: تمسک به قرآن و سنت

برادران... این بیداری اسلامی به سپاس خداوند در همه کشورهای اسلامی آنگونه که به ما خبر می‌رسد عام و فراگیر است، اما لازم است که این بیداری براساس و پایه محکمی از قرآن و سنت استوار باشد؛ زیرا اگر بر پایه قرآن و سنت رسول ﷺ استوار نباشد، این بیداری، بیداری شتابزده و طوفانی خواهد بود که بسا اوقات تخریب آن از اصلاح و آبادانی بیشتر خواهد بود. اما اگر براساس قرآن و سنت رسول ﷺ - که ثابت‌اند - بنا شود اثر فعال و چشمگیری در امت اسلامی و دیگران خواهد داشت.

همه ما داستان طولانی ابوسفیان را که وقتی به شام آمد و با هرقل پادشاه روم و فرمان روای آن زمان شام گردهم آمدند، ما می‌دانیم ابوسفیان در آن وقت کافر بود. ابوسفیان عقاید پیامبر ﷺ را از قبیل عبادت خداوند ترک بتها و خوبی اخلاق و رفتار و صداقت و وفاداری و دیگر آورده‌های شریعت را برشمرد، پس از آن هرقل به ابوسفیان گفت: «اگر آنچه تو می‌گویی حقیقت است به زودی این فرد مالک آنچه می‌شود که زیر پای من است»^(۱).

در آن روزها که هنوز عرب دین پیامبر ﷺ را نپذیرفته بودند، بلکه پیامبر ﷺ هنوز در سرزمین هجرت (مکه) زندگی به سر می‌برد و هنوز مکه فتح نشده بود، چه کسی تصور می‌کرد که پیامبر ﷺ روزی به چنین پیروزی دست پیدا خواهد کرد، چه کسی تصور می‌کرد که پادشاهی چون هرقل در میان قومش چنین سخنی را به زبان بیاورد «اگر آنچه تو می‌گویی حقیقت است به زودی این فرد مالک آنچه می‌شود که زیر پای من است»؟! این

(۱) - قسمتی از حدیثی که بخاری روایت کرده است شماره (۷) الفتح (۱ / ۴۲) کتاب بدء الوحی باب (۶)

حدیث را ابن مسعود از ابوسفیان ابن حرب روایت کرده است.

چیزی که هرقل توقع آن را داشت محقق شد یا نه؟! آیا پیامبر ﷺ زیر پاهای هرقل یعنی شام را تصرف کرد و مالک شد؟

از کجا پیامبر ﷺ مالک شام شد در صورتی که پیامبر ﷺ در گذشت، اما هنوز شام فتح نشده بود؟!!!

آری، پیامبر ﷺ سرزمین هرقل را با دعوت خود تصرف کرد و مالک آن شد نه با شخص خویش، زیرا این دعوت او به این سرزمین راه پیدا کرد و شرک و بت‌ها را از بین برد، و خلفای راشدین بعد از محمد ﷺ به وسیله دعوت و شریعت پیامبر ﷺ حاکم و مالک سرزمین شام گردیدند.

ما می‌گوییم اگر امت اسلامی حکام و مردم همه واقعاً به دین خداوند باز گردند، و مؤمنان را دوست خود قرار داده و با کفار دشمنی ورزند؛ مالک مشارق و مغارب زمین خواهند شد، و این نه به این خاطر است که به وسیله ملیت یا شخصیت یا به انتساب به قبیله‌ای مشخص پیروز می‌شوند، بلکه آن‌ها چون برای اجرای دین الهی بپا خاسته‌اند پیروز می‌شوند، و خداوند عزوجل ضامن شده تا دین خود را بر همه ادیان چیره و غالب بگرداند. و فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [الصف: 9] «خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آیین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آیین را بر همه آیین‌های دیگر چیره گرداند»، و لازمه چیرگی و پیروزی این دین این است که کسانی به این دین تمسک جسته‌اند یاری داده شوند.

برادران... این بیداری که جوانان مسلمین را فرا گرفته اگر بر کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ استوار نباشد بیداری انحرافی و شتابزده خواهد بود و بیم آن می‌رود که تخریب آن بیشتر از اصلاح و آبادانی‌اش باشد. اما اگر گفته شود چگونه به کتاب و سنت پیامبر ﷺ باز گردیم؟

اما مراجعه به کتاب خدا:

زمانی می‌توان گفت که: مسلمین به کتاب خدا بازگشته‌اند که بر تدبر و اندیشیدن به کتاب خدای عزوجل سپس بر عمل به دستوراتی که در آن آمده حریص و مشتاق باشند، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿كَتَبْنَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبْرَكًا لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾﴾ [ص: 29] «ای پیامبر این قرآن) کتاب پرخیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا در باره آیه‌هایش بیاندیشید، و خردمندان پند گیرند».

﴿لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾ تدبر در آیات وسیله فهمیدن معنی است.

﴿وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾﴾ پند پذیرفتن یعنی عمل به قرآن.

پس حکمت نزول قرآن به خاطر این دو مطلب است (تدبر در آیات) و (پند پذیرفتن).
لذا ما باید به کتاب خدا بازگشته تا در آن بیاندیشیم و مفاهیم آن را درک کنیم و سپس زندگی خود را با دستورات قرآن تطبیق دهیم. سوگند به خدا که سعادت دنیا و آخرت در تمسک به کتاب خدا است و خداوند متعال فرموده است: ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى ﴿١٢٤﴾﴾ [طه: 123 - 124] یعنی: «هرکس از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد، و هر که از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتاب‌های آسمانی دوری گزیند)، زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت؛ (چون نه به قسمت خدادادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی گشت) و روز رستاخیز او را نابینا گرد می‌آوریم (به عرصه قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم». بنابراین، هیچ فردی را از بنده مؤمن گرچه فقیر و مستمند باشد آرامتر و آسوده خاطرتر نخواهی یافت و اینجا است که مؤمن از همه مردم آرامش بیشتری دارد و سعه صدرش از همه بیشتر است، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً ۖ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧٧﴾﴾ [النحل: 97]. یعنی: «هرکس چه زن و چه مرد کار

شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در آن دنیا) پاداش (کارهای خوب و متوسط و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

زندگی پاکیزه و بی‌آلایش چیست؟

آیا فزونی و کثرت مال یعنی زندگی پاک؟!؟

یا زندگی پاکیزه زیادی فرزند است؟!؟ یا امنیت در مناطق را می‌توان حیات و زندگی

پاکیزه گفت؟!؟

نه بلکه زندگی پاکیزه یعنی آرامش خاطر و شرح صدر، حتی اگر انسان هم در سخت‌ترین شرایط فقر و مشکلات به سر ببرد، اما او قلبش آرام و خاطرش آسوده است. پیامبر ﷺ فرموده است: «عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَاكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ إِنَّ أَصَابَتُهُ سَرَاءً شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ صَرَاءٌ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ»^(۱). یعنی: «کار مؤمن انسان را به شگفتی و تعجب وامی‌دارد، زیرا همه کارش برای او خیر و خوبی است و این امر برای هیچکس جز مؤمن ممکن نیست، اگر دچار سختی و مصیبت شود صبر می‌کند که برایش خیر است و اگر راحتی و خوشحالی برای او پیش بیاید شکر می‌کند و این هم برایش خیر است».

آیا اگر کافر دچار مشکل و ناخوشی بگردد، آیا صبر خواهد کرد؟ خیر بلکه غمگین می‌شود و دنیا برایش تنگ خواهد شد و بسا اوقات دست به خودکشی می‌زند و خودش را می‌کشد، اما مؤمن هنگام بروز مشکل صبر را پیشه می‌کند و لذت صبر را در آرامش خاطر و شرح صدر احساس می‌کند. بنابراین، زندگی او پاکیزه و زیبا می‌گردد، و اینجا است که خداوند فرموده است: ﴿فَلْيُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾ (ما به او زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم بطوری که) زندگی در قلب و روان او پاک و زیبا خواهد بود.

(۱) - مسلم به روایت صهیب رضی الله عنه شماره (۶۴ - ۲۹۹۹) کتاب الزهد و الرقائق باب (۱۳).

یکی از تاریخ‌نگارانی که از زندگی حافظ ابن حجر رحمته الله سخن گفته‌اند، می‌گوید: حافظ ابن حجر در زمان خود (قاضی القضاة) عصر بود و چون وقتی می‌خواست سر کارش برود گاری که اسب‌ها یا قاطرها آن را به دنبال خود می‌کشیدند آورده می‌شد، او او همراه با دست‌های سوار بر آن می‌شد و به محل کارش می‌رفت. روزی از کنار مردی یهودی که در مصر روغن فروشی می‌کرد گذشت، معمولاً روغن‌فروشان لباس‌هایشان آلوده و چرکین است، یهودی آمد و دسته را نگاه داشت، و به حافظ ابن حجر رحمته الله گفت: پیامبران می‌گویند: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ»^(۱). «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است» اما تو قاضی القضاة مصر هستی و همراه با این دسته در این ناز و نعمت قرار داری و من در چنین عذاب و بدبختی زندگی به سر می‌برم. حافظ ابن حجر رحمته الله گفت: من که در ناز و نعمت و راحتی اگر درست باشد زندگی می‌گذرانم این همه نعمت‌ها نسبت به نعمت‌های بهشت بسان زندان می‌ماند و بدبختی و رنجی که تو در آن به سر می‌بری نسبت به رنج و عذاب جهنم، بهشتی است، یهودی گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» (گواهی می‌دهم که هیچ معبود حقی جز خدا نیست و محمد بنده خدا و پیامبرش است) و مسلمان شد.

پس مؤمن در هر حالی که باشد بر خیر و خوبی خواهد بود، زیرا او کسی است که در دنیا و آخرت فایده برده است. و کافر در رنج و زشتی قرار دارد و او کسی است که در دنیا و آخرت زیان دیده است.

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَالْعَصْرِ ۝ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ۝﴾ [العصر: 1-3] یعنی: «سوگند به زمان (که سرمایه زندگی انسان، و فرصت تلاش او برای نیل به سعادت دو جهان است) انسان‌ها همه زیان‌مندند مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، و همدیگر را به تمسک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به

(۱) - مسلم به روایت ابوهریره رضی الله عنه شماره (۱) - ۲۹۵۶) کتاب الزهد والرقائق.

شکیبائی (در تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها و دردها و رنج‌هایی) توصیه می‌نمایند». کفار و کسانی را که دین خداوندی را ضایع نموده و در لذت و خوشگذرانی خود و منهمک و گمراه هستند آن‌ها گرچه کاخ بسازند و آن را محکم کنند و دنیا برایشان زیبا و شکوفا باشد، اما در حقیقت آن‌ها در جهنم‌اند. یکی از سلف می‌گوید: «اگر پادشاهان و فرزندان پادشاهان می‌دانستند که ما در چه نعمتی به سر می‌بریم برای گرفتن آن از دست ما با شمشیر به مقابله ما می‌پرداختند».

اما مؤمنان با ذکر و مناجات الهی در نعمت به سر می‌برند و به قضا و تقدیر الهی راضی‌اند اگر به مصیبت و ناخوشی گرفتار شوند صبر می‌کنند و اگر به راحتی و خوشی دست پیدا کنند شکر خدا را به جا می‌آورند. بنابراین، آن‌ها در بهترین نعمت و رفاه قرار دارند برخلاف اهل دنیا که آن‌ها طوری هستند که خداوند آن‌ها را در قرآن توصیف نموده و فرموده است: ﴿فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رِضْوَانًا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَحْطُونَ ﴿۵۸﴾ [التوبة: ۵۸] یعنی: «اگر به آنان چیزی از غنائم داده شود خوشنود می‌شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هرچه زودتر خشم می‌گیرند (و اخم تخم می‌کنند)».

ای برادران: این کتاب خداوند که در دسترسمان است بیایید به آن مراجعه کنیم و به آن تدبر کنیم و به چیزهایی که در آن آمده است عمل کنیم.

اما بازگشت به سنت نبوی:

سنت پیامبر ﷺ در میان ما به سپاس خداوند ثابت و محفوظ است حتی احادیثی هم به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند، زیرا علماء، سنت پیامبر ﷺ را بیان داشته‌اند، و نیز آنچه به دروغ به او ﷺ نسبت داده شده آن را نیز برای ما بیان کرده‌اند و به حمد الهی سنت، آشکار و محفوظ باقی مانده است که هر فردی با مراجعه به کتاب‌ها اگر برایش ممکن باشد و یا با پرسیدن از علماء می‌تواند به سنت دست پیدا نماید.

اما اگر کسی بگوید که: تو می‌گویی به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ باید مراجعه کرد، در صورتی که ما مردمی را می‌بینیم که از کتاب‌های تألیف شده در مذاهب پیروی می‌کنند و می‌گویند: مذهب من فلان است؛ من پیرو فلان مذهب هستم!! تا جایی که اگر شخصی را فتوا بدهی و به او بگویی که: پیامبر ﷺ چنین فرموده است، می‌گوید: من حنفی هستم، یا پیرو مذهب شافعی‌ام یا می‌گوید: مالکی هستم، یا می‌گوید: حنبلی و... امثال آن هستم، پس گفته تو و عمل آن‌ها را چگونه می‌توان تطبیق داد؟

جواب این است که به آن‌ها بگوییم همه ما اقرار می‌کنیم و می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

پس معنی گواهی دادن به این که محمد ﷺ پیامبر خدا است چیست؟
 علماء گفته‌اند: گواهی دادن به رسالت پیامبر ﷺ یعنی: «پیروی از او، در آنچه بدان امر نموده و پرهیز از آنچه او نهی فرموده و تصدیق او در آنچه گفته است».
 این است گواهی دادن به این که محمد ﷺ پیامبر خدا است.
 پس هرگاه فردی بگوید که: مذهب من فلان است و من پیرو فلان مذهبم به او می‌گوییم که: آنچه ما می‌گوییم فرموده پیامبر ﷺ است و تو نباید به قول کسی دیگر به مخالفت با گفته پیامبر برخیزی.

حتی امامان مذاهب از تقلید محض از آن‌ها نهی کرده‌اند و می‌گویند:
 «هرگاه حق مشخص و روشن شد لازم است به حق بازگشته و از آن پیروی باید کرد».
 و ما به برادری که در برابر حدیث پیامبر ﷺ با ما به استدلال از فلان مذهب مخالفت می‌کند می‌گوییم: ما و شما همه گواهی می‌دهیم که محمد پیامبر خدا است، و این شهادت مقتضی این است که ما جز او از کسی پیروی نکنیم، و سنت پیامبر ﷺ در میان ما روشن و واضح و آشکارا موجود است، اما هدف من از این گفته این نیست که از اهمیت مراجعه به کتاب‌های فقهاء و اهل علم بکاهم؛ بلکه مراجعه به کتاب‌های آنان به قصد استفاده و شناخت

راه‌های استنباط احکام از ادله آن از چیزهایی است که ممکن نیست طلب علم بدون مراجعه با آن به دست بیاید.

بنابراین، افرادی را که به دست علماء، فقه نیاموخته‌اند می‌بینیم که دارای اشتباهات و لغزش‌های فراوانی هستند، زیرا نگرش آن‌ها کمتر از میزانی است که باید به اندازه آن به امور بنگرند، به طور مثال صحیح بخاری را برمی‌دارند و از بعضی احادیث استدلال می‌کنند با وجود این که در احادیث حدیث عام و مختص و مطلق و مقید و احادیث منسوخ نیز وجود دارد، اما آن‌ها به این مطالب پی نمی‌برند و در نتیجه بر اثر این که عام و خاص و مطلق و مقید و... را نمی‌دانند به گمراهی بزرگی دچار می‌شوند.

برادران، مهم این است که ما شالوده حرکت و بیداری خود را بر دو اساس یعنی کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ پی‌ریزی کنیم و بر کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ سخن هیچکسی را هر کس که باشد مقدم نداریم.

قاعده دوم: علم و بصیرت

یکی از اموری که باید این بیداری اسلامی براساس آن باشد، علم است. یعنی علم به شریعت خدا و علمی که برگرفته شده از دو منبع اساسی یعنی کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ باشد، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: 44] «و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است)» ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ [النساء: 113] یعنی: «خداوند کتاب (قرآن) را که ترازوی جداسازی حق از باطل است) بر تو نازل کرده است و حکمت را (به دل تو القا نموده است) و چیزی (از شرائع و احکام) را به تو آموخته است که نمی‌توانستی (جز در پرتو وحی) آن را بیاموزی و بدانی، فضل خدا و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است.»

علم اساس و ماده دعوت است و هرگز ممکن نیست دعوتی طبق رضای الهی شکل بگیرد، اما این که بر پایه علم استوار باشد. امام بخاری رحمته در صحیح خود عنوانی گذاشته (باب العلم قبل القول والعمل)

و از این گفته خداوند متعال استدلال نموده است که ﴿فَاعْلَمُ أَنَّهُو لآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَسْتَغْفِرُ لِذَنْبِكَ﴾ [محمد: 19] یعنی: «بدان که قطعاً هیچ معبود حقی جز الله وجود ندارد. و برای گناهان خود آمرزش بخواه».

هر دعوت بدون علمی خالی از انحراف و گمراهی نخواهد بود، به خاطر این پیامبر صلی الله علیه و آله امتش را تحذیر می کند از زمانی که علماء از بین می روند و سران نادان و جاهلی باقی می مانند که مردم را بدون علم فتوا می دهند و خود گمراه می شوند و دیگران را گمراه می کنند.

ما بسیاری از برادرانی را که بیداری اسلامی آنها را فرا گرفته می بینیم که بر اثر احساسات و عواطف دینی جذب حرکت اسلامی شده اند بدون شك احساس و عاطفه دینی چیز خوبی است، زیرا اگر احساس و عاطفه وجود نداشته باشد اقدام هم صورت نخواهد گرفت، اما عاطفه به تنهایی کافی نیست، بلکه باید علم و دانشی باشد که انسان در عمل و دعوتش، بر آن حرکت نماید، به خاطر این پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»^(۱) یعنی از من به مردم تبلیغ کنید، حتی اگر یک آیه باشد. بدون علم و آگاهی بر شریعت پیامبر امکان ندارد بتوانیم برای مردم تبلیغ کنیم، زیرا «بَلِّغُوا عَنِّي» «از من به مردم تبلیغ کنید» بدین معنا است که پیامبر ما را جانشین خود قرار داده برای تبلیغ کردن چیزهایی که از جانب او صادر شده است.

بنابراین، دعوتگر باید به آنچه مردم را بدان دعوت می دهد عالم باشد و دارای علمی صحیح و متکی بر کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله باشد، زیرا هر علمی که از منابعی غیر از

(۱) - بخاری به روایت عبدالله بن عمرو شماره (۳۴۶۱) الفتح: (۶ / ۵۷۲) کتاب الأنبياء باب (۵۰).

کتاب و سنت برگرفته شده باشد باید نخست آن را به قرآن و سنت عرضه کرد و بعد از این که به قرآن و سنت عرضه شد یا با قرآن و سنت موافق است و یا مخالف خواهد بود، اگر موافق باشد پذیرفته می‌شود، و اگر با قرآن و سنت مخالف باشد نپذیرفتن و بازگرداندن آن به صاحبش هرکسی که باشد واجب است، زیرا از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفت: «یوشک أن تنزل علیکم حجارة من السماء، أقول: قال رسول الله وتقولون: قال أبو بکر وعمر» یعنی: «نزدیک است که از آسمان بر شما سنگ بیارد من می‌گویم: پیامبر چنین فرموده است و شما می‌گویید ابوبکر و عمر چنین گفته اند».

پس وقتی که گفته ابوبکر و عمر هرگاه با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله مخالف باشد اعتباری نخواهد داشت پس در مورد گفته‌های کسانی که در علم و تقوا و همراهی پیامبر و خلافت از آن‌ها پایینتر هستند یا اصلاً همراه پیامبر نبوده و خلافت نصیب آن‌ها نشده چه فکر می‌کنید، به وقتی اقوال آن‌ها در صورت مخالفت با قول پیامبر پذیرفته نمی‌شود اقوال افرادی که از آن‌ها در سطح پایین‌تر هستند اگر با قرآن و سنت مخالف باشد به طریق اولی پذیرفته نخواهد شد. خداوند متعال فرموده است: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63] یعنی: آنان که با فرمان او (پیامبر) مخالفت می‌کنند باید از این بترسند که فتنه‌ای (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی)».

امام احمد رحمته الله گفته است: آیا می‌دانی فتنه چیست؟ فتنه یعنی شرک، زیرا وقتی فرد بعضی از گفته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را رد کند و نپذیرد شاید در قلبش انحرافی پیدا شود و آنگاه او هلاک شود.

پس دعوت بدون علم، دعوتی است بر پایه جهل و دعوت بر پایه جهل ضررش از فایده‌اش بیشتر است، زیرا چنین دعوتگری خودش را مرشد و راهنما قرار داده پس اگر جاهل باشد او بر اثر جهل گمراه می‌شود و دیگران را گمراه می‌کند (و العیاذ بالله) و جهل او

جهل مرکب است و جهل مرکب، از جهل ساده سخت تر و بدتر است، زیرا کسی که دارای جهل ساده می باشد خودش جاهل است و سخنی نمی گوید و با آموختن می توان این جهل را رفع نمود، اما مشکل اصلی حالت جهل مرکب است، زیرا فرد دارای جهل مرکب ساکت نمی نشیند، بلکه حرف می زند گرچه از روی جهالت باشد و اینجا است که تخریب و گمراه کردن او از روشن کردن راه و راهنمایی به راه بیشتر خواهد بود.

برادران: دعوت به راه خدا بدون علم برخلاف سیره پیامبر ﷺ و پیروانش می باشد. بشنویم فرموده الهی که پیامبر ﷺ را امر می کند: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: 108] یعنی: «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی به سوی خداوند دعوت می کنم و پیروان من هم (چنین می باشند)، و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می دانم، و من از زمره مشرکان نمی باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی انگارم)».

پس پیامبر فرموده: من و کسانی که از من پیروی می کنند به سوی خدا بر پایه علم و بینش دعوت می دهیم عین هرکس که از پیامبر ﷺ پیروی می کند باید براساس علم و دانش به راه خدا دعوت دهند نه براساس جهل و نادانی.

ای دعوتگر به راه خدا در گفته خداوند: ﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾ (بر آگاهی و بینش) فکر کن، یعنی دارای علم و بینش در سه چیز:

نخست: باید به آنچه مردم را بدان فرا می خواند علم و بصیرت داشته باشد:

اینگونه که باید به حکم شرعی که مردم را به آن دعوت می دهد عالم باشد، زیرا ممکن است به چیزی دعوت بدهد و گمان می برد که واجب است اما در شریعت آن مسئله واجب نیست، او با این کار بندگان خدا را الزام به انجام کاری می کند که خداوند آنها را بدان کار ملزم نکرده است، و بسا مردم را به ترک چیزی فرا می خواند به گمان این که حرام است اما آن چیز در دین الهی حرام نیست و اینگونه چیزی را که خدا برای بندگان حلال نموده او حرام می گرداند.

شنیده‌ام که فردی مردم را به ترک هر چیز جدیدی گرچه نیاز به آن باشد و ضرر شرعی در آن هم وجود نداشته باشد فرا می‌خواند، به عنوان مثال می‌گوید: به صدای قرآن که از ضبط صوت پخش می‌شود گوش نکنید؟! اگر پرسیده شود چرا؟ می‌گوید: چون چنین چیزی در عهد پیامبر ﷺ و اصحابش وجود نداشته است، پس بدعت شمرده می‌شود و پیامبر ﷺ فرموده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ»^(۱) «هر بدعتی گمراهی است».

این فرد به راه خدا دعوت داده، اما بدون این که در آنچه دعوت می‌دهد بینش و آگاهی داشته باشد، چون ضبط صورت وسیله‌ای برای حفظ سخن شنیده شده می‌باشد و وسایل را نمی‌توان مثل مقاصد دانست، بلکه وسایل حکم مقاصد را دارند.

بنابراین، آیا در زمان پیامبر ﷺ کتابخانه و چاپخانه که کتاب چاپ شود وجود داشته است و آیا در دوران پیامبر ﷺ اماکن انبار و بایگانی کتاب وجود داشته است؟

خیر، وجود نداشته است. بلکه در عهد پیامبر ﷺ تأریخی هم وجود نداشته، و اولی کسی که تاریخ را برای مسلمین وضع نمود عمر بن خطاب رضی الله عنه بود که در سال شانزدهم هجری به این عمل اقدام نمود، آیا می‌توان گفت: استفاده تاریخ بدعت است و جایز نیست؟ نه. بنابراین، ما باید به آنچه دعوت می‌دهیم آگاه و دارای بینش باشیم، و برعکس این‌ها افرادی یافت می‌شوند که در این امور زیاده‌روی می‌کنند به طور مثال فردی می‌گوید: نواری که در آن اذان ضبط شده کنار میکروفون بگذارید تا اذان پخش شود این فرد برعکس فرد اول نمی‌خواهد که ما عبادت اذان را انجام دهیم، بلکه او از ما می‌خواهد تا به وسیله میکروفون مردم صدای مؤذنی را بشنوند که شاید هم زنده نیست، این کار نیز اشتباه است.

خلاصه این که انسان باید در آنچه دعوت می‌دهد آگاهی و بینش داشته باشد و همچنین فردی گمان می‌کند که فلان کار واجب است و ممکن است براساس اجتهاد اشتباه و نادرستش چنین معتقد باشد و کاش او تا این حد بسنده می‌نمود، بلکه او این اعتقاد را براساس تأویل و شبهه‌ای که اصلی ندارد وسیله سنجش دوستی و دشمنی قرار می‌دهد و

(۱) - قسمتی از حدیثی در مسلم به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه شماره (۴۳ - ۸۶۷) کتاب الجمعة باب (۱۳).

مشکل کار هم در اینجا است!! زیرا اگر شخصی با رأی او موافق نباشد گرچه رای و نظر او به مقتضای دلیل‌های کتاب و سنت اشتباه باشد با آن شخص مخالفت و دشمنی می‌ورزد و اگر شخص با رأی و نظرش موافق باشد او را دوست می‌دارد گرچه آن شخص موافق اهل بدعت و بدعت‌چی باشد، اما وقتی با او موافق است مورد صحبت و دوستی او قرار می‌گیرد و مشکل کار هم همین است!! نمی‌خواهم در این مورد زیاد صحبت کنم، اما این مسئله برای بسیاری از جوانان واضح و معلوم است، زیرا بعضی از جوانان با شخصی صحبت می‌ورزند و از شخصی دیگر بیزار و متنفراند، چون او فتوایی گفته که به گمان این‌ها حق نیست، چنین کاری اشتباه است، زیرا فردی که فتوا می‌دهد برای این فتوا نمی‌دهد که مردم او را ستایش کنند یا پیش مردم محبوب و دوست‌داشتنی باشد یا مورد نفرت و خشم مردم قرار گیرد، بلکه او برحسب آنچه گمان می‌برد که از شریعت خدا است فتوا می‌دهد، و باید از خودمان پرسیم که مفتی، قول چه کسی را تعبیر می‌کند؟ بله مفتی تعبیرکننده دین خدا و احکام الهی است. بنابراین، باید مفتی، قبل از این که قدمش را بگذارد باید بداند که در کجا قدم خواهد گذاشت، و باید قبل از این که فتوا بدهد بداند که مسئله، مسئله شریعت است چون او از شریعت خداوند سخن می‌گوید، مهم این است که انسان در آنچه دعوت می‌دهد دارای آگاهی و بینش باشد.

دوم این که باید به حالت فردی که دعوت داده می‌شود آگاهی داشته باشد

هنگامی که پیامبر ﷺ معاذ را به یمن فرستاد به او گفت: «تو پیش قومی می‌روی که اهل کتاب هستند»^(۱). تا معاذ حالت آن‌ها را بداند و برای رویارویی با آنان آمادگی یابد، آیا شما پیش شخصی برای این که او را دعوت دهید می‌روید که حالت او را نمی‌دانید؟ شاید آن فرد

(۱) - بخاری به روایت عبدالله بن عباس رضی الله عنه شماره (۱۳۹۵) (۳ / ۳۰۷) کتاب الزکاه باب (۱) و مسلم شماره

(۱۹ / ۲۹) کتاب الإیمان باب (۷).

چنان علم به اندیشه باطل خود داشته باشد که تو را در ابتدای راه متوقف و ساکت کند گرچه تو برحق باشی.

بنابراین، باید وضعیت فردی را که می‌خواهید دعوت دهید درک کنید و باید بدانید که در چه سطحی از نظر علمی قرار دارد؟ و از نظر بحث و جدال در چه سطحی است؟ تا برای رویارویی با او آمادگی کنید و به مناقشه و مجادله با او پردازی؟ زیرا اگر با چنین فردی وارد بحث و جدال شوی و او با قوت و توانایی که در بحث و جدل دارد تو را شکت بدهد آفت و بلای بزرگی برحق وارد خواهد شد که تو سبب آن شده‌ای، و نباید گمان کرد که صاحب اندیشه باطل در هر حال سخنی برای گفتن نخواهد داشت، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْحَنُّ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِي لَهُ عَلَى نَحْوِ مِمَّا أَسْمَعُ مِنْهُ فَمَنْ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»^(۱). یعنی: «شما در اختلافات خود به من مراجعه می‌کنید و شاید برخی از شما از برخی دیگر دلیل خود را رساتر و شیواتر بیان می‌کند و من طبق آنچه می‌شنوم قضاوت می‌کنم، هرکسی که من به نفع او قضاوت کرده و حق برادرش را به او واگذار کنم نباید آن را اخذ کند چون برای او قسمتی از جهنم را جدا کرده‌ام».

این حدیث دلالت بر این دارد که طرف مخاصمه گرچه بر باطل باشد اما ممکن است دلیلش را از طرف دیگر بهتر و رساتر بیان کند و قضاوت به نفع همین طرف مخاصمه صورت پذیرد. بنابراین، باید به حالت و وضعیت فردی که می‌خواهیم او را دعوت دهیم آگاه باشیم.

(۱) - بخاری به روایت ام سلمه رضی الله عنها شماره (۲۶۸۰) الفتح (۵ / ۳۴۰) کتاب الشهادات، باب (۲۷) و همچنین مسلم شماره (۴ - ۱۷۱۳) کتاب الأفضیه باب (۳).

سوم این که بر کیفیت دعوت آگاهی داشته باشد:

این امری است که بعضی از دعوتگران فاقد آن هستند، دعوتگری را می‌بینی که احساسات و شور و هیجان او چنان زیاد است که نمی‌تواند خود را کنترل کند از آنچه که می‌خواهد انجام دهد. بنابراین، بدون حکمت به راه خدا دعوت می‌دهد در صورتی که خداوند متعال فرموده است: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: 125] یعنی: «ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزه‌های نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان، و با ایشان به شویء هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن»؛ اما این دعوتگر پاک که خداوند قلبش را سرشار از احساسات و جوش و خروج دینی نموده نمی‌تواند خودش را کنترل کند، و وقتی منکر را مشاهده می‌کند چنان بر آن حمله‌ور می‌شود که پرنده بر گوشت چگونه هجوم می‌برد، و این دعوتگر به عواقب کار نمی‌اندیشد و فکر نمی‌کند که نه تنها نسبت به او بلکه برای او و دیگر دعوتگران به راه حق این کار عواقب و خیمی ممکن است داشته باشد، زیرا حق دشمنانی دارد و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ﴾ [الفرقان: 31] یعنی: «اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته‌ایم».

پس دعوت هر پیامبری دشمنانی از مجرمین خواهد داشت. بنابراین، دعوتگر قبل از این که حرکت کند لازم است به نتیجه‌های کار بیاندیشد و امور را مقایسه نماید، زیرا ممکن است در لحظه مشاهده منکر با کاری که انجام می‌دهد آتش شور و احساسات خود را فرو نشانده و خاموش کند، اما اگر با آرامی و حکمت پیش برود به زودی در آینده نزدیک آتش غیرت دینی او و دیگران خاموش خواهد شد و ممکن است خیلی هم زود در آینده‌ای نه چندان دور موفق شوند.

بنابراین، برادران دعوتگرم را به استفاده از حکم و آرامی تشویق و برانگیخته می‌کنم و آن‌ها می‌دانند که خداوند متعال فرموده است: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ

فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿البقرة: ۲۶۹﴾ یعنی: «حکمت را به هرکس که بخواهد و شایسته ببیند می‌دهد، و به هرکس حکمت داده شود، بی‌گمان خیر فراوانی بدو داده شده است.»

و نیز می‌دانند که خداوند فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدْ لَهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵] یعنی: «(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن.»

و نیز مثال‌های زیادی در این مورد از رهنمودهای پیامبر ﷺ معلم خوبی‌ها و برترین و اندیشمندترین دعوتگر را می‌توان ذکر کرد.

و وقتی که ما با الهام از رهنمودهای شریعت می‌گوییم که دعوتگر باید علم صحیح و استوار براساس کتاب و سنت پیامبر ﷺ را توشه راه خویش بگرداند عقل سالم و بدور از آرایش شهوات و شبهات نیز ما را به صراحت به همین امر هدایت می‌کند، چون چگونه می‌توانی به راه خدای عزوجل دعوت دهی در حالی که تو راهی را که به خدا می‌رساند نمی‌شناسی و شریعت الهی را نمی‌دانی، پس چگونه تو با این وضعیت می‌توانی دعوتگر باشی؟!

اگر انسان علم نداشته باشد، بهتر این است که نخست علم بیاموزد و پس از آن مردم را دعوت بدهد، شاید کسی بگوید: آیا گفته شما با سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً» «از من به مردم تبلیغ کنید، اگر یک آیه هم باشد» پس لازم است آنچه ما تبلیغ می‌کنیم و به مردم می‌رسانیم از پیامبر ﷺ صادر شده باشد، بلکه ما می‌گوییم: دعوتگر نیازمند علم و دانش است هدف این نیست که ما بگوییم: حتماً باید مرحله بزرگی در علم و دانش طی کرده باشد، بلکه ما می‌گوییم: دعوت ندهد به جز به آنچه که می‌داند و در مورد آنچه که نمی‌داند سخن نگوید.

قاعده سوم: فهم

از امور مهم در این بیداری مبارک، قضیه مهم است؛ یعنی: فهمیدن مقصد و مراد خدا و پیامبرش ﷺ. زیرا بسیاری از مردم علم فرا گرفته‌اند، اما از فهمیدن محروم مانده‌اند، حفظ کردن کتاب خدا و احادیثی که میسر است بدون درک مفهوم آن کافی نیست، و باید هدف و منظور خدا و پیامبرش ﷺ را فهمید، به راستی چه نقصان بزرگی است که گروهی از نصوص قرآن و سنت برخلاف مراد خدا و پیامبر مطالبی استدلال کرده‌اند که بر اثر آن گمراهی به وجود آمده است.

و اینجا می‌خواهم به نکته مهمی اشاره کنم و آن این که اشتباه بر اثر فهمیدن نادرست گاهی از اشتباه بر اثر جهل و نادانی خطرناکتر خواهد بود؛ زیرا جاهلی که بر اثر جهل و نادانی خودش مرتکب جهل و اشتباه می‌شود بالآخره می‌داند که جاهل است و می‌رود علم می‌آموزد، اما کسی که اشتباه فهمیده است او پیش خودش معتقد است که او می‌داند و معتقد است که منظور و مراد خدا و پیامبرش همین است، مثال‌هایی برایتان بیان می‌کنم تا اهمیت فهمیدن درست برای ما روشن شود.

مثال اول: خداوند متعال فرموده است: ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿۷۸﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ ﴿۷۹﴾ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿۷۹﴾﴾ [الأنبياء: 78-79] یعنی: «و (یاد کن) داود و سلیمان را هنگامی که در باره کشتزاری که گوسفندان مردمانی، شبانگهان در آن چریده و تباهاش کرده بودند، داوری می‌کردند و ما شاهد داوری آنان بودیم، (هر کدام از این دو راه پیشنهادی، دادگرانه بود ولی ما بهترین راه حل در مسئله) قضاوت را به سلیمان فهماندیم و به هریک از آن دو داوری و دانش آموختیم، و کوه‌ها و پرندگان را در ذکر و تسبیح با داود همراه ساختیم و ما (این کار را) می‌کردیم. (و انجام چنین کارهایی در برابر قدرت ما چیزی نیست)» خداوند در این قضیه به علت فهمیدن درست سلیمان را بر داود برتر دانسته است، ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ «قضاوت را به سلیمان

فهمان‌دیم» اما نقصی در علم داود نیست، زیرا فرمود: ﴿وَكَلَّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ «و به هریک از آن دو داوری و دانش آموختیم».

بینید که خداوند متعال وقتی امتیاز سلیمان در فهمیدن را بیان کرد برای داود ویژگی دیگری ذکر نمود و فرمود: ﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ﴾ یعنی: «و کوه‌ها و پرندگان را در ذکر و تسبیح با داود همراه ساختیم».

تا برابری و تعادل هر دو را بیان دارد. بنابراین، خداوند بیان داشت که هر دو در داشتن علم و قضاوت مشترک‌اند، سپس ویژگی و امتیاز هریک را برشمرد، این قضیه به ما می‌گوید که: فهمیدن خیلی اهمیت دارد و علم به تنهایی کافی نیست.

مثال دوم: اگر دو ظرف پیش تو باشد که در یکی آب گرم و در یکی آب یخ و سرد باشد و فصل هم فصل زمستان باشد و مردی می‌خواهد از جنابت غسل نماید و فردی بگوید: بهتر است که از آب سرد برای غسل کردن استفاده کنی چون غسل با آب سرد موجب سختی و مشقت است و پیامبر ﷺ فرموده است: «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَا يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا وَيَرْفَعُ بِهِ الدَّرَجَاتِ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ عَلَى الْمَكَارِهِ»^(۱). یعنی: «آیا شما را به چیزی که خداوند به وسیله آن گناهان را محو می‌نماید و درجات را بلند می‌برد راهنمایی نکنم؟ گفتند: بله ای پیامبر خدا، فرمود: تمام کردن وضوء بر سختی‌ها (همچون سرما و گرمای زیاد)».

یعنی کامل وضو گرفتن در ایام سردی، سپس وقتی با آب سرد، کامل وضو بگیری بهتر از این است که با توجه به موسم با آب گرم وضو بگیری، و این مرد فتوا داد که استفاده از آب سرد بهتر است و از حدیث فوق استدلال نمود.

نگاه کنید آیا اشتباه در علم است یا در فهمیدن؟!

پرواضح است که اشتباه در فهمیدن است!!

(۱) - مسلم به روایت ابوهریره ؓ (۴۱ - ۲۵۱) کتاب الطهاره باب (۱۴).

زیرا پیامبر ﷺ می گوید: «کامل وضو گرفتن بر سختی‌ها» اما فرموده که برای وضو گرفتن آب سرد را اختیار کنید.

و هر دو جمله باهم فرق دارند و اگر تعبیر دوم در حدیث آمده بود ما می گفتیم: بله از آب استفاده کن. اما فرمود: کامل وضو گرفتن بر سختی‌ها یعنی سردی آب انسان را از کامل وضو گرفتن منع نکند، سپس می گوئیم: آیا خداوند می خواهد بر بندگانش آسانی کند یا می خواهد بر آنها سختی نماید؟ پاسخ را در این گفته الهی می یابیم که ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵] یعنی: «خداوند آسایش شما را می خواهد و خواهان مشقت شما نیست».

و نیز پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ»^(۱) یعنی: همانا دین آسان است. بنابراین، به جوانان بیداری اسلامی می گوئیم: قضیه فهم، قضیه مهمی است، ما باید بفهمیم که خداوند از بندگانش چه خواسته است؟ آیا از آنها می خواهد که از ادای عبادات، خودشان را به مشقت بیاندازند یا از آنها خواسته که بر خود آسان بگیرند؟ شکی نیست که خداوند می خواهد با ما آسانی کند و نمی خواهد بر ما سختی روا دارد.

قاعده چهارم: حکمت

و یکی از اموری که بسیار مهم است مسئله حکمت در دعوت به راه خدا است، و بویژه مخاطب من جوانان بیداری اسلامی هستند. چون حکمت را با اهل حکمت باید در میان گذاشت، دعوت به راه خدا باید با حکمت و پند نیکو و سپس با عمل بازدارنده از ظلم ظالم انجام خواهد گرفت، پس مراتب در دعوت چهارتا هستند، خداوند متعال فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵] یعنی: «ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزه‌های نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر جدال کن».

(۱) - بخاری، قسمتی از حدیث شماره (۳۹) الفتح (۱/ ۱۱۶) کتاب الایمان باب (۲۹) به روایت ابوهریره ؓ.

و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تُجَدِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ [العنکبوت: 46] یعنی: «با اهل کتاب (یعنی: با یهود و نصارا) جز به روشی که نیکوتر (و نرم‌تر و آرام‌تر و قبول‌نزدیک‌تر) بحث و جدال مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند».

حکمت یعنی محکم‌کاری و هرکاری را به جایش قراردادن و هرچیزی را به جایش گذاشتن است، حکمت این نیست که شتاب کنی و از مردم بخواهی که در یک صبح و شام از حالتی که در آن به سر می‌برند بیرون آمده و حالتشان تبدیل به حالت اصحاب شود، هرکسی چنین چیزی بخواهد نادان و دور از حکمت است. زیرا حکمت الهی چنین چیزی را نمی‌پذیرد و محمد پیامبر خدا ﷺ کسی که قرآن بر او نازل می‌شد احکام شریعت به تدریج و کم کم بر او نازل می‌شد تا این که در وجود مردم جای گرفت و کامل شد.

نماز سه سال قبل از هجرت یا یک و نیم سال قبل و یا پنج سال برحسب اختلاف علماء در این مورد در معراج فرض شد، اما در ابتدای فرضیت به صورتی که امروز فرض هست فرض نبود، در ابتدا دو رکعت برای ظهر و دو رکعت در عصر و دو رکعت در عشاء و دو رکعت در صبح و نماز مغرب سه رکعت بود تا وتر روز قرار گیرد. بعد از هجرت و بعد از این که پیامبر ﷺ سیزده سال را در مکه گذارنده بود به نماز حالت اقامت افزوده شد و ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت گردید و نماز صبح همچنان دو رکعت باقی ماند، زیرا قراءت در نماز صبح طولانی می‌شود، و نماز مغرب چون وتر روز است همچنان سه رکعت باقی ماند.

زکات در سال دوم هجری فرض گردید و یا این که در مکه فرض شد، اما مقدار نصاب و مقدار ادا معین نبود و پیامبر ﷺ عاملین جمع‌آوری زکات را به جز در سال نهم هجری قبلاً نفرستاده بود پس زکات سه مرحله را پشت سر گذرانده است:

مرحله اول: در مکه ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ [الأنعام: 141] یعنی: و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردن ببخشید و زکات لازم آن‌ها را بدهید که در این آیه خداوند

مقداری را که زکات در آن واجب می‌شود و مقدار زکات را بیان نکرده بلکه مسئله را محول به مردم نموده است.

مرحله دوم: در سال دوم هجری نصاب‌های زکات مشخص گردید.

مرحله سوم: و در سال نهم هجری پیامبر ﷺ عاملین جمع‌آوری زکات را پیش دامداران و باغداران برای گرفتن زکات می‌فرستاد.

پس به رعایت کردن حالات مردم در قانونگذاری و شریعت الهی فکر کنید که خداوند بهترین حاکمان است.

و همچنین در مورد روزه بر ما پوشیده نیست که در مشروعیت آن تحولات و دگرگون‌هایی آمده است، در ابتدا روزه اینگونه بود که هرکس اختیار داشت که روزه بگیرد یا به جای روزه‌اش طعام بدهد، و پس از آن روزه گرفتن لازم شد، اما طعام‌دادن مخصوص کسانی بود که نمی‌توانستند به طور مستقیم روزه بگیرند.

باید بگوییم که: حکمت، امتناع می‌ورزد که جهان در یک صبح و شام تغییر یابد و باید نفس طولانی داشت (صبر داشته باشد)، از برادرت که او را دعوت می‌دهی امروز به هراندازه حق را پذیرفته قبول کن و همچنان رفته رفته او را دعوت بده تا کامل او را از باطل بیرون بیاوری و نباید مردم از دیدگاه تو یکسان باشند، زیرا جاهل و معاند با یکدیگر فرق می‌کنند که شاید مناسب باشد مثال‌هایی از دعوت پیامبر ﷺ را ذکر کنم:

مثال اول: موضع پیامبر (ﷺ) در برابر اعرابی که در مسجد ادرار کرد:

از انس ابن مالک رضی الله عنه روایت است: «در حالی که ما با پیامبر ﷺ در مسجد نشسته بودیم که ناگهان مرد بادیه‌نشینی آمد و در مسجد ادرار کرد اصحاب پیامبر ﷺ به او گفتند: نکن! نکن! می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: او را بگذارید ادرارش را قطع نکنید، و اصحاب او را گذاشتند تا این که او ادرار کرد، پس از آن پیامبر ﷺ او را خواست و فرمود: این مساجد برای کارهایی چون ادرار و آلودگی مناسب نیستند، بلکه مساجد فقط برای نماز خواندن و

تلاوت قرآن و ذکر خدا می‌باشند، و انس می‌گوید: سپس پیامبر ﷺ فردی را دستور داد یک دلو آب آورد و آب را به محل ادرار پاشید»^(۱).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که «ما و پیامبر ﷺ به نماز ایستادیم، بادیه‌نشینی در حالی که در نماز بود، گفت: بار خدایا بر من و محمد رحم بفرما، و بر کسی دیگر جز ما رحم نکن، وقتی پیامبر ﷺ نماز را تمام کرده به آن بادیه‌نشین فرمود: تو چیز وسیع و گسترده‌ای را تنگ کردی، منظورش رحمت الهی بود»^(۲).

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «مردی بادیه‌نشین وارد مسجد شد و دو رکعت نماز خواند، و پس از آن گفت: بار خدایا بر من و محمد رحم بکن، و بر کسی دیگر رحم نکن!! پیامبر ﷺ سرش را به طرف او برگرداند و فرمود: تو چیز گسترده‌ای را تنگ کردی، سپس دیری نپایید که بادیه‌نشین در مسجد ادرار کرد، مردم شتابان به سوی او برخاستند پیامبر ﷺ به مردم گفت: شما آسان‌گیر برانگیخته شده اید و شما سخت‌گیر برانگیخته نشده اید، یک دلو آب بر محل ادرارش پاشید یا فرمود: یک سجل (که هم به معنی دلو است) آب بر آن بریزید»^(۳).

و در روایتی دیگر می‌گوید: «اعرابی بعد از این که در دین آگاهی پیدا کرد می‌گفت: پدر و مادرم فدای پیامبر ﷺ باد، او بلند شد نه به من ناسزا گفت و نه مرا سرزنش کرد و نه مرا زد»^(۴).

(۱) - مسلم شماره (۱۰۰ - ۲۸۵) کتاب الطهارة باب (۳۰).

(۲) - بخاری به شماره (۶۰۱۰) الفتح (۱۰ / ۴۵۲)، کتاب الأدب، باب (۲۷).

(۳) - ترمذی شماره (۱۴۸) کتاب الطهارة باب (۱۱۲) و ترمذی گفته است: این حدیث حسن و صحیح است، احمد در مسند به ترتیب و احمد شاکر شماره (۷۲۵۴ - ۱۲ / ۲۴۴) و احمد شاکر گفته است که: سندش صحیح است.

(۴) - مسند به ترتیب احمد شاکر شماره (۱۰۵۴۰ - ۲۰ / ۱۳۴)، احمد شاکر سند آن را صحیح قرار داده است.

بعد از بیان این روایت‌ها در مورد حکمی که پیامبر ﷺ در رفتار با بادیه‌نشین به کار گرفته چه می‌گویید؟!

به نظر من اگر فردی بیاید و در مسجدی از مساجد ادرار کند، مردم همه به سوی او خواهند رفت و به او می‌گویند: آیا خجالت نمی‌کشی؟! از خدا بترس.... اما این کار اشتباه است.

ما فکر نمی‌کنیم که مؤمنی که به خدا و قیامت ایمان دارد بیاید و در مسجد ادرار کند، مگر این که بر اثر نادانی دست به چنین کاری بزند، و نادانی حالت خاص خودش را دارد، و بدون شک بادیه‌نشین جاهل بود، زیرا او از صحرا آمده بود و نمی‌دانست که احترام مساجد واجب است، اما با حکمت، این اعرابی یاد گرفت و به وظیفه خود نسبت به مساجد آگاه شد. و اگر آن فرد اعرابی ادرارش را نیمه تمام می‌گذاشت و همانگونه که اصحاب او را بازداشتند بودند بلند می‌شد چه پیش می‌آمد؟ امور ذیل ممکن بود پیش بیایند:

- (۱) با قطع شدن و نیمه تمام ماندن ادرار ممکن بود به سلامتی او ضرری وارد شود.
- (۲) لباس‌هایش با ادرار آلوده می‌شدند و اگر لباس‌هایش را برای پرهیز از آلودگی به ادرار بلند می‌کرد عورت او نمایان می‌شد و همچنین ممکن بود مسجد بیشتر آلوده شود، پس ای دعوتگر به راه خدا، آثار نیکویی حکمت را بین و در آن بیاندیش.

مثال دوم: موضع پیامبر (ﷺ) در برابر معاویه بن حکم سلمی (رضی الله عنه):

از معاویه ابن حکم سلمی رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواندم، مردی عطسه زد و من گفتم: یرحمک الله، مردم به من خشک دوختند، من هم گفتم: مادرم به عزایم بنشیند، چرا به من نگاه می‌کنید؟ آن‌ها شروع به زدن دست‌هایشان بر ران‌های خود نمودند دیدم آن‌ها می‌خواهند مرا ساکت کنند، من ساکت شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی نماز را تمام کرد، پدر و مادرم فدایش باد نه قبل از او و نه بعد از او، معلمی بهتر از او

ندیده‌ام، سوگند به خدا نه بر من پرخاش کرد نه مرا زد و نه به من ناسزا گفت، فرمود: نماز برای سخن مردم مناسب نیست، بلکه نماز یعنی فقط تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن»^(۱).

در اینجا به یک فایده فقهی از این حدیث دست پیدا می‌کنیم آن این است که از این حدیث ثابت می‌شود که اگر کسی در نماز به نادانی یا به فراموشی سخنی گفت نمازش صحیح است، به طور مثال اگر کسی در حال خواندن نماز بود و دیگری آمد و به او گفت: کلید خانه کجا است من می‌خواهم بیرون بروم؟!

فردی که در حالت نماز بود، گفت: کلید روی پنجره اتاق است اما به فراموشی این سخن را گفت آیا نمازش باطل می‌شود یا نه؟! اگر به فراموشی گفته باشد نماز درست است، خداوند متعال فرموده است: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. یعنی: «پروردگارا اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم ما را مگیر.»

توجه: از خلال مثال اول و دوم دو فایده برای ما حاصل می‌شود:

(۱) استفاده از نرمی در برخورد با جاهل، زیرا جاهل معذور است و وقتی او را تعلیم بدهی قانع می‌شود برخلاف معاند و معارض.

(۲) هرگاه انسان به نجاستی آلوده شد، باید بی‌درنگ برای تمیز کردن آن بشتابد، زیرا وقتی بادیه‌نشینی ادرارش را تمام کرد، پیامبر ﷺ دستور داد یک دلو آب بر محل ادرار ریخته شود و در این کا تأخیر نوزید. بنابراین، شایسته است که هرگاه بدنت یا لباست یا محل نمازت به نجاستی آلوده شده باید بی‌درنگ برای تمیز کردن آن بشتابی؛ زیرا ممکن است فراموش کنی و با لباس آلوده یا بدن کثیف و یا بر جای کثیف نماز بخوانی.

(۱) - قسمتی از حدیث شماره (۳۳ - ۵۳۷) به روایت مسلم کتاب المساجد و مواضع الصلوة، باب (۷).

در حدیثی آمده است که کودکی پیش پیامبر ﷺ آورده شد و ایشان ﷺ چون مهربان بود، وقتی کودک را در آغوش خود گذاشت کودک ادرار کرد، «فَدَعَا بِمَاءٍ» پیامبر ﷺ آب خواست «فَاتَّبَعَهُ إِيَّاهُ» یعنی بر محل ادرار بلافاصله آب پاشید^(۱). و حرف فاء که در این حدیث ذکر شده است، بر ترتیب و تعقیب دلالت دارد، پس بر این دلالت دارد که باید فوراً و بلافاصله برای رفع نجاست و آلودگی بشتاییم.

مثال سوم: موضع پیامبر (ﷺ) در برابر مردی که انگشتر طلایی بدست کرده بود:

از عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که «پیامبر ﷺ مردی را دید که انگشتر طلایی در دست کرده، آن را از دستش بیرون کشید و انداخت و فرمود: آیا یکی از شما به اخگری از آتش قصد می‌کند، و آن را در دست خود می‌گذارد، بعد از این که پیامبر ﷺ رفت به آن مرد گفته شد: انگشترت را بردار و از آن استفاده نکن، گفت: نه سوگند به خدا هرگز آن را بر نمی‌دارم وقتی پیامبر ﷺ آن را انداخته است»^(۲).

نگاه کنید که پیامبر ﷺ با فردی که مرتکب گناه شده بود، چگونه رفتار کرد، اگر داستان این مرد را با داستان بادیه‌نشین و معاویه بن حکم مقایسه کنید خواهید دید که فرق می‌کنند. زیرا در این داستان کمی سختی مشاهده می‌شود، چون پیامبر ﷺ خودش انگشتر را از دست آن مرد بیرون کشیده و به او هشدار داد که چیزی که تو در دست خود کرده‌ای اخگری از آتش جهنم است. بنابراین، باید دانست که هر سخنی جایی دارد.

مثال چهارم: موضع پیامبر ﷺ با خانواده بریره:

(۱) - بخاری به روایت عائشه رضی الله عنها شماره (۲۲۲) الفتح (۱ / ۳۸۹)، کتاب الوضوء باب (۵۹).

(۲) - بخاری به روایت عائشه رضی الله عنها شماره (۲۲۲) الفتح (۱ / ۳۸۹)، کتاب الوضوء باب (۵۹).

از عروه روایت است که «عایشه به او گفت: بریره که با ارباب خودش پیمان بسته بود که کار کند و به تدریج مبلغی پردازد تا آزاد شود، پیش من آمد و از پول کتابت خود از من کمک خواست و هنوز از مبلغی که باید در برابر آزادی خود می‌پرداخت چیزی نداده بود. عایشه به او گفت: پیش خانواده‌ات برگرد اگر آن‌ها قبول کردند که من پول کتابت تو را پردازم به شرط این که مالک ولاء^(۱) تو باشم این کار را خواهم کرد، من این جریان را برای پیامبر ﷺ بیان کردم (و در روایت دیگری آمده است) این مسئله به گوش پیامبر ﷺ رسید و از من پرسید و من او را خبر کردم، فرمود: بریره را آزاد کن به شرط این که ولائش برای تو باشد، زیرا ولاء حق کسی است که برده را آزاد می‌کند، عائشه می‌گوید: پیامبر ﷺ در میان مردم برخاست و بعد از حمد و ستایش خدا فرمود: چه شده بعضی از مردم را که در معاملات شرط‌هایی می‌گذارند که در کتاب خدا وجود ندارد هر شرطی که در کتاب خدا وجود ندارد، باطل است گرچه صدبار شرط شود، زیرا حکم الهی سزاوارتر و شرط الهی محکم‌تر است و همانا ولاء حق کسی است که برده را آزاد می‌کند»^(۲).

شاهد در این، انکار صحیح و رسای پیامبر است که فرمود: «چه شده بعضی از مردم را». و اینگونه روش احتمال دارد به خاطر پوشیده نگاه‌داشتن راز آن‌ها باشد و احتمال دارد که به خاطر شدت باشد، گویا آن‌ها در جایی نیستند که بتوان آن‌ها را نام برد گرچه احتمال منظور اول بیشتر می‌رود و پیامبر ﷺ از باب ستر و پوشیدن عیب از آن‌ها نام نبرد، زیرا مناسب نیست در سخنرانی‌ها و غیره کسی را نام برد، زیرا اگر گفته شود فلانی چنین و چنان گفته است آن شخص در میان مردم رسوا خواهد شد.

(۱) - ولاء: یعنی ارثی که انسان به سبب آزاد کردن برده‌ای از او می‌برد.

(۲) - بخاری به شماره (۲۵۶۲) الفتح (۵ / ۱۹۰) کتاب المکاتب باب (۴) و مسلم به شماره (۵ - ۱۵۴۰) کتاب

العقوب باب (۲).

و مطلبی دیگر که در این حدیث برمی آید این است که، پیامبر ﷺ فرمود: «شرط‌هایی می‌گذارند که در کتاب خدا وجود ندارد؛ پس هر شرطی که در کتاب خدا وجود نداشته باشد باطل است گرچه صدبار شرط شود».

پس هر شرطی که در کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ وجود نداشته باشد، شرطی باطل و مردود به صاحبش بازگردانده شود.

پس شما در مورد قوانینی که مخالف با شریعت الهی است چه می‌گویید؟!!

آیا قوانین باطل اند یا نه؟!!

بله این قوانین هرکسی آن را وضع کند باطل هستند و باید آن را ترک کرده و باری هیچکسی جایز نیست که به آن تمسک جوید.

پس هر شرطی که در کتاب خدا نیست، گرچه صد بار شرط شود حکم و قضای الهی سزاوارتر است یعنی آنچه خداوند به عنوان حکم الهی آن را شرع و قانون قرار داده از دیگر قوانین سزاوارتر است، خداوند متعال فرموده است: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾ [یونس: 35] یعنی: «آیا آنکس که راه راست را نشان می‌دهد سزاوارتر است که پیروی شود (و انسان به فرمان او رود) یا کسی که راهی نمی‌نماید و بلکه باید خودش راهنمایی گردد (و راه برده شود)؟ شما را چه می‌شود؟ (که چراغ عقل از کفتان بدر می‌رود؟ به دنبال چه چیزی می‌روید)؟ این چه حکمتی است که می‌کنید».

آیا در این جریان کمی سختی مشاهده نمی‌شود؟

بعضی از علماء گفته‌اند: به خاطر این است که پیامبر ﷺ از قبل گفته بود که: ولاء از کسی است که بنده آن را آزاد می‌کند و هنگامی که آن‌ها برخلاف دستور پیامبر ﷺ ولاء را برای خود شرط نمودند. بنابراین، خطاب پیامبر ﷺ به آن‌ها شدید و سخت بود.

مثال پنجم: موضع پیامبر ﷺ در برابر مردی که در روز رمضان با زنش آمیزش کرده بود:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «با پیامبر ﷺ نشسته بودیم که ناگهان مردی پیش پیامبر آمده و گفت: هلاک شدم ای پیامبر خدا! پیامبر ﷺ فرمود: تو را چه شده؟ گفت: در حالی که روزه هستم با زنم آمیزش نمودم. پیامبر ﷺ فرمود: آیا برده‌ای می‌توانی آزاد کنی؟ گفت: نه. گفت: آیا می‌توانی دو ماه پشت سرهم روزه بگیری؟ گفت: نه. گفت: آیا می‌توانی به شصت فقیر خوراک بدهی؟ گفت: نه، ابوهریره می‌گوید: اندکی پیامبر ﷺ درنگ کرد و در همین حال پیمان‌های پر از خرما برای پیامبر ﷺ آورده شد، فرمود: این مردی که سؤال می‌کرد کجا است؟ آن مرد گفت: منم ای پیامبر ﷺ! فرمود: این خرماها را بگیر و صدقه کن، مرد گفت: ای پیامبر خدا! بر کسی صدقه کنم که از من فقیرتر باشد؟ سوگند به خدا که در میان دو کوه مدینه خانواده‌ای از خانواده من فقیرتر وجود ندارد، پیامبر ﷺ خندید طوری که دندان‌هایش نمایان گشت و سپس فرمود: این خرماها را به خانواده‌ات بده تا بخورند»^(۱).

نگاه کنید به این موضع عجیب پیامبر ﷺ این مرد با ترس و هراس پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت: هلاک شدم، اما دست پر و با آرامش خاطر و شاد از دین اسلام به خانه بازگشت و از آسان‌گیری اولین دعوتگر به دین اسلام ﷺ خوشحال بود.

به اصل مسئله که دوست دارم آن را تأکید کنم باز می‌گردم.

به خدا قسم که من از حرص و غیرت جوانان ما برای از بین بردن منکر و اقامه حق و تثبیت معروف بسیار خوشحال هستم، اما به خدا از صمیم قلب می‌خواهم که جوان در هر اقدامی که می‌خواهند بکنند از حکمت کار بگیرند گرچه شاید کار کمی دیرتر صورت پذیرد، اما سرانجام خوبی خواهد داشت کسی که آتش غیرت و احساسات در قلبش شعله‌ور

(۱) - بخاری به شماره (۱۹۳۶) الفتح (۴ / ۱۹۳)، کتاب الصوم، باب (۳۰) و مسلم به شماره (۸۱ / ۱۱۱۱)، کتاب الصیام باب (۱۴).

گردیده و او جرأت به انجام کارهایی نموده که حکمت تقاضا می کند که نباید چنین جرأتی به طور موقت قلب او را شاد خواهد نمود، اما فساد بزرگی در پی خواهد داشت، ولی اگر کار را به تاخیر انداخت تا به آرامی پیش برود و بیاندهد که چگونه وارد شود و چگونه خارج شود، خوبی و خیر بزرگی بدست خواهد آمد و از سرانجام بد و وخیمی که ممکن است او و امثال او گرفتار آن شود در امان خواهد بود.

به کارگیری حکمت در دعوت به راه خدا و تغییر منکر در احقاق حق و امر به معروف چیزی است که شریعت آن را خواسته است و توای برادریم، شریعت را طبق هوای نفس خود اجرا مکن، بلکه شریعت را آنگونه اجرا کن که مقتضی شریعت خدایت هست. ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: 125]. یعنی: «ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر جدال و گفتگو کن.»

بدون تردید غیرت از قلب مرده بهتر است، اما حکم از همه بهتر است، مردن قلب یعنی این که انسان از مشاهده منکر و از ترک معروف متأثر و ناراحت نمی شود، چنین چیزی به خدا قسم که زشت و در صفات و عادت های امت اسلامی چنین چیزی وجود ندارد، زیرا امت اسلامی به معروف امر می کند و از منکر باز می دارد و به راه خدا مردم را دعوت می دهد، و عدم استفاده از حکمت در دعوت هم نادرست است، استفاده از حکمت همراه با حیات قلب و تحرک برای حق خیر و خوبی است. من از جوانان اهل غیرت می خواهم که در دعوت به راه خدا از حکمت کار گرفته و به آن تکیه نمایند، من به جوانان نمی گویم که حرکت نکنید و مردم را به راه خدا دعوت ندهید و مردم را به حال خودشان واگذارید، فاسق را بگذارید به فسادش مغشول شود و مطیع و فرمانبردار الهی را به طاعتش رها کنید، چنین چیزی نمی گویم بلکه می گویم: منکر و زشتی را انکار کنید و معروف را ثابت و پابرجا نمایید و به اندازه توان خود شب و روز به راه خدا مردم را دعوت دهید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: 200]

«شکیبائی ورزید، استقامت و پایداری کنید و مراقبت به عمل آورید و از خدا پرهیزید تا این که رستگار شوید».

اما می‌گوییم: و تأکید می‌کنم که از حکمت و آرامش در کارها استفاده کنید و از در وارد خانه شوید، به عنوان مثال فرض کنید ما در جامعه‌ای، منکری را مشاهده کردیم آیا مناسب است که به آن منکر حمله‌ور شویم و آن را بشکنیم و پاره پاره کنیم یا با مرتکبین آن به شدت سخن بگوییم؟ یا این که مناسبت‌تر و بهتر این است که با نرمی و مهربانی با آن‌ها سخن بگوییم، اگر سخن ما کارساز قرار گرفت چه بهتر و اگر نه به افراد دیگر اطلاع می‌دهیم که آن‌ها مسئله را به گوش مسئولین امر می‌رسانند.

شکی نیست که آرامی و استفاده از نرمی و مهربانی بهتر است و در از بین رفتن منکر مؤثرتر خواهد بود، زیرا هدف ازاله و از بین بردن منکر است و اگر نه مسئله پیش افرادی که از ما در سطح بالاتری هستند برده خواهد شد، و آن‌ها مورد را به گوش مسئولین امر خواهند رساند و با این کار مسئولیت ما انجام گرفته و تمام شده، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: 16] یعنی: «پس آن قدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزکاری کنید».

اگر ما بر این منکر حمله کرده و بشکنیم و پاره کنیم و... اغلب نتیجه برعکس خواهد بود و مقصود که از بین بردن منکر است حاصل نخواهد شد و دچار آزار و اذیت می‌شویم. و بسا اوقات چنین کارهایی به طور کلی لکه‌ای بر حیثیت دعوت خواهد بود. بنابراین، از اینجا شما را تشویق می‌کنم و خودم را پیش خداوند مسئول می‌دانم و سخنی به شما می‌گویم که زبانزد مردم است و من به زبان مردمی به شما می‌گویم که «هر فرد با تجربه از طبیب و پزشک بهتر است». زیرا فرد با تجربه خودش دارو را تجربه کرده است، اما دکتر فقط دارو را در نسخه می‌نویسد که گاهی مفید واقع می‌شود و گاهی مفید قرار نمی‌گیرد.

قاعده پنجم: دوستی و محبت با یکدیگر

بر ما لازم است که در بیداری اسلامی برای دین خدا با یکدیگر برادر و دوست باشیم، و با یکدیگر محبت بورزیم، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: 10] یعنی: «مؤمنان برادر یکدیگرند».

و پیامبر ﷺ فرموده است: «كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا»^(۱). یعنی: «بندگان خدا و برادر باشید». و مقتضای این برادری این است که ما بر یکدیگر تعدی نکنیم و با تمسک به دین خدا امتی واحد باشیم و از هم پاشیدگی و تفرقه با اهواء و آراء در دین خدا دوری جویم. بنابراین، باید در اختلاف نظرهایی که میان جوانان بیداری اسلامی بوجود آمده تأمل کنیم، و این اختلاف نظرها اموری هستند در مسائل اجتهادی که گنجایش اجتهاد در آن هست و از نصوص احتمال آن می‌رود، اما بعضی افراد می‌خواهند بندگان خدا را مجبور به پیروی از آنچه خودشان آن را حق می‌دانند بنمایند گرچه دیگران که با آنها مخالفت می‌ورزند انگیزه مخالفتشان این باشد که آنها هم نظر خود را حق می‌دانند، می‌گویم: بعضی از جوانان امروز که خداوند هدایت را به آنها ارزانی نموده و کاملاً علاقمند و حریص به اجرای شریعت اسلامی هستند، بر اثر اختلافی که می‌توان در آن اختلاف نظر داشت، زیرا محل اجتهاد است و نصوص قرآن و سنت احتمال هردو نظر را دارد، اما بعضی از جوانان می‌خواهند همه مردم تابع و پیرو رأی و نظر آنها باشند و اگر از آنها پیروی نکنند مردم را بر اشتباه و گمراهی می‌دانند.

در صورتی که اصحاب پیامبر ﷺ و ائمه‌ای که بعد از آنها آمده‌اند اینطور نبوده‌اند، من از اینجا به شما می‌گویم: اگر کتاب‌های اختلافی را بررسی کنید خواهید دید که اختلاف میان علماء زیاد است، اما هیچیک از آنها دیگری را با رأی و اجتهاد خود گمراه نمی‌داند، بلکه

(۱) - قسمتی از حدیث شماره (۶۰۶۵) بخاری به روایت انس ابن مالک ﷺ الفتح (۱۰ / ۴۹۶) کتاب الأدب

باب (۵۷) و مسلم (۲۳ و ۲۴ و ۲۵۵۹)، کتاب البر والصله باب (۷).

هریک چنین دیدگاهی دارد که بر انسان لازم است از حق پیروی کند، و در این مورد از هیچکسی جانب‌داری نکند، بلکه حق را بگوید؛ اما مردم را با نرمی و آسان‌گیری به حق دعوت بده تا به نتیجه بررسی پس بر هر جوان و دانشجو لازم است که از کسی تقلید کند که به نظر او به حق نزدیک‌تر است و کسی را که با او در این مسئله مخالف است اگر مخالفت او به مقتضای دلیل باشد معذور بداند. من می‌گویم: هر انسانی که چنین فکر کند که بر مردم لازم است که از حق پیروی کند در واقع او خودش را در مقام پیامبری و نبوت قرار داده است!! و آیا این انصاف است که تو فهم و فکر خود را بر دیگران حجت قرار بدهی و فهم دیگران را بر خود حجت ندانی؟! چه بسا انسان‌هایی که کینه اسلام را در دل می‌پروراند و با اسلام دشمن هستند از وجود این تفرقه در میان جوانان به شدت خوشحال می‌شوند و از صمیم قلب آرزو می‌کنند که این جوانانی را که به سمت زنده و پویا حرکت کرده‌اند از هم پاشیده و متفرق ببینند.

خداوند تعالی فرموده است: ﴿وَلَا تَنزَعُوا فِتْنَشَلُوا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: 46]. یعنی: «و با یکدیگر نزاع نکنید، چون در مانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود».

و می‌گوید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشورى: 13]. یعنی: «خداوند آیین را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم (به همه آنان سفارش کرده‌ایم که اصول) دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید».

من شما جوانان را به محبت و وحدت بر دین خدا و خون سردی در امور و حکمت در دعوت خدا می‌خوانم، و با این امور پیروزی به امید خدا از آن شما خواهد بود، زیرا شما بر برهان و دلیل روشنی از کارتان و دارای بینش و بصیرت در دین الهی هستید.

قاعده ششم: صبر و چشم داشت پاداش الهی

جوانان پسر و دختر بیداری اسلامی، گاهی در بعضی حالات با فشارهایی مواجه می‌شوند، فشار در بازار یا در مدرسه و در دانشگاه و در خانه‌هایشان بسیاری از جوانان از پدران و مادران خود شکایت می‌کنند که آن‌ها را تحت فشار قرار داده و عرصه را برایشان تنگ نموده‌اند، و آن‌ها را با صفات زشت و بد نسبت می‌دهند. اما موضع ما در برابر این امور و این فشارها چیست؟!

در این زمینه بر ما لازم است که صبر را پیشه کنیم و از خدای خود امید ثواب داشته باشیم، و این فشارها نباید ما را از دعوت دادن به راه خدا بازدارد؛ چون خداوند متعال محمد ﷺ را با هدایت و دین حق مبعوث کرد. آیا پیامبر ﷺ وقتی به دعوت دادن مردم به سوی حق بپا خاست او را به حال خودش رها کردند یا مورد اذیت و آزار قرار گرفت؟!

آیا پیامبرانی که قبل از او ﷺ مبعوث شده بودند، به حال خود رها شدند یا مورد اذیت و آزار قرار گرفتند؟! خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَنَّهُمْ نَصَرْنَا﴾ [الأنعام: 34]. یعنی: «پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند تا در برابر تکذیب‌ها شکیبائی کرده‌اند و اذیت و آزار شده‌اند تا یاری ما ایشان را دریافته است.»

و خداوند متعال فرموده است: ﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ﴾ [الأحقاف: 35]. یعنی: «پس (در برابر اذیت و آزار کافران) شکیبائی کن، آنگونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختی‌ها) شکیبائی کرده‌اند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن.»

نمونه‌هایی از صبر پیامبر ﷺ را برایتان بیان می‌کنم، تا این که همه ما از او ﷺ الگوبرداری کنیم.

مثال اول: مشرکین چیزهای متعفن و آلوده را بر دم دروازه او می‌انداختند، با وجود این پیامبر ﷺ صبر می‌کرد و می‌گفت: این چه همسایه‌داری است؟! ^(۱) یعنی: چگونه مرا با این کارها اذیت می‌کنید، پس این چه نوع همسایه‌داری است؟!

مثال دوم: هنگامی که پیامبر ﷺ برای دعوت دادن ثقیف به طائف رفت و زید بن حارثه همراهش بود با او چکار کردند؟!

آری، اهل طائف بی‌خردان خود را دستور دادند تا دو طرف راه به پیامبر ﷺ صف بکشند و او را سنگ‌باران کنند، و چنان به او سنگ زدند که پاهایش خونین شد، و پیامبر ﷺ از آنجا بیرون رفت و فرموده است: «من به خود نیامدم إلا در قرن الثعالب» سپس جبرائیل همراه با فرشته کوه‌ها (ملک الجبال) پیشش آمد و گفت: این فرشته کوه‌ها است تو را سلام می‌گوید و او را سلام کرد و سپس گفت: اگر تو می‌خواهی من دو کوه طائف را از دو طرف به هم می‌چسبانم تا این‌ها هلاک شوند، پیامبر ﷺ فرمود: نه... شاید خداوند از نسل این‌ها فردی را بوجود بیاورد که خدا را بپرستد ^(۲).

مثال سوم: پیامبر ﷺ در کعبه جایی که از همه جاه‌ها امن‌تر است به عبادت مشغول بود، حتی قریش کعبه را امن‌ترین محل می‌دانستند تا جایی که اگر کسی قاتل پدرش را در کعبه می‌دید کاری به او نداشت! اما وقتی پیامبر ﷺ را دیدند که کنار کعبه در حال مسجد هست با او چکار کردند؟

مردی را دستور دادند تا شکمبه شتر فلان را بیاورد و بر پشت پیامبر ﷺ در حالی که در مسجد هست بگذارد!! شما در مورد این اذیت و آزار که حتی در تاریخ جاهلیت سابقه ندارد چه می‌گویید!!

(۱) - تاریخ طبری (۲ / ۳۴۳).

(۲) - این داستان را بخاری به روایت عائشه به طور کامل ذکر کرده است، شماره (۳۲۳۱) الفتح (۶ / ۲۶۰)، کتاب بدء الخلق باب (۷) و مسلم شماره حدیث (۱۱۱ - ۱۷۹۵) کتاب الجهاد و السیر باب (۳۹).

با وجود این همه آزار و اذیت پیامبر ﷺ صبر نمود و امید پاداش الهی و همچنان در حال سجده باقی ماند، تا این که دختر کوچکش فاطمه رضی الله عنها آمد و آن چیزهای مودی را از پشت پیامبر ﷺ دور انداخت و هنگامی که پیامبر ﷺ نماز را تمام کرد دست‌هایش را به دعا بلند نموده و برای هلاکت قریش دعا نمود^(۱).

ای جوانان صبر را پیشه کنید و از یکدیگر در شکیبائی سبقت بگیرید و بر طاعت الهی مواظبت کنید و بدانید که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است. اما آیا با صبر و شکیبائی خانواده خود را دعوت بدھیم یا خشمگین شده و سکوت را اختیار کنیم؟!

ما باید خانواده خود را دعوت داده و ناامید نشویم، اما باید با حکمت و نرمی دعوت داد نه با شدت و سختی؛ ممکن است بعضی از مردم بر اثر غیرت دینی سخت گیر باشند، اما کار چنین فردی بیشتر به جای اصلاح تخریب است، لازم است انسان حکمت داشته باشد تا امور را اندازه گیری نموده و هر کاری را به جایش انجام دهد.

و بدان که مردم در یک صبح و شام هدایت نخواهند شد، إلا ما شاء الله. و سنت الهی چنین است که کارها آهسته آهسته انجام می‌گیرند.

پیامبر ﷺ سیزده سال در مکه باقی ماند و مردم را دعوت می‌داد با وجود این دعوتش کاملاً موفق نشد، و پس از آن ده سال در مدینه باقی ماند و دین الهی تکمیل نگردید إلا بعد از گذشت بیست و سه سال از بعثت.

تو نباید چنین گمان ببری که در یک صبح و شام مردم از آنچه که تاکنون بر آن بوده‌اند بازگردند، هرگز چنین نخواهد شد!! و باید صبر و تلاش و پیشی گرفتن بر یکدیگر در میدان صبر و مواظبت بر کار خیر صورت پذیرد تا این که خداوند یاری خویش را نصیب ما کند.

(۱) - بخاری به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه شماره حدیث (۲۴۰) الفتح (۱ / ۴۱۶) کتاب الوضوء باب (۶۹) مسلم شماره (۱۰۷ - ۱۷۹۴) کتاب الجهاد والسير باب (۳۹).

بسیاری از جوانان می‌پرسند که با افرادی که در خانواده مرتکب منکرات می‌شوند، چگونه رفتار کنیم آیا با آن‌ها قطع رابطه کنیم؟ آیا رادیو را بشکنیم؟ آیا ضبط صوت و تلویزیون را بشکنیم؟ آیا چنین کنم؟ چنان کنم؟ من می‌گویم: به راه پروردگارت با حکمت دعوت بده، اگر به هدف دست پیدا نکردی برای تو هرگز جایز نیست که با افرادی که مرتکب گناه می‌شوند باقی بمانی، نمی‌گویم که با آن‌ها در خانه‌شان باشی، بلکه می‌گویم: برای تو جایز نیست در محلی که آن‌ها گناه انجام می‌دهند سکونت کنی، بلکه می‌توانی از آن اتاق به اتاقی دیگری بروی.

زیرا انسان وقتی با اهل معصیت و گناه باقی می‌ماند او با آن‌ها در گناه شریک است، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ - إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ﴾ [النساء: 140]. یعنی: «خداوند در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به خدا کفر ورزیده می‌شود، و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری پردازند، بی‌گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود.» بنابراین، بر تو لازم است که صبر کنی و در شکیبایی از دیگران سبقت بگیری و بدان که کسی امروز اصلاح نمی‌شود فردا اصلاح خواهد شد.

و در تربیت اخلاق خانواده‌ات از ساده‌ترین و آسان‌ترین کارها شروع کن و من به قدرت الهی اطمینان دارم که اگر انسان صبر و شکیبایی داشته باشد و مواظبت بر نیکی نماید، همانا آینده او موفقیت خواهد بود. خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: 200]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر شداید و ناملازمات) شکیبایی روزید و (در مقابل دشمنان) استقامت و پایداری کنید و (از مرزهای مملکت خویش) مراقبت به عمل آورید و از (خشم) خدا پرهیزید، تا این که رستگار شوید.»

بنابراین، من شخصاً جوان را به صبر و شکیبائی توصیه می‌کنم و به او می‌گویم: وقتی که باقی‌ماندن تو با افرادی که مرتکب گناه می‌شوند کم کم مفید واقع می‌شود این بسیار خوب است، زیرا همانطور که می‌دانیم ساختن از منهدم کردن دیرتر انجام می‌گیرد.

اگر فرض کنیم که ما در کنار ساختمانی بزرگ و قوی و محکم هستیم، و اگر بخواهیم این ساختمان را منهدم کنیم به نظر شما اگر از ده تراکتور استفاده کنیم انهدام ساختن چقدر وقت می‌گیرد؟ مشخص است که در یک روز به طور کامل منهدم می‌شود، اما اگر بخواهیم چنان ساختمان بزرگ و محکمی بسازیم سه سال یا بیشتر وقت می‌گیرد.

بنابراین، لازم است امور معقول را با امور محسوس مقایسه کنیم، پس وقتی که ساختن قصر و ساختمان سه سال وقت می‌گیرد و تخریب و انهدام آن سه ساعت طول می‌کشد همچنین ساختن دیانت و اخلاق ملت‌ها مدت درازی وقت می‌گیرد پس بر ما لازم است که صبر و شکیبائی پیشه کنیم.

همچنین می‌گویم که: خانواده‌هایی که پسران و دختران‌شان را مشاهده می‌کنند که به سمتی سالم و درست حرکت نموده‌اند برایشان جایز نیست، در برابر دعوت آن‌ها به حق، بایستند بلکه باید خانواده‌ها خداوند را بر این نعمت شکر گویند که خدا از نسل آن‌ها افرادی قرار داده که آن‌ها را به سوی خوبی راهنمایی و به آن امر می‌کنند و آن‌ها را از بدی برحذر داشته و باز می‌دارند، سوگند به خدا که این نعمت از نعمت ثروت و کاخ‌ها و سواری‌ها نعمت بزرگ‌تری است.

خانواده‌ها باید سپاس خدا را به جای آورده و دختران و پسران‌شان را تشویق نمایند، و آنچه که این‌ها می‌گویند بپذیرند گرچه شاید در گفته‌های آن‌ها نوعی خارج شدن از دایره اعتدال مشاهده شود، زیرا وقتی فرزندان ببینند که دعوت آن‌ها پذیرفته می‌شود این امر باعث کاسته شدن زیاده‌روی و سخت‌گیری آن‌ها خواهد شد.

اما چیزی که باعث شده جوان دعوت‌گر به تنگ بیاید و ناراحت شود، این است که بعضی از خانواده‌ها خود هیچ نوعی پذیرشی برای دعوت خود نمی‌بینند، پس بر خانواده لازم است

که از او بپذیرند و با او با راهنمایی و رفتار نیک برخورد نمایند، تا هم خانواده و هم جوان دعوتگر هر دو کارشان انجام گرفته و تکمیل شود. ای جوانان!! ای دعوتگران!!
 بر هر دعوتگر به راه خدا لازم است که اینگونه باشد:
 بر دعوت خویش و به آنچه دعوت می‌دهد شکبیا و بردبار باشد.
 بر مشکلاتی که برای دعوت پیش می‌آید صبر کند.
 بر آزار و اذیت‌هایی که بر او وارد می‌شود باید صبر داشته باشد.

قاعده هفتم: رفتار با اخلاق پسندیده

دعوتگر، باید اخلاق دعوتگرانه داشته باشد، طوری که اثر علم در عقیده و عبادت و هیئت و تمام رفتارش نمایان شود تا بتواند نقش دعوتگر به راه خدا را بازی نماید و اگر برعکس باشد دعوتش سست و از بین خواهد رفت، و اگر هم موفق باشد موفقیت آن خیلی کم خواهد بود.

به طور مثال شما در مورد مردی که مردم را از معاملات ربوی برحذر می‌دارد و به کسی که ربا می‌خورد می‌گویید تو محارب و ستیزه‌جو با خدا و پیامبرش هستی، چون خداوند در قرآن فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۲۷۸﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [البقرة: ۲۷۸-۲۷۹]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بپرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده فرو گذارید، اگر مؤمن هستید، پس اگر چنین نکردید بدانید که به جنگ با خدا و پیغمبرش برخاسته‌اید».

این دعوتگر برای مردم موعظه می‌گوید و آن‌ها را از خدا می‌ترساند و به یاد خدا می‌اندازد، اما بعد خودش می‌رود معامله ربوی انجام می‌دهد.

آیا این را می‌توان اخلاق و رفتار دعوتگری دانست؟! هرگز نه!!

یا این که فردی مردم را از ترک جماعت برحذر می‌دارد، و آن‌ها را می‌گوید که: نماز را با جماعت بخوانند و می‌گوید: پیامبر ﷺ فرموده است: «مشکل‌ترین و سنگین‌ترین نماز بر

منافقین نماز عشاء و نماز صبح است اگر آن‌ها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی هست برای شرکت در جماعت آن می‌رفتند گرچه با حالت لوکیدن باشد (روی دست و زانو راه رفتن)»^(۱).

اما خودش را می‌بینی که در نماز عشاء و صبح شرکت نمی‌کند.

آیا رفتار و اخلاق دعوتگر چنین است؟ هرگز نه!!

یا فردی را می‌بینید که می‌گوید: ای بندگان خدا از غیبت پرهیزید، همانا غیبت از گناهان بزرگ است، و خداوند فردی را غیبت می‌کند با کسی تشبیه داده که گوشت برادر مرده خود را می‌خورد. و به شدت مردم را از غیبت برحذر می‌دارد، اما در مجالسش غیبت مردم را به عنوان میوه مجلس قرار می‌دهد. رفتار دعوتگر نباید چنین باشد.

یا فردی مردم را از سخن چینی (نمیمة) نقل کردن کلام از فردی به فرد دیگر جهت فتنه‌انگیزی برحذر می‌دارد و می‌گوید: سخن چینی از اسباب عذاب قبر است، زیرا در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ ثابت است که از کنار دو قبر گذشت و فرمود: «این دو عذاب داده می‌شوند و به علت گناهی بزرگ عذاب داده نمی‌شوند، اما یکی از آن‌ها از ادرار پرهیز نمی‌کرده، و دیگری سخن چینی می‌نموده است»^(۲).

اما خودش با سخن چینی میان مردم فساد برمی‌انگیزد و از این کارش باکی ندارد!!

آیا این است اخلاق دعوتگر... هرگز!!

پس دعوتگر به آنچه از قبیل عبادات و معاملات یا اخلاق و رفتار دعوت می‌دهد باید خودش به آن چیزها عامل باشد تا دعوت او مورد قبول واقع شود و تا از آنهایی قرار نگیرد که اولین کسانی هستند که آتش جهنم با آن‌ها افروخته می‌شود. والعیاذ بالله

(۱) - بخاری به روایت ابوهریره رضی الله عنه شماره (۶۵۷) الفتح (۲ / ۱۶۵) کتاب الأذان باب (۳۴) و مسلم (۲۵۲) -

(۶۵۱) کتاب المساجد باب (۴۲).

(۲) - بخاری به روایت ابن عباس رضی الله عنهما شماره (۲۱۶) الفتح (۱ / ۳۷۹)، کتاب الوضوء باب (۵۵) و مسلم به

شماره (۱۱۱ - ۲۹۲) کتاب الطهارة باب (۳۴).

برادران... اگر ما به حالات خویش بنگریم خواهیم یافت که در واقع ما به آنچه دعوت می‌دهیم خودمان آن کار را انجام نمی‌دهیم، بدون تردید که چنین کاری کوتاهی بزرگی است، مگر این که توجه به آنچه مناسب‌تر است ما را از انجام آنچه بدان دعوت می‌دهیم بازدارد... اینگونه که اگر فردی بلند شود و مردم را به جهاد در راه خدا دعوت دهد و آن‌ها را برای این کار برانگیزد و تشویق نماید که هر یک با جان و مال خود به اندازه‌ی توان خویش در جهاد سهیم باشد، اما خودش به کارهای مهم‌تری مشغول باشد در این صورت نمی‌توان گفت که: این فرد به آنچه دعوت می‌دهد عمل نمی‌کند.

فرض کنید فردی مردم را به جهاد در راه خدا دعوت می‌دهد، اما شهری که او در آنجا است نیازمند علم شرعی و انتشار آن بین مردم است، پس چنین فردی جهاد او با علم و بیان، از جهادش با شمشیر و نیزه بهتر است، زیرا هر سخنی جائی دارد. و چیز برتر گاهی در مقام پایین‌تر قرار می‌گیرد به دلایلی که امری در درجه‌ی پایین‌تری قرار دارد راجح‌تر است. بنابراین، پیامبر ﷺ برای بعضی خصال دعوت می‌کرد، و لیکن خود به انجام دادن بعضی از کارها مشغول می‌بود که از آن خصال مهم‌تر بود و گاهی چنان روزه می‌گرفت که مردم می‌کردند دیگر هیچ روزی بی‌روزه نخواهد ماند، و گاهی روزه نمی‌گرفت تا جایی که مردم فکر می‌کردند که دیگر روزه نمی‌گیرد.

برادران... من از هر دعوتگری می‌خواهم که خودش را آراسته با اخلاقی نماید که مناسب با شأن دعوتگر باشد، تا اینگونه بتواند دعوتگر حقیقی باشد و گفته‌اش بیشتر مورد قبول واقع شود.

قاعده هشتم: شکستن حواجز بین دعوتگر و مردم

بسیاری از برادران دعوتگر ما وقتی قومی را در حال ارتکاب منکری مشاهده کنند غیرت دینی و نفرت از منکر آن‌ها را وادار می‌کنند تا به سوی آن قوم نروند و آن‌ها را نصیحت نکنند، این اشتباه است!! و هرگز حکمت، چنین چیزی را نمی‌پذیرد، بلکه حکمت این است

که پیش آن‌ها بروید و دعوت بدهید، تبلیغ کنید، و آن‌ها را به نعمت‌های الهی تشویق نمایید و از عذاب الهی بترسانید. و نباید بگویید: این‌ها فاسق هستند ممکن نیست من با آن‌ها بنشینم!! تو ای دعوتگر! وقتی علاقه نداری با آن‌ها بنشینی و دوست نداری با آن‌ها راه بروی و برای دعوت دادن آن‌ها پیش آن‌ها نمی‌روی، پس چه کسی آن‌ها را به آغوش می‌گیرد؟! آیا کسانی آن‌ها را به آغوش بکشند که همچون آنانند؟! و یا افرادی که علم و معرفتی ندارند، آن‌ها را به دوستی برگزینند؟!

پس دعوتگر باید بردبار باشد و ناپسندی را تحمل کند و حواجز بین خود و مردم را بشکند تا بتواند دعوت خود را به کسانی که نیازمند آن هستند و اگر تکبر بکند و سر باز زند و بگوید: اگر کسی پیش من آمد من دعوت را به او می‌رسانم و اگر کسی نیامد من مجبور نیستم! چنین فکری برخلاف سیره پیامبر ﷺ است.

هر کسی تاریخ را مطالعه می‌کند برایش معلوم است که پیامبر ﷺ در موسم حج پیش مشرکین در اماکن شان می‌رفت و آن‌ها را به سوی خداوند متعال دعوت می‌داد، و روایت شده که می‌فرمود: آیا مردی هست که مرا پیش قومش ببرد تا کلام پروردگرم را به آن‌ها برسانم، زیرا قریش مرا از رساندن کلام پروردگرم بازداشته‌اند^(۱).

مادامی که این پیشه و عادت پیامبر و الگویی ما است، پس بر ما واجب است که در دعوت کردن مان همچون او باشیم.

(۱) - ترمذی شماره حدیث (۲۹۲۵)، کتاب فضائل القرآن باب (۲۴) و گفته: این حدیث غریب و صحیح است. ابوداود شماره (۴۷۳۴)، کتاب السنة باب (۲۰) و ابن ماجه شماره (۲۰) المقدمه باب (۱۳)، و دارمی شماره حدیث (۳۳۵۴) کتاب فضائل القرآن باب (۵) و امام احمد در مسند به شماره (۳ / ۳۹۰) این حدیث را روایت کرده است.

قاعده نهم: استفاده از نرمی و مهربانی

لازم است ما در دعوت‌مان به راه خدا تا حد ممکن از نرمی استفاده کنیم، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «ای عائشه خداوند نرم رفتار و مهربان است و نرم رفتاری را دوست می‌دارد، و چیزهایی در برابر نرم رفتاری می‌بخشد که در برابر خشونت و دیگر کارها آن را نمی‌بخشد»^(۱).

و خداوند متعال بر پیامبرش منت نهاده که او را برای امتش نرم رفتار و مهربان آفریده است، فرموده است: ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: 159]. یعنی: «از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی. و اگر درشت خوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

مردم را با خودت قیاس کن، اگر فردی تو را برای کاری از کارها به شدت و سختی مورد خطاب قرار دهد در وجود خود انگیزه‌ای می‌یابی که از تو می‌خواهد تا با آن فرد همانگونه که او با تو رفتار کرده رفتار کنی، و شیطان به تو القا می‌کند که این فرد هدفش نصیحت نیست، بلکه این فرد می‌خواهد انتقاد کند! و هرگاه انسان احساس کند که فردی او را مورد خطاب قرار داده می‌خواهد از او انتقاد کند به راهنمایی و دعوتش توجه نمی‌کند، ولی اگر با نرمی با آن فرد حرف بزنی و بگویدی: این کار درست نیست! و پس از آن وقتی راه حرام را به روی او بست راه حلال دیگر به او نشان دهی، تا در آن حرکت کند، و با این شیوه خیر و خوبی بزرگی به دست خواهد آمد.

و این چیزی که من گفتم از رهنمودهای خدا و پیامبر ﷺ و شیوه رفتار پیامبر است. خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا آنظُرْنَا﴾ [البقرة: ۱۰۴]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! (هنگامی که از پیامبر تقاضای مراعات

(۱) - مسلم به روایت عائشه (۷۷ - ۲۵۹۳) کتاب البر والصلة باب (۲۳).

و توجه بیشتر خود، برای حفظ و دریافت آیات قرآن می‌کنید) مگوئید: (راعنا)^(۱) (رعایتمان کن و ما را بپای... بلکه واژه‌های هم‌معنی دیگری را بکار برید تا یهودیان و مشرکان نتوانند از آن سوء استفاده کنند و در مفهوم زشت و دشنام آمیز بکارش ببرند) و بگوئید: (انظرنا) (بر ما نظر انداز، درمانگر، رعایتمان کن...)

خداوند متعال وقتی آن‌ها را از گفتن کلمه‌ای نهی نموده به گفتن کلمه‌ای دیگر به جای آن راهنمایی کرده است و فرموده: نگوئید (راعنا) (رعایتمان کن و ما را بپای) بلکه بگویید: (انظرنا) (بر ما نظر انداز) پس تو هرگاه راهی را که خداوند حرام قرار داده است بر روی مردم بستی، برای آن‌ها دری را از خلال بگشا؛ زیرا مردم به ناچار باید حرکت کنند و باید کار کنند همانطور که در حدیث آمده است: «أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ حَارِثٌ وَهَمَّامٌ»^(۲). بهترین نام‌ها (حارث) کاسب و (همام) (همت‌کننده در امور خیر یا شر) است. و پیامبر ﷺ چنین رفتار نمود هنگامی که خرما می‌خرید پیش او آورده شد، فرمود: آیا همه خرما می‌خرید اینگونه است؟ گفتند: نه، اما ما یک صاع از خرما می‌خریم و دو صاع، و دو صاع را به سه صاع خرما می‌نامیم، پیامبر ﷺ فرمود: چنین نکنید، بلکه همه را به درهم بفروشید و با آن درهم خرما می‌خرید^(۳).

پیامبر ﷺ وقتی دروازه حرام را به سوی آن‌ها بست راه جایز را برای آن‌ها گشود و آن‌ها را به راه حلال راهنمایی کرد که خرما می‌نامیم و بفروشند و با پول آن خرما می‌خرند.

(۱) - (راعنا) از ماده رعی به معنی رعایت ولی یهودیان آن را از ماده (رعن) به معنی رعونت یعنی حماقت می‌گرفتند.

(۲) - ابوداود شماره (۴۹۵۰) کتاب الأدب باب (۶۹ ت / ۶۱ م).

(۳) - بخاری به روایت ابوسعید و ابوهریره رضی الله عنهما به شماره (۲۲۰۱)، (۲۲۰۲). الفتح (۴ / ۴۶۷) کتاب البیوع

باب (۸۹) و مسلم به شماره (۹۴، ۹۵ - ۱۵۹۳) کتاب المساقاة باب (۱۸).

پس برای دعوت‌گر مناسب است که وقتی آنچه ممنوع است، آن را برای مردم بیان کند آن‌ها را به آنچه مباح و جایز است راهنمایی کند.

اما نرمی و مهربانی و استفاده از آن چیزی است که هر کس اگر به بررسی دستورات و سیره پیامبر ﷺ بپردازد خواهد دید که پیامبر ﷺ نسبت به امت مهربان بوده است.

و بارزترین مثال در این مورد داستان صحرائشینی است که وارد مسجد شد و در گوشه‌ای از مسجد شروع به ادرار کردن نمود، مردم خواستند او را سرزنش کرده و باز دارند، چون منکر بزرگی انجام داده بود، پیامبر ﷺ آن‌ها را از این کار بازداشت و آن‌ها ساکت شدند، و وقتی که صحرائشین ادرارش را تمام کرد، پیامبر ﷺ دستور داد که بر محل ادرار یک دلو آب پاشیده شود و اینگونه آلودگی رفع خواهد شد، سپس اعرابی را خواسته و فرمود: مساجد برای آلودگی مناسب نیستند، بلکه مساجد فقط برای نماز خواندن و تکبیر و تلاوت قرآن مناسب‌اند.

و در مسند امام احمد روایت شده که آن مرد گفت: «خدایا برای من و محمد رحم کن و همراه با ما بر کسی رحم نکن» چون محمد ﷺ با نرمی و یاددادن با او روبرو شد.

چیزی که من برادرانم را به آن فرامی‌خوانم این است که در دعوت به راه خدا و انکار منکر این راه را در پیش بگیرند، زیرا آن‌ها با نرمی به چیزهایی دست پیدا می‌کنند که با سخت‌گیری نمی‌توانند آن را به دست بیاورند.

قاعده دهم: سعه صدر جوانان در برابر اختلاف نظر علماء

جوانان و دعوت‌گران را و آنهایی که به ارزش‌های اسلامی پابند هستند باید ظرفیت و توان تحمل اختلاف علماء و دیگران داشته باشند و کسی را که به عقیده آن‌ها در اشتباه قرار دارد معذور بدانند و این نکته بسیار مهمی است؛ زیرا بعضی از مردم به دنبال اشتباه دیگران هستند تا از اشتباهات آنان چیزی درست کنند که برای آن‌ها مناسب نیست و شخصیت آن‌ها برای مردم مورد سؤال قرار بگیرد، و این اشتباه بزرگی است. اگر بدگویی فرد عامی از گناهان بزرگ محسوب می‌شود بدگویی کردن و غیبت عالم گناه بزرگی است، زیرا پشت سر عالم،

بدگویی او را کردن تنها به شخصیت عالم زیان نمی‌رساند، بلکه او و علم شرعی که دارد همه ضرر می‌بینند، زیرا وقتی مردم نسبت به عالم بی‌علاقه شوند و یا عالم از دیدگاه مردم افت کند سخن عالم نیز افت می‌کند، گرچه آن عالم حق بگوید و مردم را به سوی حق راهنمایی کند، و هرگاه فردی بدگویی و غیبت این عالم را بکند میان مردم و میان علم دینی این عالم حایل می‌شود، و چنین کاری خطر بزرگی است.

من می‌گویم: جوانان باید اختلاف علماء را بر حسن نیت و اجتهاد حمل کنند و در آنچه علماء اشتباه می‌کنند آن‌ها را معذور بدانند، اما ایرادی ندارد که جوانان با علماء در مورد نظراتی که از دیدگاه جوانان اشتباه است گفتگو کنند تا علماء برای آن‌ها بیان کنند که علماء در اشتباه قرار دارند یا کسانی که علماء را در اشتباه می‌دانند، خودشان در اشتباه هستند؟! زیرا بعضی وقت‌ها انسان فکر می‌کند گفته عالم اشتباه است، اما بعد از بحث و مناقشه صحت و درستی گفته عالم برایش ثابت می‌شود. و باید دانست که عالم هم انسان است و «همه فرزندان آدم اشتباه‌کارند و بهترین خطاکاران توبه‌کنندگان هستند»^(۱).

و اگر کسی به لغزش و اشتباه عالم خوشحال شود، و آن را بین مردم پخش نماید، این کار باعث تفرقه می‌شود، و روش سلف چنین نبوده است. همچنین نباید اشتباهاتی را که از حکام سر می‌زند دستاویزی برای توهین به آن‌ها قرار دهیم و از بسیاری از خوبی‌هایشان چشم‌پوشیم، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَعْدِلُوْا﴾ [المائدة: ۸]. یعنی: «ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید». یعنی کینه و دشمنی با قومی نباشد شما را به بی‌عدالتی بکشد، زیرا عدالت واجب است و برای انسان جایز نیست که لغزش‌های یکی از علماء یا

(۱) - احمد: (۳ / ۱۹۸) و دارمی (۲ / ۳۰۳) و ترمذی (۲۴۹۹) کتاب صفحہ القيامة باب (۴۹) و ابن ماجه شماره (۴۲۵۱) کتاب الزهد باب (۳۰) ارناؤوط در شرح السنة (۵ / ۹۲) گفته است که سند این حدیث به روایت انس صحیح است.

حکام و یا دیگران را بگیرد و میان مردم پخش کند و از خوبی‌هایشان ساکت بماند چون چنین کاری عدالت نیست.

اگر فردی بر تو مسلط شود و اشتباهات و بدی‌هایت را پخش کند و خوبی‌ها و درست‌کاری‌هایت را پوشیده نگاه دارد، تو این کار او را جنایت بر خودت تلقی می‌کنی، پس وقتی چنین عملی را نسبت به خود جنایت می‌دانی باید دیگران را مانند خودت بدانی و همانطور که اشاره کردم که راه حل آن که فردی را تو اشتباه کار گمان می‌کنی، این است که با آن فرد ارتباط برقرار کنی و با او مناقشه کنی که بعد از مناقشه موضع مشخص خواهد شد، زیرا چه بسا انسان‌هایی هستند که بعد از مناظره و مناقشه به آنچه صحیح و حق است باز می‌گردند و چه بسا افرادی که بعد از مناقشه مشخص می‌شود که گفته‌اش درست بوده است و ما قبل از آن گمان می‌کردیم که اشتباه بوده است.

و «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»^(۱) یعنی: مؤمن برای مؤمن چون ساختمانی است که برخی از آن برخی دیگر را محکم می‌سازد.

و نیز پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُزْحَرَ عَنِ النَّارِ وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَلْتَأْتِهِ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ»^(۲) یعنی: «هر کسی دوست دارد که از جهنم نجات پیدا کند و به بهشت برود، باید در حالی از دنیا برود که او به خدا و روز قیامت ایمان دارد و با مردم رفتاری داشته باشد که دوست دارد با او چنان رفتار شود».

و این است مفهوم عدل و استقامت.

(۱) - بخاری به روایت ابوموسی اشعری ﷺ شماره حدیث (۶۰۲۶) الفتح (۱ / ۴۶۴)، کتاب الأدب باب (۳۶) و مسلم شماره حدیث (۲۵۸۲ / ۶۵) کتاب البر و الصله باب (۱۷).

(۲) - مسلم (۱۸۴۴) کتاب الإمارة باب (۱۰) و حدیث را عبدالرحمن بن عبد رب الكعبه از عمرو بن عاص ﷺ روایت کرده است.

قاعده یازدهم: مقید کردن احساسات به مقتضای شرع و عقل

برای این بیداری و حرکت مبارک لازم است که احساسات آن‌ها را از تعقل و اندیشه و از حرکت به مقتضای شریعت باز ندارد، زیرا اگر احساس و شور به مقتضای شرع و تعقل مقید نشود به طوفانی مبدل می‌شود که ضرر آن بیشتر از فایده‌اش خواهد بود. بنابراین، ما باید دوراندیش باشیم، منظور این نیست که در برابر باطل سکوت را اختیار کنیم یا باطل را تایید کنیم، بلکه می‌خواهیم این را بگوییم که باید از در وارد خانه شویم و به اندازه‌ی توان خود تلاش کنیم تا برای از بین بردن و نابود کردن باطل از حکمت استفاده کنیم، زیرا راه حکمت گرچه ممکن است طولانی باشد، اما نتیجه و بازده آن برای همه رضایت بخش خواهد بود، شاید بعضی وقت‌ها شور و هیجان شعله‌های آتش باطل را فرو نشاند و خاموش کند، اما آتش زیر خاکستر که در آینده روشن خواهد شد را نمی‌تواند خاموش کند. بنابراین، برادرانم و فرزندان جوان اصحاب این حرکت و بیداری را به تأنی و آرامی و دوراندیشی و تعقل فرا می‌خوانم و از آن‌ها می‌خواهم که همه اقدامات خود را به مقتضای شریعت و در چهارچوب سنجیده و ارزیابی نمایند و بیاندیشند که پیامبر ﷺ در دعوت و تغییر منکر از چه حکمتی استفاده می‌کرد تا از او الگو برداری نیکو را انجام دهند، زیرا پیامبر ﷺ بهترین الگو می‌باشد. و به برادرانم و جوانان بیداری اسلامی می‌گویم که: وقتی ما می‌خواهیم امت اسلامی را از خواب و غفلت بیدار کنیم، بر ما لازم است که بر پایه‌ی اساس‌های محکم و برنامه‌های ثابتی حرکت کنیم: زیرا ما می‌خواهیم که حکمت برای خدا باشد، و می‌خواهیم که دین خدا در زمین خدا و بر بندگان خدا حکم باشد، و این هدف بسیار بزرگی است که تنها با احساسات و شور و هیجان بدست نخواهد آمد، پس لازم است احساسات خود را پابند شرع و عقل بکنیم.

قاعده دوازدهم: برپا کردن زیارت و سفر جوانان برای دیدار یکدیگر

از جوانان می‌خواهم که زیارت و سفر را برای دیدار یکدیگر ترتیب دهند تا محبت و دوستی در قلب‌ها ریشه بدواند، و از احوال خویش و احوال امت‌شان مطلع شوند و همه چون

قلبی واحد و فردی واحد قرار بگیرند، بازده و نتیجه سفرهای زیارتی برای دیدار بسیار خوب و مهم است و دیدارهای دور و نزدیک اثر بزرگی خواهند داشت، و قسمت مهمی از این رهنمود به عهدهٔ مربیان از قبیل مدیرها و اساتید است.

قاعدهٔ سیزدهم: ناامیدنبودن از کثرت مفاسد

ما نباید به سبب کثرت فساد در امت و از قدرت کسانی که با حق به مبارزه برخاسته‌اند، از اصلاح شدن امت ناامید شویم، زیرا حق همانطور که شمس الدین زرعی رحمته گفته است: «الحق منصور و ممتحن فلا تعجب فهدی سنة الرحمن» یعنی: حق پیروز است و با مشکلات مواجه می‌شود، تعجب نکن، زیرا سنت الهی چنین است. نبرد باطل با حق ضروری است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ۝۳۱﴾ [الفرقان: 31]. یعنی: «اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته‌ایم و همین بس که خدای تو را راهنما و یاور باشد».

بزهکاران و مجرمان می‌خواهند مردم را گمراه کنند و حق را بر آن‌ها مشتبه گردانند و بر مردم مسلط گردند و آن‌ها را ساکت کنند، اما خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ۝۳۱﴾ و همین بس خدای تو یاور برای کسی که دشمنان پیامبر می‌خواهند او را از راه حق باز دارند.

پس ما نباید ناامید شویم، بلکه باید نفس طولانی داشته و منتظر بمانیم و انجام از آن پرهیزگاران خواهد بود، زیرا افرادی یافت می‌شوند که می‌خواهند افکار سالم جوانان را به افکار منحرف تبدیل کنند و برای هدفی که دنبال می‌کنند تلاش می‌کنند تا محقق شود و مردم را گمراه و آن‌ها را به حق مشکوک سازند و آن‌ها را از انتشار حق بازدارند، اما حادثه و فاجعه برای آن‌ها اتفاق خواهد افتاد، زیرا هر انسانی که می‌خواهد که حق را با سلیقه و فکرش کنار بزند بلا و مصیبت بر او خواهد آمد، چون خداوند دین و کتابش را یاری

می کند، پس امید خواستگاه توانمندی برای ادامه راه دعوت و تلاش برای موفقیت آن است، همانطور که ناامیدی سبب شکست و به تأخیر افتادن دعوت قرار می گیرد.

به امید بزرگ پیامبر ﷺ و نظر دوراندیشانه او در سخت ترین روزی که از سوی قومش با آن مواجه شد، بنگرید و آن روزی بود که از طائف برگشته بود و او آن ها را دعوت داده و آن ها دعوتش را نپذیرفته بودند، و بی خردان خود را برای اذیت و آزار پیامبر تحریک کردند، وقتی پیامبر ﷺ به محلی به نام (قرن الثعالب) رسید، جبرئیل او را صدا زد، و گفت: خداوند گفته تو را شنید و همچنین گفته قومت را که چگونه به تو جواب رد دادند را شنید، اکنون فرشته کوه ها (ملک الجبال) را پیش تو فرستاده تا به آن در مورد آن ها هر دستوری که بخواهی بدهی؛ پیامبر ﷺ فرمود: «فرشته کوه ها مرا صدا زد و به من سلام کرد، سپس گفت: ای محمد! هر چه تو می خواهی انجام می دهم، اگر می خواهی دو کوه طائف را به یکدیگر می زنم تا در میان آن دو کوه هلاک شوند، پیامبر ﷺ فرمود: نه، بلکه من امیدوارم که خداوند از ایشان نسلی را به وجود بیاورد که تنها خدای یگانه را پرستند و با او کسی را شریک نگیرند».

قاعده چهاردهم: ارتباط با مسئولین امور

ما باید با مسئولین امور، حکام و قضات و افراد ادارات و دیگر سران حکومتی ارتباط داشته باشیم، و نباید بر آن ها جفا کرده و احساس کنیم که راه ما با آن ها فرق می کند، و ما کجا و آن ها کجا؟ زیرا وقتی چنین احساس کنیم ممکن است اصلاح مشکل شود، بلکه ما باید برای رسیدن به حق فروتن باشیم، زیرا: «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ»^(۱): هر کسی به خاطر خدا فروتن باشد خداوند مقام او را بالا می برد.

(۱) - مسلم به روایت ابوهریره شماره (۶۹ - ۲۵۸۸) کتاب البر والصله باب (۱۹).

اگر ما با مسئولین امور و حکام و قضاوت و سران ادارات و ارگان‌ها و کسانی که امور مسلمین را به دست دارند ارتباط داشته باشیم و میان ما و آن‌ها تفاهم برقرار باشد، حتماً به حکم الهی نتیجه خوبی در پی خواهد داشت.

و از خداوند می‌خواهم که قلب‌های ما را به یکدیگر نزدیک کند، و ما را از افرادی بگرداند که در امور خویش، خدا و پیامبرش را حاکم قرار می‌دهند و از خداوند تعالی می‌خواهم که به ما نیت عطا نماید و آنچه از شریعت که بر ما پوشیده مانده آشکار کند، همانا او بخشنده و بزرگوار است و سپاس برای خدا و پروردگار جهانیان است، و درود و رحمت خدا بر پیامبرمان محمد ﷺ و آل و اصحابش باد.

بخش دوم:

رهنمودهایی برای جوانان بیداری اسلامی

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

حکم دعوت به راه خدا

{۱} آیا دعوت دادن به راه خدا بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است، یا تنها وظیفه علماء و طلاب است، و آیا برای فرد عامی جایز است که به راه خدا دعوت دهد؟

* اگر انسان در آنچه به آن دعوت می‌دهد، دارای علم و بینش باشد، فرقی نمی‌کند که عالمی بزرگ و بزرگ‌نما باشد یا طلبه‌ای که در پی علم آموختن در تلاش است یا فرد عامی که مسئله را به یقین می‌داند، باشد، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «از من به مردم تبلیغ کنید، حتی اگر یک آیه باشد»^(۱). بنابراین، لازم نیست دعوتگر مراحل بزرگی از علم و دانش را کسب کرده باشد، بلکه باید به آنچه مردم را بدان دعوت می‌دهد عالم باشد، اما اگر جاهلانه بنابر احساسات، مردم را دعوت دهد جایز نیست.

برادرانی را می‌بینم که بدون علم به راه خدا دعوت می‌دهند، و بر اثر احساسات چیزهایی را که خداوند حرام نکرده حرام قرار می‌دهند، و اموری را واجب می‌گردانند که خداوند بر بندگانش واجب نکرده است، و این کار بسیار خطرناکی است، زیرا تحریم آنچه خدا حلال کرده مانند حلال کردن حرام خدا است؛ پس وقتی آن‌ها دیگران را به خاطر حلال دانستن آنچه خدا حرام کرده مورد نکوهش قرار می‌دهند دیگران نیز آن‌ها را برای حرام قراردادن حلال خدا سرزنش خواهند کرد، و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿۱۱۷﴾ مَتَّعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۱۸﴾ [النحل: ۱۱۶-۱۱۷]. یعنی: «و به خاطر چیزی که تنها بر زبان‌تان می‌رود، به دورغ مگویید، این حلال است و آن حرام و

(۱) - تخریج این حدیث در صفحه (۲۵) شده است.

در نتیجه به خدا دروغ بندید کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌گردند (سودجویی و بهره‌مندی ایشان از جهان ناچیز است، و با توجه به آخرت) کالای کمی است و عذاب دردناکی (پس از پایان به آخرت) کالای کمی است و عذاب دردناکی (پس از پایان زندگی دنیوی) دارند».

و فرد عامی نباید در حالی که علم ندارد و چیزی نمی‌داند دعوت بدهد، بلکه نخست باید علم بیاموزد، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾ [یوسف: 108]. یعنی: «بگو: این راه من است که من با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم».

بنابراین، باید با علم و بینش به راه خدا دعوت داد، اما در منکر و زشتی مشخص و در معروف و خوبی مشخص می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند.

اما اگر می‌خواهد دعوت بدهد باید قبل از دعوت علم داشته باشد، زیرا کسی که بدون علم دعوت می‌دهد همانطور که مشخص و آشکار است بیشتر از اصلاح فساد برمی‌انگیزد. خلاصه این که لازم است انسان نخست علم بیاموزد، و سپس دعوت بدهد، بجز در منکرات ظاهر و آشکار و در امر کردن به کار خوبی که مشخص و آشکار است در چنین مواردی می‌توان امر به معروف و نهی از منکر نمود.

فرق عالم و دعوتگر

{۲} تفاوت عالم و دعوتگر چیست؟

* تفاوت عالم و دعوتگر مشخص است، دعوتگر کسی است که برای رساندن قانون و شریعت الهی به مردم تلاش می‌کند و گاهی آنان را با تشویق و گاهی با بیم‌دادن از عذاب الهی به راه خدا فرا می‌خواند.

و عالم کسی است که خداوند به او علم داده است، و ممکن است عالم دعوتگر باشد و ممکن است دعوتگر نباشد، او در حق علم خویش بسیار کوتاهی نموده است و او را

نمی‌توان وارث به حق و کامل پیامبر ﷺ خواند، زیرا پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) دیناری و درهمی از خود بجای نگذاشتند، بلکه آن‌ها علم را به عنوان ارث و ترکه برای مردم گذاشتند، پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ فَقَدْ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ»^(۱) یعنی: «همانا علماء وارثان پیامبران‌اند، و همانا پیامبران از خود درهم و دیناری به ارث نگذاشتند، بلکه علم را به میراث گذاشتند، پس هرکسی علم را گرفت و بدست آورد بهره بزرگی بدست آورده است».

پس هرکسی که علم بیاموزد و به راه خدا دعوت بدهد او بحق به اندازه‌ای که دستورات پیامبران را اجرا می‌کند، به همان میزان وارث به حق پیامبران شمرده می‌شود، اما این که بعضی می‌گویند: بدون علم هم می‌توان دعوتگر بود اگر هدف‌شان این است که بدون علم فراوانی که بتواند فتوا بدهد و مناظره کند و مسایل را استدلال نماید، می‌توان گفته آن‌ها را پذیرفت، اما اگر منظورشان این است که فرد می‌توان دعوت بدهد، در حالی که آنچه را که به آن دعوت نمی‌دهد نمی‌داند، بدون تردید چنین سخنی درست نیست و من افرادی را که به این صورت می‌خواهند مردم را به حق دعوت دهند از این کار برحذر می‌دارم، زیرا چنین فردی فسادانگیزی و خرابکاری‌اش از اصلاح بیشتر است. همانطور که مشاهده شده است.

(۱) - ابوداود به شماره (۳۶۴۱) کتاب باب العلم (۱) و ابن ماجه به شماره (۲۲۳)، المقدمه باب (۱۷) و ترمذی به شماره (۲۶۸۲) کتاب العلم باب (۱۹) و ارناتووط در شرح السنه (۱ / ۲۷۶) به روایت ابوداود این حدیث را حسن دانسته است.

مؤمنین در دوستی با یکدیگر

{۳} آیا در باب اهتمام ورزیدن به امور مسلمین این حدیث که بیشتر دعوت‌گران در سخنرانی‌های خویش بیان می‌کنند، صحیح است: «من لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ»^(۱)؟ یعنی: «هرکس به امور مسلمین اهتمام نرزد از آن‌ها نیست».

* این حدیث یکی از احادیث مشهور میان مردم است، اما نمی‌دانم که آیا با این عبارت از پیامبر ﷺ ثابت است یا نه؟ اما باید دانست که مفهوم این حدیث درست است، زیرا فردی که به امور مسلمین اهمیت نمی‌دهد در حقیقت اسلامش ناقص است، زیرا در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ ثابت است که فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى»^(۲) یعنی: «مثال مسلمان‌ها در محبت و رحمت و مهربانی‌اش با یکدیگر مانند یک جسد است که هرگاه عضوی از آن بدرد آید دیگر اعضای بدن در تب و بیداری با آن همراهی می‌کند».

و پیامبر ﷺ فرموده است: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»^(۳) یعنی: «مؤمن در همکاری با مؤمن مانند ساختمانی است که برخی برخی دیگر را محکم می‌سازد» و این دو حدیث و امثال آن به معنی و مفهوم آن گفته مشهور است، اما اکنون دقیق به ذهن من نمی‌رسد که آیا این حدیث مشهور از گفته‌های پیامبر ﷺ یا از گفته‌های بعضی از علماء است.

«دعوت‌گر باید نسبت به هر چیزی شناخت داشته باشد»

{۴} آیا بر دعوت‌گران لازم است که دارای بینش و علم باشد؟

(۱) - این حدیث را شیخ آل‌بانی رحمته ضعیف قرار داده است، نگاه کنید به کتاب سلسله الأحادیث الضعیفة ۱) / ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲.

(۲) - بخاری شماره حدیث (۶۰۱۱) الفتح (۱۰ / ۴۵۲) کتاب الأدب باب (۲۷) و مسلم به شماره (۶۶ / ۲۵۸۶) کتاب البر و الصلاة باب (۱۷).

(۳) - نگاه به صفحه (۶۵) برای تخریج حدیث.

* کلمه (داعیه) در عربی که به معنی دعوتگر است صیغه مبالغه می‌باشد، زیرا (ت) در اسم فاعل و صیغه مبالغه فقط برای مفهوم مبالغه اضافه می‌شود، مانند علامه که به معنی فردی که دارای علم زیاد است می‌باشد، پس دعوتگر یعنی که کارش دعوت است، پس باید او دارای شناخت و بینش وسیع علمی باشد.

اما کسی که فقط به مسئله مشخصی دعوت می‌دهد، به عنوان مثال تو می‌خواهی فردی را برای حضور در نماز جماعت دعوت بدهی، در این مورد کافی است که تو بدانی که حضور در نماز جماعت واجب است، و تخلف ورزیدن و عدم حضور در جماعت خروج از راه مؤمنین است، زیرا مؤمنین به نماز جماعت اهمیت قایل بودند که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «لَا يَتَخَلَّفُ عَنْهَا إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ مَرِيضٌ، وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يُؤْتِي بِهِ يَهَادِي بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ حَتَّى يَقَامَ فِي الصَّفِّ»^(۱) یعنی: «از شرکت در نماز جماعت بجز فرد منافق یا بیماری کس دیگر تخلف نمی‌ورزد، و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله افراد به نماز جماعت آورده می‌شدند و از بس که ناتوان بودند آن‌ها را بلند کرده و در میان دو مرد در صف قرار می‌دادند».

و از آنجا که باید به مسئله علم داشته باشی اگر تو نصوصی را که در مورد نماز جماعت وارد شده می‌دانی می‌توانی که فردی را که در حضور در نماز جماعت تنبلی و سستی می‌کند به شرکت در نماز جماعت دعوت بدهی.

اما نباید مردم را به ترک معاملات نامشروع دعوت دهی، و آن‌ها را از انجام معاملات برحذر داری و در حالی که تو از آن معاملات چیزی نمی‌دانی. مهم این است که دعوتگر از این نظر که دعوتگر است کسی است که شناخت و بینش وسیعی در علم و دانش دارد، و اینگونه می‌تواند تنها وظیفه و شغل خود را دعوتگری کند.

اما فردی که مردم را در مسئله‌ای مشخص و خاص دعوت می‌دهد، می‌گوییم: هرکسی حقی را دانست به آن دعوت بدهد.

(۱) - مسلم شماره (۲۵۶، ۲۵۷ - ۶۵۴) کتاب المساجد، باب (۴۴).

و این که ما گفتیم علم برای دعوت‌گر به آنچه مردم را به آن دعوت می‌دهد شرط است، منافی با آن نیست، زیرا گاهی مردم را به مسئله مشخصی دعوت می‌دهی و تو در آن مسئله علم و آگاهی داری. و پیامبر ﷺ فرموده است: «تبلیغ کنید از طرف من حتی اگر یک آیه باشد».

«از طرف من به مردم تبلیغ کنید، حتی اگر یک آیه باشد»

{۵} مفهوم گفته پیامبر ﷺ که «تبلیغ کنید از من به مردم هر چند یک آیه باشد» چیست؟ بعضی از مردم این حدیث را روش دعوت خویش قرار می‌دهند.

* توجه این مسئله این است که پیامبر ﷺ فرموده است: «تبلیغ کنید از من» به معنی این که ما به یقین بدانیم که آنچه به مردم تبلیغ می‌شود از کلام پیامبر ﷺ است و یا در حضور ایشان ﷺ این کار انجام گرفته و او ﷺ چیزی نگفته است، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «تبلیغ کنید از من» پس چیزی که انسان نمی‌داند و آن را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد در حقیقت او از پیامبر چیزی به مردم تبلیغ نکرده، بلکه از جیب خودش در آورده است، پس از این حدیث می‌توان دلیل گرفت که برای هیچ فردی جایز نیست که سخنی را که از پیامبر ثابت نشده به پیامبر ﷺ نسبت بدهد.

آیا تدریس علوم شرعی شاخه‌ای از دعوت‌دادن به راه خدا است؟

{۶} آیا تدریس علوم شرعی در مدارس و دانشگاه‌ها از نوع دعوت به راه خدا شمرده می‌شود، با توجه به این که مدرس حقوق دریافت می‌کند؟

* تردیدی نیست که تعلیم شریعت از امور مستحب و طلب علم محسوب می‌شود، اما این که آیا تدریس دعوت به راه خدا است؟ بستگی به مدرس دارد، اگر مدرس از فرصت قرار گرفتن او میان طلاب استفاده نماید و آن‌ها را به راه نیک و خیر راهنمایی کند و در عمل الگوی شایسته و نیکو برای آن‌ها باشد می‌توان عمل تدریس را دعوت‌دادن به راه خدا دانست، اما اگر مدرس فقط درسی خشک را برای آن‌ها بخواند یا توضیح دهد طوری که

گویا او فقط یک تئوری و مسئله را بیان می‌کند کار او را نمی‌توان از باب دعوت دادن به راه خدا دانست.

خلاصه این که اگر مدرس از نوع اول باشد او دعوتگر به راه خدا است، گرچه از بیت المال حقوق دریافت کند ضرری نیست.

و باید دانست که بسیاری از مردم قبل از این که با زبان دعوت دهند با حالت خود دعوت می‌دهند بسیاری از طلاب سیمایشان سیمای علم و اندیشه و عبادت است که مردم وقتی چنین فردی را می‌بینند از او بیشتر پیروی می‌کنند، تا جائی که از سخنان دیگران به این اندازه پیروی نمی‌کنند.

هر کسی منکری را دید

{۷} پیامبر ﷺ فرموده است: «هر کسی از شما منکری را دید باید آن را با دست تغییر دهد و اگر نتوانست آن را با دست تغییر دهد با زبان آن را تغییر بدهد و اگر با زبان نتوانست در دل خود آن را بد بداند و این ضعیف‌ترین مرحله ایمان است»^(۱). حدود و اندازه توانایی چیست، با این که بیشتر مردم را می‌بینیم که قسمت آخر حدیث «در دل خود آن را بد بداند» را متمسک خویش قرار داده اند؟

* استطاعت به معنی توانایی است، اگر انسان می‌تواند منکر را با دست تغییر دهد بر او واجب است که با دستش برای تغییر منکر اقدام کند، مثل این که در دست فردی وسیله لُهو و بیهوده کاری را مشاهده کنی و در توان تو باشد که آن وسیله را از دست او بگیری و بشکنی در چنین صورتی لازم است که اقدام کنی، اما اگر چنین کاری فقط در توان حکام است پس بر تو لازم است که در مرحله دوم یعنی اقدام به تغییر منکر با زبان استفاده کنی و به این صورت از آن فرد بخواهی تا خودش وسیله حرام را بشکند یا مسئله را به اطلاع حاکم و مسئولی که می‌تواند این وسیله را بشکند برسانی، اگر چنین توانایی و قدرتی هم نداشته باشی

(۱) - مسلم به روایت ابی سعید رضی الله عنه شماره (۷۸۱ - ۴۹) کتاب الایمان باب (۲۰).

کمترین کار در اقدام به تغییر منکر این است که در دل خود آن چیز را ناپسند و زشت بدانی و کنار فردی که با آن آلوده هست نشینی. اینجا مسئله‌ای هست که بسیاری از مردم آن را نمی‌دانند و آن این است که، بعضی مردم کنار انجام‌دهنده گناه می‌نشینند و می‌گویند: گناهش به گردن خودش است. چنین چیزی درست نیست، بلکه مؤمن در هنگام مشاهده گناه با یکی از مراتب سه گانه یعنی: دست و زبان و قلب باید برای تغییر منکر اقدام نماید.

و مشخص است که هرکسی کاری را در قلبش ناپسند بداند، ممکن نیست در کنار انجام‌دهنده آن کار بنشیند، بلکه باید از آنجا بلند شود و از آن مکان فاصله بگیرد، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ﴾ [النساء: 140]. یعنی: «خداوند در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید که به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری پردازند بی‌گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود».

پس کسی که با انجام‌دهنده گناه هم‌نشین است با او در گناه شریک است، گرچه خودش گناه را انجام نداد، مگر این که برای نشستن در کنار انجام‌دهنده گناه مجبور باشد، زیرا بر فرد مجبور گناهی نیست.

«موضع مسلمانان در برابر گناهان منتشر در سرزمین‌های مسلمین»

{۸} موضع مسلمان در برابر بسیاری از گناهان منتشر شده در کشورهای اسلامی، مانند:

ربا، بی‌حجابی زنان، ترک نماز و... چیست؟

* پیامبر ﷺ موضع مسلمانان را تعیین نموده و فرموده است: «هرکسی منکری را دید با دستش آن را تغییر بدهد، و اگر نتوانست با زبانش آن را تغییر دهد و اگر نتوانست در قلبش آن را بد بداند و این ضعیف‌ترین مرحله ایمان است».

طبق این حدیث تغییر منکر به سه صورت انجام می‌شود:

مرحله اول تغییر با دست:

اگر تو چنین قدرتی داشتی که منکر را با دست تغییر دهی منکر را تغییر بده، و این زمانی برای مسلمان ممکن است که منکر در خانه‌اش انجام گیرد و او مسئول خانه باشد و در چنین حالتی تغییر منکر با دست ممکن است، آیا اینطور نیست؟ اگر مردی وارد خانه‌اش شد و در آن وسیله لهو و لعبی را مشاهده کرد و خانه‌خانه او است، و فرزند و خانواده همه مال او هستند، چکار کند؟ باید وسیله لهو را بشکند چون او می‌تواند چنین کاری بکند.

مرحله دوم تغییر منکر با زبان:

اگر نمی‌تواند منکر را با دست تغییر دهد، باید از مرحله دوم یعنی تغییر با زبان کار گیرد و تغییر با زبان بر دو صورت است:

صورت اول: این که به انجام‌دهنده منکر بگوید: از انجام این منکر دست بکش و اگر موقعیت ایجاب می‌کرد او را از انجام منکر بازدارد.

صورت دوم: اگر نمی‌تواند چنین کاری کند مسئله را به اطلاع مسئولین امر برساند.

مرحله سوم تغییر با قلب:

اگر نمی‌توانست منکر را با دستش یا زبانش تغییر دهد باید آن را با قلبش تغییر دهد و این ضعیف‌ترین مرحله ایمان است.

تغییر و انکار قلبی یعنی این که در دل آن کار را ناپسند بداند و از وجود این کار متنفر باشد و دوست داشته باشد که چنین کاری انجام نمی‌گرفت.

در اینجا نکته‌ای هست که باید به آن توجه کرد و پیامبر ﷺ در حدیث به آن اشاره کرده است، زیرا فرموده: «هرکسی از شما منکری دید» آیا منظور از دیدن منکر در اینجا بصری یا علمی یا ظنی است؟

اما ظنی اعتباری ندارد، زیرا سوء ظن و بدگمانی نسبت به مسلمانان جایز نیست و فقط دیدن با بصر و علم مطرح است.

اما دیدن بصری یعنی این که انسان با چشم، منکر را مشاهده می‌کند، و دیدن علمی یعنی اگر نمی‌بیند بشنود و یا فرد مورد اعتمادی به او خبر دهد. در اینجا برای ما مشخص می‌شود که پیامبر ﷺ از ما خواسته در مورد هر فردی حکم به انجام منکر تا زمانی که ندیده‌ایم نکنیم. و فرموده: هر کسی از شما منکری را دید با دستش آن را تغییر دهد و اگر نتوانست با زبان آن را تغییر دهد و اگر نتوانست در قلبش آن را ناپسند بداند و این ضعیف‌ترین مرحله ایمان است.

بعضی از مردم می‌گویند: ما با اهل منکر می‌نشینیم و با قلب آن کار را بد می‌دانیم، و قلباً آن کار را انکار می‌کنیم، آیا گناهکار می‌شویم یا نه؟ خدا شاهد است که ما منکر را در قلب خود زشت و ناپسند می‌دانیم.

در جواب می‌گوییم: تو با قلب خود منکر را انکار نکرده‌ای، چون اگر قلباً آن را ناپسند می‌دانستی اعضاء و جوارح تو هم آن را نمی‌پذیرفت و انکار می‌کرد، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْعَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»^(۱). یعنی: «همانا در بدن آدمی تکه گوشتی است اگر اصلاح شود، تمام بدن اصلاح خواهد شد و اگر فاسد باشد تمام بدن فاسد خواهد شد، همانا آن تکه گوشت قلب آدمی است».

و آیا اگر قلبت آن منکر را ناپسند می‌دانست ممکن بود، تو کنار کسانی که آن را انجام می‌دهند بنشینی؟ بنابراین، خداوند متعال فرموده است: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»

(۱) - بخاری، شماره حدیث (۵۲)، الفتح (۱ / ۱۵۳) کتاب الإیمان، باب (۳۹)، و مسلم به شماره (۱۰۷) - (۱۵۹۹)، کتاب المساقاه، باب (۲۰)، حدیث را نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت نموده است.

إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ ﴿[النساء: 140]. یعنی: «خداوند در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید که به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری پردازند بی‌گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود».

بنابراین، بعضی از عامی‌های بیچاره گمان می‌کنند وقتی از محل انجام کار زشت و گناه بنشینند و در قلب آن را ناپسند بدانند کافی است و مفهوم گفته پیامبر ﷺ که فرموده: اگر با دست و زبان نتوانست منکر را تغییر دهد با قلبش آن را انکار کرده و بد بدانند، همین است، اما همانگونه که برایتان بیان کردم کسی که منکر را در قلبش بد بداند ممکن نیست با انکار قلبی در محل انجام منکر باقی بماند و نه از نظر شریعت چنین چیزی امکان پذیر است و نه از نظر واقعیت زندگی مردم، و کسی که می‌گوید: من این منکر را ناپسند می‌دانم و با اهل منکر هم‌نشین است، دروغ می‌گوید. یکی به من گفت: تو با این سخن خود نشستن با کسانی که ریش خود را تراشیده‌اند را حرام قرار می‌دهی، زیرا تراشیدن ریش از منکرات است!!

در جواب باید بگوییم: دو مطلب داریم، اول انجام دادن منکر، دوم اثر منکر، و هرگاه شما کسی مشاهده نمودید که منکر انجام می‌دهد باید او را بازداري و کارش را رد کنی تا منکر را رها کند، و اگر چنانچه از منکر دست نکشید تو نباید با او بنشینی، زیرا یک نوع انکار قلبی این است که از او جدا شوی. اما هرگاه گروهی از مردم را دیدید که منکرات را انجام داده‌اند و زمانی که تو رسیدی آن‌ها منکر را انجام داده بودند و کارشان را تمام کرده و اثر منکر باقی مانده است. سؤال اینجا است که آیا نشستن با آن‌ها جایز است یا نه؟ بله نشستن با آن‌ها جایز است، زیرا آنچه تو مشاهده می‌کنی اثر منکر است نه خود منکر. بنابراین، باید به فرق اثر منکر با تلبیس با خود منکر توجه داشت و نباید هردو را با یکدیگر خلط کرد.

پس با افرادی که در حال تراشیدن ریش هستند نشین، اما بعد از تراشیدن ریش وقتی آن‌ها را در بازار یا دم در مغازه و دیگر جاه‌ها می‌بینی می‌توانی با آن‌ها بنشینی، اما اگر امکان داشت که آن‌ها را نصیحت کنیم نباید فرصت را از دست داد، زیرا ما اثر گناه را در آن‌ها

مشاهده می‌کنیم. بنابراین، آن‌ها را نصیحت می‌کنیم، چون نصیحت آن‌ها در واقع امر به معروف و نهی از منکر است. و همچنین مثلاً برای شما جایز است با فردی که بوی سیگار از او به مشام می‌رسد بنشینید، اما او را نصیحت کن تا سیگار کشیدن را ادامه ندهد و آن را ترک کند، اما اگر داشت سیگار می‌کشید نباید با او بنشینید و اگر با او هم‌نشین بشوید تو در گناه با او شریک هستی.

نخست باید اسلام را ارائه کرد

{۹} بسیاری از جوانان در حیرت‌اند که چگونه با گناه‌های منتشر در کشورهای اسلامی برخورد کنند، آیا با خشونت برخورد کنند، همانطور که بعضی از جوانان چین می‌کنند بویژه در بعضی از کشورهای اسلامی که احکام اسلامی را به خوبی اجرا نمی‌کنند رأی جناب‌عالی در راهنمایی کردن این جوانان چیست؟

* بنظر من ابتدا باید عقاید و اعمال و اخلاق اسلامی را به صورت حقیقی آن ارائه کرد، و نباید به مرتکبین اعمال زشت و گناه چنان حمله‌ور شد که باعث نفرت و انزجار آن‌ها گردد، زیرا من معتقدم اگر اسلام به صورت صحیح و درست ارائه شود فطرت‌ها آن را می‌پذیرند چون دین اسلام موافق با فطرت‌های سلیم است.

اما اگر انسان بر عقیده فرد که از زمان‌های قدیم به آن باور داشته و یا بر عقیده پدران و نیاکانش حمله‌ور شد این کار باعث می‌شود تا آن فرد از حق که به آن دعوت داده می‌شود متنفر شود و حق را ناپسند بداند، و اینجا است که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ﴾ [الأنعام: 108]. یعنی: «ای مؤمنان! به معبودها و بت‌هایی که مشرکان به جز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند. همانگونه برای هر ملتی و هر گروهی کردارشان را آراسته‌ایم.»

بنابراین، به نظر من برادران دعوتگرم که در چنین جامعه‌ای به سر می‌برند تلاش کنند که حق را آن گونه که هست بیان دارند و باطل را نیز آنگونه که هست بیان کنند، بدون این که مستقیم به اهل باطل در کارهایشان حمله‌ور شوند.

بدگویی در مورد اهل خیر جایز نیست

{۱۰} امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر به تهمت‌های خطرناکی متهم می‌شوند، مثلاً آن‌ها را به شتابزدگی و عجله متهم می‌کنند، با این که آن‌ها با مشکلات و رنج‌ها و مخالفت‌های مردم در راه شریعت اسلامی مواجه می‌شوند، و این تهمت‌ها باعث شده تا دعوتگران وسیله سرگرمی و خنده مجلس شوند به خصوص از طرف برادران مسلمان‌شان، جنابعالی افرادی را که به حیثیت و آبروی آن‌ها حمله‌ور می‌شوند و یا در مورد آن‌ها چیزی می‌گویند به چه چیزی راهنمایی می‌کنید؟

* توهین و بدگویی اهل خیر گناهش از توهین به مردم عادی سخت‌تر و بدتر است و کسانی که مردم را به کارهای نیک امر می‌کنند و آن‌ها را از کارهای بد باز می‌دارند اهل خیر هستند، و بدگویی آن‌ها فرایند امر به معروف و نهی از منکر را تضعیف می‌نماید و بیم آن می‌رود که فرد توهین‌کننده به آنها، امر به معروف و نهی از منکر را زشت بیندارد و زشت‌پنداشتن امر به معروف و نهی از منکر برای دین و ایمان مسلمان خطرناک است، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ [محمد: 9]. یعنی: «این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است دوست نمی‌دارند و لذا خداوند کارهای ایشان را هم باطل و بی‌سود می‌گرداند».

پس بر ما لازم است که از امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر حمایت کنیم و باید آن‌ها را کمک نمائیم و از آبروی آن‌ها دفاع کنیم چون آن‌ها که مسئولیتی بزرگ و فریضه‌ای که بر همه امت انجام آن فرض است را به دوش کشیده و انجام می‌دهند.

اما باید بگوییم که ممکن نیست که ما امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از منکر را از اشتباه و عیب پاک بدانیم، همانطور که ما نمی‌توانیم خودمان را از اشتباه‌بری بپنداریم، برادران امرکننده به معروف و نهی‌کننده از منکر از سختی‌ها و مشقت‌هایی رنج می‌برند که از خداوند مسئلت می‌کنیم که این مشکلات را باعث کفاره گناهان‌شان و علو مقام‌شان بگرداند و از خداوند می‌خواهیم که آن‌ها را یاری کند، به حق که خوبی‌های آنان به مراتب بیشتر از اشتباه بعضی از افراد هیئت امر به معروف و نهی از منکر را غیرت و عاطفه فرا می‌گیرد و نمی‌توانند خود را کنترل کنند، همانطور که غیرت و احساسات اصحاب پیامبر ﷺ به جوش آمد وقتی بادیه‌نشینان را مشاهده کردند که در مسجد ادرار کرد اصحاب بر او فریاد زدند و او را از کارش بازداشتند تا این که پیامبر ﷺ آن‌ها را سکوت کرد^(۱).

و انسان ممکن است دارای غیرتی شدید و احساسی قوی باشد در نتیجه نتواند خودش را کنترل نماید، اما نباید چنین موردی را دستاویزی برای انتقاد و بدگویی تمام اعضای هیئت امر به معروف و نهی از منکر قرار دهیم و یا این که کار فرد را بهانه‌ای برای نادیده گرفتن دیگر کارهای خوب آن قرار دهیم، بلکه باید برای او عذری جستجو نماییم و او را معذور بدانیم و یا این که با او تماس گرفته و راه درست را در معالجه امور به او بنمایانیم.

طلب علم یا دعوت دادن به راه خدا

{۱۱} کدامیک بهتر است، فراگیری علوم دینی یا دعوت دادن به راه خدا؟ با توجه به این که فردی که دعوت می‌دهد به آنچه دعوت می‌دهد علم دارد.

* ما می‌گوییم علم ضروری است، و همانطور که معروف است مردم با یکدیگر فرق می‌کند، هر یکی دارای تخصصی می‌باشد و هر کسی می‌خواهد در امری مهارت پیدا کند، بطور مثال بعضی از طلاب علوم دینی بررسی و خواندن عقیده و کتاب‌های عقیدتی را ترجیح می‌دهند و بعضی فقه و کتاب‌ها و اقوال فقهی را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهند و بعضی

(۱) - برای تخریج این حدیث به صفحه (۳۸) مراجعه نمائید.

دعوت دادن به راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را ترجیح می‌دهند، در حقیقت این یکی از نعمت‌های خدا است که مردم را بگونه‌ای آفریده که علاقه هر یک به علاقه دیگری فرق می‌کند، و اگر همه مردم به یک چیز علاقه می‌داشتند کارهای زیادی مختل می‌شد، پس فردی که می‌بیند که در طلب دانش و ژرف نگری در آن توان و استعداد دارد به نظر ما به طلب علم ادامه دهد و به میدان دعوت وارد نشود تا کسب علم، مفید واقع شود، زیرا کشورهای اسلامی از تمام ابعاد در عقیده و اخلاق و غیره مورد تهاجم دشمنان هستند و اگر انسان دارای علم راسخ و استوار بر اصول شرعی و دلایل عقلی نباشد خود را از دست خواهد داد و از بین خواهد رفت به این مناسبت دوست دارم که طلاب علوم، علم معقول هم بیاموزند، زیرا مردم در این زمان بر اثر ضعف ایمان به چیزهای محسوس بیشتر از نظریات یعنی دلایل شرعی قانع می‌شوند، هدف این است که برادران طلاب به مقولات و علل هم عالم باشند. و اگر می‌خواهند درستی و صحت گفته‌ها را بدانند به سخنان شیخ احمد عبدالحلیم در مبارزه با فلاسفه و اهل کلام و منطق و غیره نگاه کنند، خواهند دید که با دلیل شرعی و دلیل عقلی با مخالفانش سخن می‌گویند.

اما اگر فردی توانایی رسوخ و تعمق در علم را ندارد، پس خودش را به کار دعوت دادن به راه خدا مشغول کند، اما واجب است که فقط به اموری دعوت دهد که می‌داند که حق است، و نباید فقط بر حسب گمان دعوت دهد آنگونه که بعضی از دعوتگران احادیث بی‌اساسی را ذکر می‌کنند، احادیث ضعیف یا موضوع را بیان می‌کنند تا مردم گریه کنند، و یا این که اینگونه احادیثی را بیان می‌دارند تا توجه مردم را جلب نمایند، اما این کار اشتباهی است که توجه مردم را با احادیث ضعیف و موضوع که از شریعت نیستند جلب کرد، بلکه بعضی از علماء ذکر چنین احادیثی را در بیان فضایل اعمال یا زواجر به شروط ذیل جایز دانسته‌اند:

(۱) باید ضعف حدیث شدید نباشد.

(۲) حدیث دارای اصل و ریشه‌ای صحیح باشد.

(۳) گوینده حدیث معتقد نباشد که چنین حدیثی از پیامبر ثابت است. خلاصه این که مردم با یکدیگر فرق می‌کنند بعضی علاقه به تحقیق علوم دارند و بعضی توان تحقیق را ندارند و برای هر یک زمینه‌ای مناسب وجود دارد که در آن فعالیت می‌نماید.

بهترین راه فراگیری علوم دینی چیست؟

{۱۲} با توجه به شرایط زمان ما بهترین راه فراگرفتن علوم اسلامی چیست؟

* بدون تردید بهترین راه این است که انسان از کتاب خداوند متعال آغاز کند، سپس به اندازه مقدور از سنت صحیح پیامبر ﷺ بیاموزد، سپس به فراگیری نوشته‌های اهل علم از فقه و غیره پردازد، اما طلاب باید بیشتر به اصول تکیه کنند نه به حاشیه‌ها، یعنی فکر و هدف طلبه نباید فقط از برکردن مسائل باشد تا هرگاه هر مسئله جزئی پیش بیاید بتواند آن را بر اصول قواعد تطبیق دهد آن را حل کند، زیرا همانطور که علماء گفته‌اند: هر کسی از دانستن اصول محروم بماند از رسیدن به هدف و مراحل عالی دانش محروم خواهد بود، و بسیاری از طلاب هستند که ذهن خود را مملو از مسایل جزئی و فردی نموده‌اند و اگر به اندازه یک انگشت از این مسائل آن طرف تر بروند چیزی نمی‌دانند، چون اصول و ضوابط را نمی‌دانند. بنابراین، بر طالب علم لازم است که به اصول و ضوابط و قواعد شرعی که جزئیات بر آن بنا می‌شود شناخت داشته باشد. در دوران طلبگی برای ما گفته می‌شود که زمانی طلبه‌ای بوده که حفظ می‌کرد، ولی نمی‌فهمید، و او کتاب الفروع در مذهب امام احمد ابن حنبل رحمته را حفظ داشت، کتاب الفروع جمع‌ترین کتاب در مذهب حنبلی‌ها است، و نیز در این کتاب به مذاهب چهارگانه و غیره اشاره شده است، این کتاب را محمد بن مفلح رحمته تألیف نموده است که یکی از شاگردان برجسته شیخ احمد عبدالحلیم رحمته که اختیارات و نظرات فقهی شیخ را بیشتر از همه مردم می‌دانست، حتی شمس الدین زرعی برای دانستن نظرات فقهی شیخ در مسایل فقهی به او مراجعه می‌کرد. مهم این که این مرد کتاب الفروع را تألیف نموده است، و یکی از طلاب این کتاب را به طور کامل حفظ نموده بود، اما معنی آن را نمی‌دانست، و دیگر طلاب آن را چون کتابی پیش خود حاضر می‌کردند و هرگاه مشکلی

برایشان پیش می‌آمد از او می‌پرسیدند: ابن مفلح در فلان فصل یا در فلان باب چه گفته است؟ و آن طلبه عبارت را از حفظ برای آن‌ها می‌خواند، اما معنی عبارت را نمی‌دانست، پس عنایت و اهتمام ورزیدن به حفظ مفاهیم و معانی و حفظ اصول فقه و قواعد مهمترین چیز برای یک طالب علم است.

«دعوت دادن به راه خدا واجب است»

{۱۳} وظیفه اصلی طلبه و عالم در برابر دعوت دادن به راه خدا چیست؟

* دعوت دادن به راه خدای متعال واجب است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ [النحل: 125]. یعنی: «ای پیامبر! مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان.» خداوند دعوت را به سه صورت قرار داده است: دعوت با حکمت، با موعظه، و با مجادله، زیرا کسی را که تو دعوت می‌دهی یا علم ندارد و مناقشه بلد نیست، و مخالفت نمی‌ورزد، چنین فردی با حکمت دعوت داده می‌شود، اما حکمت چیست؟ حکمت یعنی بیان حق و حکمت آن، اگر برایت ممکن بود که حکمت حق را بیان داری.

اما موعظه برای کسی است که کمی روی گردان است، و تاکنون حق را نپذیرفته و از پذیرفتن آن دست نگاه داشته است، پس هرگاه از چنین شخصی روی گردانی و عدم پذیرفتن را مشاهده کردی تو او را با اندرز و موعظه دعوت می‌دهی، گاهی او را تشویق می‌نمائی و گاهی از عذاب الهی او را می‌ترسانی و گاهی با هردو یعنی با تشویق و ترهیب همزمان به مقتضای حالش او را به حق دعوت می‌دهی.

اما مجادله در حق کسی است که از حق روی گردان و با آن به مخالفت برمی‌خیزد، تو باید با بهترین زبان و شیوه با او مجادله کنی و یا از بهترین راه برای قانع کردنش وارد شوی. و آیه مذکور شامل آن دو مطلب است: یعنی با بهترین رفتار اینگونه که تو در دعوت، عبارت‌ها و کلمات قانع‌کننده و مختصر و روشنی را به کارگیری.

و دوم این که: بهترین راه را در قانع کردن او بکار ببری، راه‌هایی که دلیل‌شان از همه واضح‌تر است، برایش بیان کنی تا حق برای او آشکار گردد.

به مجادله ابراهیم علیه السلام با فردی که در مورد پروردگار ابراهیم با او به مجادله پرداخت نگاه کنید که چه گفت؟ خداوند متعال در این مورد فرموده است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵۸﴾ [البقرة: ۲۵۸]. یعنی: «آیا باخبری از کسی که با ابراهیم در باره پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت، بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود، هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من ذاتی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، او گفت: من زنده می‌گردانم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور، پس آن مرد کافر واماد و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند». چگونه آن شخص زنده می‌کند و چگونه می‌میراند؟ مردی که مستحق قتل است آورده می‌شود، و او آن مرد را نمی‌کشد و به گمان خودش با چنین کاری او را زنده می‌کند! و مردی را که مستحق قتل نیست می‌آورد و می‌کشد و این کار به گمانش میراندن می‌پندارد!!

می‌توان با چنین فردی اینطور مناقشه نمود که تو مردی را که مستحق کشته‌شدن است، آوردی و نکشتی تو او را زنده نکرده‌ای، چون حیات و زندگی قبل از این در او وجود داشته است و تو حیات او را با نکشتن او باقی گذاشتی، و می‌توان گفت در مورد فردی که مستحق قتل نیست و او آن مرد را قتل می‌کند، گفت که: او را نمیرانده‌ای بلکه تو کاری کرده‌ای به مرگ آن مرد منجر شده است.

و اینجا است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد دجال فرموده است که جوانی پیش دجال آورده می‌شود و آن جوان گواهی می‌دهد که این شخص همان دجال است که پیامبر صلی الله علیه و آله از او خبر داده، سپس دجال او را می‌کشد و او را دو قطعه می‌کند و در میان دو قسمت بدن جوان راه

می‌رود تا مشخص شود که هر قسمت از دیگری جدا است، پس از آن جوان را صدا می‌زند، جوان در حالی که می‌خندد می‌گوید: من گواهی می‌دهم که تو همان دجال هستی که پیامبر ﷺ ما را از آمدن تو خبر داده است، سپس دجال می‌خواهد او را بکشد اما نمی‌تواند، این‌ها همه دلیل بر این هستند که کارها همه بدست خدای عزوجل است.

پس ممکن بود که با آن مرد طبق آنچه ذکر شد مناقشه شود، اما ابراهیم علیه السلام خواست دلیل دیگر بیاورد که نیاز به جر و بحث و حجت بازی و مجادله نباشد، ابراهیم چه گفت؟ ابراهیم گفت: ﴿قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾ «خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد، تو آن را از مغرب بیاور» اینجا بود که آن مرد از ارائه پاسخ درماند. بنابراین، خداوند فرموده است: ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ «سپس حیران شد کسی که کفر ورزیده بود» پس این گفته الهی که فرموده است: ﴿وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ یعنی: بهترین شیوه و بهترین روش در جدال و قانع کردن که دلیلش از همه روشن‌تر است باشد به کار گرفته شود تا مخاطب در سخنش کج و کوله نکند. بنابراین، بر ما لازم است تا زمانی که توانایی داریم به راه خدا دعوت دهیم.

اما حکم فردی که دعوت‌دادن به راه خدا را ترک نموده است، در حالی که در دعوت‌دادن توانایی هم دارد، باید گفت که: دعوت‌دادن به راه خدا فرض کفایه است، اگر به اندازه نیاز و کفایت گروهی برای این کار بپا خاستند این فریضه از گردن دیگران ساقط می‌شود، بطور مثال اگر شخصی را دیدی که منحرف است و اطراف تو کسی نیست که او را دعوت دهد در این وقت دعوت بر تو فرض عین می‌شود، زیرا علماء در مورد فرض کفایه می‌گویند: هرگاه غیر از این کسی دیگر برای انجام این کار یافت نشود انجام این کار بر همین فرد فرض می‌شود.

«علم آموختن با دعوت‌دادن در راه خدا تضادی ندارد»

{۱۴} طلاب علوم چگونه می‌توانند دعوت‌نگر به راه خدا باشند؟

* در حقیقت دعوتی بدون علم فائده‌ای در آن نیست، به این معنی که خیر زیادی را از دست می‌دهد، و بر طلبه واجب است که همراه با علم آموزشی کار دعوت‌دادن به راه خدا را انجام دهد. اشکال دارد که طلبه وقتی شخصی مخالفی را حتی در مسجدی که درس می‌خواند مشاهده کند او را به راه خدا دعوت دهد؟ چه اشکالی دارد که اگر به بازار برای کار خودش برود در بازار هر کسی را که از دین خدا روی تافته به راه خدا دعوت دهد؟! چه اشکال دارد که در مدرسه طلبه‌ای را که از راه خدا روی گردان است دعوت دهد دستش را بگیرد و با او قدم بزند و برای حل مشکلش با او صحبت کند اگر انسان فردی را ببیند که با انجام گناه با او مخالفت می‌ورزد به طور مثال چیزی را که خدا دستور انجام آن را داده ترک کند یا کاری را که خدا انجام‌دادن آن را نهی نموده انجام دهد، اگر چنین فردی را ناپسند بداند و از او متنفر شود و دوری جوید و از اصلاح او ناامید شود، این مشکلی است. و خداوند متعال برای ما بیان داشته که ما باید بردبار باشیم و چشم داشت پاداش الهی را داشته باشیم، خداوند متعال فرموده است: ﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾ [الأحقاف: 35]. یعنی: «پس شکیبائی کن آنگونه که پیامبران اولوالعزم شکیبائی کرده‌اند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن».

انسان باید صبر کند و چشمداشت پاداش الهی را داشته باشد، اگر در وجود خویش احساس ناراحتی و کدورت نمود، باید به خود چنین تلقین کند که این مشکل در راه خدا برایم پیش آمده است، پیامبر ﷺ وقتی انگشتش در جهاد خون‌آلود گردید فرمود:

هَلْ أَنْتَ إِلَّا إِضْبَعُ دَمِيَّتٍ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيَّتِ^(۱)

یعنی: تو انگشتی هستی که در راه خدا خون‌آلود گشته و آسیب دیده‌ای.

(۱) - بخاری شماره حدیث (۲۸۰۸) الفتح (۶ / ۲۳) کتاب الجهاد والسير باب (۹) و مسلم به شماره (۱۱۲) - (۱۷۹۶) کتاب الجهاد والسير باب (۳۹) و این حدیث را به طور کامل جندب ابن ابی سفیان روایت نموده است.

«دانش اندک و مشهورشدن تضادی با دعوت دادن به راه خدا ندارد»

{۱۵} بعضی از طلاب در وظیفه دعوت دادن به راه خدا و تربیت مردم کوتاهی می‌ورزند، به دلیل این که سرمایه علمی ایشان اندک است و بعضی می‌گویند: ما با دعوت دادن مشهور می‌شویم و عذرهای دیگری می‌آورند جنابعالی چه رهنمودی در این زمینه ارائه می‌فرماید؟ * اما در باره عذر اول یعنی کمی علم و دانش باید گفت که: از پیامبر ﷺ ثابت شده که فرموده است: «از من به مردم تبلیغ کنید، حتی اگر یک آیه باشد». پس به هراندازه‌ای که می‌داند باید به مردم برساند و او با این کار مستحق پاداش خواهد بود، اما عذر دوم یعنی مشهورشدن، باید گفت: انسان باید آنچه که خداوند از قبیل عبادت و تعلیم و غیره به انجام آن دستور داده انجام دهد و شهرت را گوشه‌ای بگذارد و به طور کلی از آن روی گردان شود، با این که شهرت در علم و معرفت امر مطلوبی است که ضروری برای انسان ندارد، عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید که: روزی پیامبر ﷺ از اصحاب سؤال نمود و فرمود: «در میان درختان درختی است که برگ‌های آن نمی‌ریزد و این درخت مثال مسلمان است، به من بگویید که این درخت چیست؟ مردم در مورد درخت‌های صحرا فکر می‌کردند، اما به خاطر من چنین آمد که آن درخت، درخت خرما است، عبدالله می‌گوید: اما من خجالت کشیدم که بگویم. اصحاب گفتند: ای پیامبر خدا ﷺ ما را به آن خبر بده، پیامبر ﷺ فرمود: آن درخت درخت خرما است، عبدالله می‌گوید: من به پدرم گفتم در ذهن من هم همین خطور کرده بود.

عمر گفت: اگر تو آن را می‌گفتی من از این که به اندازه چنین و چنان می‌داشتم بیشتر خوشحال می‌شدم»^(۱).

نگاه کنید که عمر بن خطاب رضی الله عنه چگونه آرزو می‌کرد که کاش فرزندش جواب سؤال را می‌گفت، با این که اگر او پاسخ پرسش را می‌گفت در آن حال باعث شهرت او می‌شد.

(۱) - بخاری به شماره (۱۳۱) الفتح (۱ / ۲۷۷)، کتاب العلم، باب (۵۰) و مسلم به شماره (۶۳، ۶۴، ۲۸۱۱) کتاب صفات المنافقین و احکامهم، باب (۱۵).

مهم این است که اگر انسان به علم و دعوتش مشهور شد برای او ضرری نیست و از پاداش او کم نمی‌شود، بلکه اگر برای بدست آوردن شهرت تلاش و فعالیت نماید، آنجا است که دچار گناه خواهد شد.

فرق نفاق و ریا چیست؟

{۱۶} فرق نفاق و ریا چیست؟ و کدامیک برای دعوتگر زیان بارتر است؟

* نفاق و ریا هر دو بد اند؛ اما نفاق بدتر و زشت‌تر است، چون نفاق یعنی این که انسان خیر و خوبی را اظهار نماید، در حالی که در باطن خود شر و بدی را نهفته داشته است. فرق نمی‌کند چه نفاق عملی باشد یا نفاق عقیدتی اما نفاق عقیدتی خود را از دین خارج می‌کند (والعیاذ بالله) و نفاق عملی گاهی انسان را از دایره دین بیرون می‌نماید و گاهی نه.

اما ریا یعنی این که انسان عمل صالحی را برای خدا انجام می‌دهد، اما می‌خواهد مردم کار او را ببینند، یا آن کار را زیبا می‌نماید و با تمام توان آن را انجام می‌دهد تا مردم او را تعریف کنند، این فرد قصد خیر دارد، اما تمجید و ستایش مردم را نیز مورد ملاحظه قرار داده. بنابراین، کارش را به خاطر ستایش مردم خوب انجام می‌دهد، به این صورت مشخص شد که نفاق از ریا بدتر است، با این که ریا علامتی از نشانه‌های منافقین است، خداوند متعال فرموده است: ﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: 142]. یعنی: «با مردم ریا می‌کنند و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند».

«به حفظ قرآن و احادیث احکام اهتمام می‌ورزند»

{۱۷} بسیاری از طلاب به حفظ قرآن کریم و احادیث احکام اهتمام می‌ورزند، اما به علم اصول فقه توجه نمی‌کنند و فقط به آنچه از قرآن کریم و احادیث حفظ نموده‌اند اکتفاء می‌کنند، با توجه به این که علم اصول فقه علمی است که به ما کیفیت فهمیدن این نصوص را می‌آموزند، امید است در خصوص این مطلب راهنمایی فرمایید؟

* در مورد درس خواندن و علم آموزی به نظر من انسان به ویژه جوان کوچک نخست و قبل از هر چیز قرآن کریم را حفظ کند، زیرا اصحاب پیامبر ﷺ چنین کرده‌اند، آن‌ها قرآن را می‌آموختند و معنی آن را یاد می‌گرفتند، و به آن عمل می‌نمودند و طالب علم به قرآن نیازمند است، اگر شما بخواهید در جمعی سخنرانی نمایید و بخواهید از قرآن استدلال کنید و قرآن را حفظ نداشته باشید نمی‌توانید از قرآن استدلال کنید.

من طلاب و بویژه جوانان را برای حفظ کلام الله تشویق می‌کنم، و همچنین پس از قرآن احادیث را آنقدر که میسر است حفظ نماید مانند (عمدة الأحكام)، یا (بلوغ المرام) اگر در توانایی‌اش باشد. و پس از حدیث نوبت به فقه و اصول فقه می‌رسد و شکی نیست که اصول فقه از بهترین علم‌هاست و هر کسی آن را بداند فائده و بهره‌ای بزرگ بدست خواهد آورد، چون علم اصول فقه قواعد و ضوابطی است که اگر انسان آن را بفهمد ذهنش را با استنباط احکام از دلایلش بواسطه این قواعد و اصول تمرین می‌دهد.

«وجوب تواضع برای رساندن حق»

{۱۸} حکم دعوتگرانی که مردم را دعوت می‌دهند، و حالتی در دعوت به خود می‌گیرند که گویا هدایت مردم را با التماس و گدایی می‌خواهند بدست بیاورند چیست؟ و نظر شما در باره فرموده الهی چیست که گفته است: ﴿يَلِيحِي خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾ [مریم: 12]. یعنی: «ای یحیی کتاب را با قوت بگیر».

* حقیقت امر این است که دعوتگرانی که مردم را طوری دعوت می‌دهند که گویی بر گدایی مال پیش آن‌ها آمده‌اند، ممکن است بر اثر ضعف شخصیت و ضعف دعوت‌شان باشد و گاهی بر اثر عناد و کینه‌توزی دعوت داده شده چنین می‌کنند، یعنی فرد دعوتگر کوتاهی در شخصیت و دعوت و توانایی ندارد. اما حالت فردی که دعوت داده می‌شود، طوری است که باید با آرامش و آسانی و نرمی با او صحبت کرد. بنابراین، چنین دعوتگری را که مردم را بگونه‌ای دعوت می‌دهد که گویا برای گدایی پیش آن‌ها آمده نباید مقصر

بدانیم یا بگوییم: اشتباه کرده است، چون حالت دعوت شونده چنین ایجاب می‌کند، اما باید انسان در دعوتش قوی باشد، ولی قوت و توانایی او باید بر مقتضای حال باشد ورنه هر فردی باید کتاب الهی را با قوت بگیرد، همانطور که خداوند در مورد بنی اسرائیل گفته است: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ [البقرة: ۶۳]. یعنی: «محکم و با قوت بگیرید آنچه را به شما داده‌ایم». بلکه خداوند کوه را از جای بر کند و بر بالای سر آنها آورد تا این امر را بر آنها لازم بگرداند: ﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ [الأعراف: ۱۷۱]. یعنی: «هنگامی را که کوه را بر فراز سر آنها نگاه داشتیم، آنچنان که انگار سایه بافی است و ایشان گمان بردند که بر سرشان فرو می‌افتد به آنها گفتیم آنچه را به شما داده‌ایم محکم و با قوت بگیرید». پس انسان باید قوی باشد، اما گاهی دعوت ایجاب می‌کند که انسان برای رسیدن حق به شخصی و پذیرفتن آن در برابر آن شخص متواضع و فروتن باشد.

«ابتدا باید خودمان را اصلاح کنیم»

{۱۹} تفسیر آیه ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾ [المائدة: ۱۵۰]. یعنی: «مواظب خود باشید هنگامی که شما هدایت یافتید، گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند» چیست؟ و نظر شما در این مورد چیست؟

* نظر من همان است که خدا فرموده، خداوند ما را دستور داده که خودمان را اصلاح کنیم و صلاح و درستکاری خودمان را حفظ کنیم و اگر کسی از مردم گمراه شد گمراهی او به ما ضرری نمی‌دهد، همانطور که خداوند به پیامبرش فرموده است: ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۲۱﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۲۲﴾ إِلَّا مَن تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿۲۳﴾ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿۲۴﴾﴾ [الغاشية: ۲۱ - ۲۴]. یعنی: «تو پند و اندرز بده و یادآوری کن، چرا که تو تنها پنددهنده و یادآوری کننده‌ای و بس تو بر آنان چیره و مسلط نیستی. اما کسی که پشت کند و کفر ورزد، خداوند بزرگ‌ترین عذاب را بدو می‌رساند» پس هرگاه انسان هدایت را در پیش

گرفت، هر کسی سرپیچی نماید به او ضرری نخواهد رسید، اما اگر مردم برای تغییر منکر اقدام نکنند، نزدیک است که خداوند همه را به عذاب خود گرفتار نماید، آنگونه که فرموده است: ﴿وَأْتَفَوْا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الأنفال: 25]. یعنی: «خویشتن را از بلا و مصیبتی به دور دارید که تنها دامن گیر کسانی نمی‌گردد که ستم می‌کنند و بدانید که خداوند دارای کیفر سخت و مجازات شدید است.»

بله افرادی که مرتکب گناه می‌شوند، در قیامت به تو هیچ ضرری نخواهند رساند، نه از نیکی‌هایت کم می‌کنند و نه به گناهانت می‌افزایند، مگر این که در وظیفه خود یعنی دعوت‌دادن به راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نمایی آنگاه برای ضرر خواهد بود، اما این زیان از طرف آن‌ها به تو متوجه نشده، بلکه از طرف خودت هست، چون وظیفه‌ای که خداوند بر تو واجب گردانده انجام نداده‌ای و خودت هدایت نشده‌ای و خداوند هدایت‌شدن را شرط قرار داده است و فرموده: ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾ یعنی: «هنگامی که شما هدایت یافتید، گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند.»

و مشخص است که کسی دعوت‌دادن به راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را با وجود این که بر او واجب است ترک نماید، چنین فردی به طور کامل هدایت نشده است.

وسایل بر حسب مقاصد و اهداف

{۲۰} آیا وسایل دعوت‌دادن به راه خدا توفیقی محسوب می‌شوند به این معنی که استفاده از وسایل جدید مانند رسانه‌های ارتباطی و غیره جایز نیست و باید فقط از وسایلی در دعوت کار گرفت که در زمان پیامبر ﷺ از آن استفاده شده است؟

* ما باید این قاعده را بدانیم که وسایل بر حسب اهداف‌اند، همانطور که نزد اهل علم مقرر است که وسیله احکام مقصد را دارد، تا زمانی که وسیله حرام و ممنوع نباشد و اگر وسیله چیز حرامی بود خیر و خوبی در آن نخواهد بود. اما اگر وسیله امری جایز و مباح بود و به نتیجه‌ای می‌رساند از نظر شرعی مقصد و هدف است، اشکالی ندارد، اما منظور این نیست

از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ اعراض کنیم و از مواعظ آن به کار نگیریم به بهانه این که از وسیله جدیدی در دعوت استفاده می‌شود، در صورتی ممکن است ما این را وسیله دعوت بدانیم و افرادی آن را وسیله دعوت نمی‌دانند. بنابراین، در دعوت لازم است که انسان از وسیله‌ای استفاده کند که مردم بر آن اتفاق دارند تا دعوت بر اثر اختلاف مردم مخدوش نشود.

اما باید فرق دعوت و دل به دست آوردن را دانست، ممکن است گاهی مصلحت طوری باشد که ما جوانانی را که بعد از دعوت داده شدن به کتاب و سنت به دعوت پیوسته‌اند با چیزهای جایز و مباح جمع نموده و دل‌شان را بیشتر به دست آوریم، چیزهایی که برای دین ما و دعوت زبانی نخواهد داشت، تا جوانان از دعوت گریزان نباشند.

«نخست کتاب و سنت، سپس هر وسیله جایزی»

{۲۱} دعوت‌گران به راه خدا در مورد وسایل و راه‌های دعوت با یکدیگر اختلاف دارند، بعضی دعوت را عبارتی توقیفی می‌دانند، و افرادی را که فعالیت‌های متنوع انجام می‌دهند نمی‌پذیرند، امید است راه درست را در این مورد بیان دارید؟

* سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است، بدون تردید دعوت دادن به راه خدا عبادت است، همانگونه که خداوند به آن دستور داده است: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: 125]. یعنی: «ای پیغمبر مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر جدال کن».

دستور الهی را جامعه عمل پوشانده و با این کار خودش را به خدا نزدیک می‌کند. و شکی نیست بهترین چیزی که با آن می‌توان مردم را به راه خدا دعوت داد کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ است. چون کتاب خدا بزرگ‌ترین اندرزگو برای انسانیت است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾﴾

[یونس: 57]. یعنی: «ای مردمان از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌هاست آمده است و هدایت و رحمت برای مؤمنان است»، و همچنین گفته پیامبر ﷺ بلیغ‌ترین موعظه و پند است، او برای اصحابش بعضی وقت‌ها چنان موعظه‌ای ایراد می‌نمود که اصحاب می‌گویند: دل‌ها از سخنرانی او ﷺ تکان می‌خورد و چشم‌ها اشکبار می‌شدند.

پس اگر انسان بتواند با این وسیله موعظه بگوید، شکی نیست که این وسیله بهترین وسیله دعوت است و اگر به این نتیجه رسید که به کتاب و سنت و سایلی دیگری که خداوند جایز قرار داده برای دعوت‌دادن اضافه نماید، اشکالی ندارد به شرط این که وسیله شامل چیزهای حرام چون دروغ یا بازی نقش کافر در سریال‌ها و نمایش‌ها و یا بازی نقش اصحاب ﷺ و یا یکی از ائمه بعد از صحابه و امثال چیزهایی که بیم آن می‌رود که با این کارها به یکی از بزرگان توهین شود نباشد، و همچنین نباید این سریال و نمایش‌ها شامل تشبه مرد و زن با یکدیگر باشد، به علت این که در حدیث صحیح آمده است که: پیامبر ﷺ لعنت کرده است از زنانی که خود را به مردان تشبیه می‌کنند و از مردانی که خود را به زنان تشبیه می‌کنند.

مهم این است که اگر از این وسایل گاهی برای جذب مردم استفاده کرده شود، و شامل چیز ممنوع و حرامی نبود به نظر من اشکالی ندارد.

اما زیاد استفاده کردن از این وسایل و آن را تنها راه و وسیله دعوت‌دادن به راه خدا قراردادن و اعراض از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ به گونه‌ای که فردی که دعوت داده می‌شود به غیر از این وسایل و ابزار با دیگر چیزی تحت تاثیر قرار نگیرد، به نظر من درست نیست، بلکه من این کار را حرام می‌دانم، زیرا رهنمود مردم به غیر از کتاب و سنت به چیز دیگر در دعوت‌دادن به راه خدا کار منکر و زشتی است، اما اگر این اهرم و وسیله دربرگیرنده امر ممنوع و حرامی نباشد در بعضی وقت‌ها از آن کارگرفتن اشکالی ندارد.

«دعوتگر باید از مفیدترین روش استفاده کند»

{۲۲} بعضی از دعوت‌گران روش تعلیم و تربیت را در دعوت پیش می‌گیرند و بعضی شیوهٔ وعظ و سخنرانی را، کدام روش مفیدتر است؟
* به نظر من یکی از نعمت‌های الهی این است که بندگانش را طوری آفریده که راه‌ها و ابزارهای مختلفی را در دعوت به کار می‌گیرند.

بطور مثال فردی سخنور است و خداوند به او توانایی در سخنوری بخشیده و سخنش را مؤثر گردانیده ما به او می‌گوییم: برای تو وعظ گفتن بهتر است. و یا فردی را خداوند نرمی و عطف و عنایت کرده تا مردم را تربیت کند و از این ناحیه در جمع مردم وارد شود، به او می‌گوییم: این شیوه برای تو بهتر است اگر توانایی سخنرانی نداشته باشد، زیرا بعضی مردم دعوت‌گرند، اما نمی‌توانند خوب سخن بگویند، و باید دانست که خداوند فضل خویش را بر بندگانش تقسیم نموده است، و بعضی را از بعضی بالاتر قرار داده است.

پس به نظر من انسان باید مفیدترین و مناسب‌ترین شیوه را به کار گیرد، و خودش را به کاری که از او بر نمی‌آید، مشغول نکند، بلکه با اعتماد به نفس و یاری‌جستن از خدا به آنچه می‌تواند اقدام کند، تا اگر برای او اشکالی پیش بیاید و یا مورد اعتراض قرار گیرد، بتواند از آن خودش را رهایی دهد.

«دعوت بده به راه پروردگارت با حکمت و پند و نیکو و با آن‌ها به بهترین راه مجادله کن»

{۲۳} راه‌های متعددی است که دعوت‌گران در دعوت‌دادن به راه خدا در پیش می‌گیرند، راهی را که شما در دعوت در پیش گرفته‌اید و راهی را که از خلال آن می‌توان جوانان را به روش و چگونگی دعوت‌دادن نصیحت کرد و بویژه در مورد دعوت‌دادن حکام و مسئولین امر و توده مردم و جوانان پایبند به اسلام و جوانان فاسد و دیگر اقشار مختلف مردم کدام راه بهتر است؟

* به هر حال، من کوتاهی‌هایی داشته‌ام و خودم را در بسیاری از کارها مقصر می‌دانم، اما راهی که من برای دعوت‌دادن در پیش گرفته‌ام، این است که در هر دعوتی که با آن چه

بزرگان مخاطب من باشند چه کوچک‌ترها، تلاش می‌کنم تا روشی را اختیار کنم که به نظر من زودتر به هدف می‌رساند، و من به این روش مردم را راهنمایی می‌کنم که خداوند به بندگانش تعلیم داده است: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: 125]. یعنی: «ای پیغمبر مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر جدال کن».

و دعوت با توجه به وضعیت هر فردی فرق می‌کند، و ممکن نیست که ما یک حکم عمومی را ارائه بدهیم که شامل هر فرد و هر حالتی باشد، گاهی ممکن است بهتر این باشد که ما با فرد مورد نظر در مورد دعوت دادن به او به حق چیزی نگوئیم، زیرا او در وضعیتی قرار دارد که بعید به نظر می‌رسد که سخنان ما را بپذیرد و یا ممکن است او در جواب تو چیزی بگوید که گناهکار شود و یا گاهی منکری را مشاهده می‌کنی که اگر انجام‌دهنده آن را از انجام منکر بازداری، و یا از او بخواهی که از منکر دست بکشد، ممکن است این فرد که دعوت داده شده و یا از انجام منکر بازداشته شده، دست به منکر و جنایت بزرگ‌تری بزند. به هر حال، انسان نگاه می‌کند که حالت و موقعیت دعوت چه ایجاب می‌کند و باید از چه شیوه‌ای کار گرفت چگونه فرد مورد نظر را مخاطب قرار داد.

«حکم دعوت‌دادن از خلال وسایل جدید ارتباطی مانند تلویزیون»

{۲۴} با توجه به این که وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها در عصر ما نقش مهمی دارند، آیا به نظر شما استفاده از آن در دعوت واجب است و از همه رسانه‌ها در پخش برنامه و رساندن پیام به مردم بهتر است، و چیزهایی بوسیله تلویزیون می‌توان به مردم رساند که با رسانه‌های دیگر نمی‌توان به مردم رساند و نظر شما در مورد کسی که می‌گوید: مشارکت در وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها جایز نیست، زیرا رسانه‌ها منکرات را پخش می‌کنند و مشارکت با آن اعتراف به صحت این منکرات است؟

* به نظر من استفاده از رسانه‌ها در دعوت‌دادن به راه خدا لازم است، چون این‌ها ابزاری هستند که با آن اقامه حجت می‌شود و به نظر من به صورت‌های مختلفی می‌توان از رسانه‌ها در دعوت‌دادن به راه خدا استفاده کرد به این معنی که برنامه‌ای را برای دعوت به توحید و بخشی را به دعوت‌دادن به عقیده و آنچه مربوط به اسماء و صفات الهی است، اختصاص بدیم و قسمتی را در دعوت‌دادن به اخلاص عبادت برای خدا طوری که هدف انسان از عبادت کردنش، ذلت برای حاکمی یا برای کسی که از او بالاتر است، نباشد و امثال این... و در بخش دیگری به فقه و عبادت و غیره پردازیم و در قسمتی از معاملات مثل نکاح و غیره بحث شود، خلاصه یعنی این که دعوت گسترده و فراگیر باشد.

و نباید این مطالب انباشته ارائه شود که بیننده یا خواننده از آن خسته شود، بلکه به مطالبی اکتفاء شود که مردم را خسته و ملول نگرداند، تا مردم از آن بیشتر بهره‌مند شوند به شرط این که چنان برنامه‌ای گناجنده نشود که باعث گمراهی و فاسد کردن اخلاق مردم شود. اما به نظر من اگر ترک کردن این وسایل و عدم مشارکت در آن سببی برای ترک منکر می‌شود، ترک آن لازم است تا منکر ترک شود، و سپس بعد از ترک منکر راه برای آنچه بهتر است گشوده شود.

اما اگر ترک رسانه‌ها مفید نباشد، بلکه بیشتر باعث زیان گردد، طوری که فرصت‌ها برای پخش زشتی بزرگ‌تر و بیشتری خالی بماند، به نظر من لازم است از این فرصت برای نشر دعوت‌دادن به راه خدا از خلال رسانه‌ها استفاده کرد، و منکری که از رسانه‌ها پخش می‌شود در وقتی که تو هدایت و خیر را برای مردم بیان می‌کنی پخش نمی‌شود، بلکه آن برنامه جداست، پس هرکسی که هدایت و خیر را بخواهد به آن گوش داده و آن را مشاهده می‌کند، و وقتی که زمان پخش برنامه مبتدل و منکر باشد تلویزیون یا رادیو را خاموش کند.

«به نظر من نوارهای اسلامی بسیار مهم است»

{۲۵} نوار اسلامی اهرم و وسیله مهمی برای دعوت دادن به راه خدا قرار گرفته است، جنابعالی در مورد نوار چه می‌گویید؟ و چه توصیه‌هایی برای افرادی که در مرکز پخش نوار فعالیت می‌کنند دارید؟

* به نظر من نوار اسلامی بسیار مهم و قابل توجه می‌باشد، و فایده بزرگی دارد، اما به برادرانی که در این زمینه فعالیت دارند می‌گویم که: فکرشان را فقط در کمیت متمرکز نکنند، بلکه باید بیشترین توجه آن‌ها به کیفیت باشد؛ چون بعضی نوارها هر نوع مطالب را دربر دارند، به طور مثال سخنرانی را می‌بینی که سخنرانی ایراد نموده که قلب‌ها را نرم می‌کند، خوب است اشکالی ندارد، اما این سخنرانی شامل احادیث ضعیف و موضوع و خودساخته‌ای است که به پیامبر ﷺ نسبت داده شده‌اند که بر اثر آن شری به وجود می‌آید که خطر آن بیشتر از این است که برای چند دقیقه‌ای فردی که به آن نوار گوش می‌دهد دلش نرم می‌شود، زیرا این سخن یک مطلب دروغ و خودساخته که به پیامبر ﷺ نسبت داده می‌شود را در ذهن شنونده جای می‌دهد که بیرون کردن آن از ذهن شنونده مشکل خواهد بود. بنابراین، به نظر من باید افرادی که در پخش و ضبط نوار فعالیت دارند به این بعد قضیه عنایت کامل داشته باشند، و باید بدانند که هر نقصان و خللی در عقیده و اخلاق به مسلمین بر اثر نوارهایی که آن‌ها پخش می‌کنند برسد، آن‌ها پیش خداوند مسئول هستند، پس عنایت و توجه به این امر لازم است تا مردم دچار لغزش و انحراف نشوند، زیرا افراد عامی وقتی نواری را گوش کنند که دل‌ها را نرم و مردم را به گریه درمی‌آورد و مؤثر است به آن دلبسته و در آن منهمک می‌شوند، و این معلومات باطل در اذهان‌شان جای گیر می‌شود، در حالی که این امر بسیار خطرناک است.

«دعوت‌گران نباید با یکدیگر قطع رابطه کنند»

{۲۶} آیا برای دعوت‌گران جایز است، در بین خودشان قطع رابطه کنند به سبب اختلاف‌شان در روش‌های دعوت؟

* برای مؤمنان جایز نیست که از یکدیگر قطع رابطه کنند، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «برای هیچ مؤمنی روا نیست که بیش از سه روز برادرش را ترک کند.»

حتی اگر مؤمن مرتکب گناهی شده باشد، ترک گفتن و قهر کردن با او جایز نیست، مگر این که در ترک گفتن او مصلحتی باشد، مانند این که اگر او را ترک کند و از او قهر نماید از گناه دست بردارد. بنابراین، پیامبر ﷺ کعب بن مالک و آن دو نفر دیگری را که از شرکت در غزوه تبوک تخلف ورزیده بودند، ترک گفت، پس اگر در پشت کردن و ترک گفتن افراد فاسد مصلحتی راجح بود، باید آن‌ها را ترک گفت و به آن‌ها پشت کرد، و اگر نه، نباید از آن‌ها قهر کرد و به آن‌ها پشت نمود، و این حکم در مورد عموم انسان‌های فاسد می‌باشد، اما دعوت‌گران به راه خدا برایشان مناسب نیست، بلکه جایز نیست که از یکدیگر به سبب اختلاف در شیوه‌های دعوت با یکدیگر قطع رابطه نمایند، بلکه هریک از روش دیگری در صورتی که مفیدتر و کارسازتر باشد باید استفاده کند.

«ناسزاگفتن با عالمی که با اهل علم در مسئله‌ای اختلاف دارد و دلیل دارد جایز نیست»

{۲۷} مردی با بسیاری از اهل علم در یک مسئله اختلافی مخالفت کرده است، آیا می‌توان با این مرد برای خدا بغض ورزید، و آیا می‌توان او را با ناسزاگفتن آماج حملات قرار داد.

* نه، هرگز: اگر فردی با توده بیشتر علماء (جمهور) اختلاف کرد، و دلیلی بدست آمد که نظر او درست است، ناسزاگفتن او جایز نیست و نیز نباید ما با خشونت با او رفتار کنیم، و همچنین جایز نیست که مردم را از او برحذر داریم، بلکه باید با این فرد ارتباط برقرار کرد و با او مناقشه شود.

مسائل بسیاری هست که از فهم مردم بدوراند، و مردم گمان می‌کنند در این مسایل علماء اجماع کرده‌اند، اما وقتی موضوع، مورد بحث و پژوهش قرار می‌گیرد، دیده می‌شود که فرد مخالف با توده بیشتر علماء دارای دلایلی است که انسان‌های منصف گفته‌ او را می‌پذیرند و

از او پیروی می‌کنند. درست است که اغلب نظر و قول توده بیشتر علما (جمهور) صحیح است، اما به معنی این نیست که گفته جمهور و توده بیشتر علماء به طور قطع درست است، بلکه گاهی نظر فردی که با جمهور علماء مخالف است حق است.

و تا زمانی که مسئله از مسائلی باشد که در آن علماء اجماع و اتفاق نظر ندارند، نباید فردی را که با جمهور علماء مخالف است، مورد انکار و نکوهش قرار داد، و نباید کینه و نفرت او را در دل داشت، و نباید بدگوئی و غیبت او را کرد، بلکه باید با او ارتباط برقرار شود و با او بحث شود و به منظور اثبات حق با او مناقشه شود، و خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۱۷﴾﴾ [القمر: ۱۷]. یعنی: «ما قرآن را برای

ذکر آسان ساخته‌ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده هست».

هرکسی که به دنبال حق باشد و در قرآن فکر و تدبر نماید، خداوند راه حق را برایش آسان می‌کند، همانگونه که شیخ احمد عبدالحلیم رحمته گفته است: «هرکسی در قرآن به قصد طلب هدایت تدبر کند راه حق برایش واضح می‌شود»^(۱).

«اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و پیامبرش برگردانید»

{۲۸} برای جلوگیری از اختلاف، ضوابط همکاری و فعالیت با دعوتگران به نظر شما

چیست؟

بدون تردید ضابطه در این اختلاف بازگشت به آن چیزی است که خداوند ما را راهنمایی کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿۵۹﴾﴾ [النساء: ۵۹] یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید و اگر در چیزی

(۱) - شرح واسطی تألیف محمد خلیل هراسی چاپ (۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ م ص ۱۰۳).

اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیغمبر برگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.»

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: 10]. یعنی: «در هر چیزی که اختلاف داشته باشید داوری آن به خدا واگذار می‌گردد.»

پس در مورد کسی که از جاده صواب در عقیده و یا در عمل منحرف شده است، یعنی در امور علمی و عملی، وظیفه ما این است که با او مناقشه کنیم تا حق برایش روشن گردد و به حق بازگردد، اما در مورد اشتباهات چنین فردی ما باید اشتباه را بیان کنیم و به اندازه توان از آن تحذیر کنیم و با وجود این ما نباید از خداوند ناامید بشویم، زیرا خداوند اقوامی را که دارای بدعت‌های بزرگی بوده‌اند، هدایت نموده و آن‌ها را به حق بازگردانده و آن‌ها به اهل سنت گرویده‌اند و بر هیچیک از ما پوشیده نیست که در مورد ابوالحسن اشعری رحمته الله مشهور است که او تا چهل سال با گروه معتزله بود، بعد برای مدتی کمی بهتر شد پس از آن خداوند او را به راه راست و مذهب امام احمد که مذهب اهل سنت و جماعت است، هدایت نمود. پس خلاصه این که مسائل عقیدتی مهم است و باید در آن یکدیگر را نصیحت نمود، همانطور که در امور عملی خیرخواهی و نصیحت واجب است.

«اگر هدف از مناظره اظهار حق باشد، اشکالی ندارد»

{۲۹} روش مناظره میان افرادی که با یکدیگر اختلاف دارند، روشی است که سلف آن را به کار گرفته‌اند، اما امروزه این شیوه تقریباً وجود ندارد، آیا به نظر شما این روش دوباره اعاده شود، و آیا بازگرداندن این شیوه مصلحت است؟

* به نظر من مناقشه میان افرادی که با یکدیگر اختلاف دارند، کار خوبی است، اما به شرط این که همراه با حسن نیت باشد، طوری که هدف از آن این باشد که کلمه خدا سربلند باشد، اما اگر هدف از مناظره کمک به نظر خود و به کرسی نشاندن آن باشد، ترک کردن آن از انجام دادنش بهتر است. و هدف رسیدن به حق در عملکرد سلف بیشتر از زمان ما وجود داشته است.

بنابراین، بعضی از مردم را می‌بینید که اگر در امری مخالفت کنند، تلاش می‌کنند نظر خود را با چیزهای ضعیفی که در موازین مناظره به حساب نمی‌آیند، تقویت کنند، و این امری است که باعث شده بعضی مردم از مناظره بپرهیزند بویژه در انظار توده مردم، زیرا می‌ترسند که بر اثر جرأت و شیوایی بیان، فرد مخالف حق را با باطل آمیخته کند، و مسئله برای مردم مشتبه شود، و در این وقت ضرر بزرگی نه تنها متوجه مناظره کننده، بلکه بر دیگر طرفداران اهل حق و حق وارد خواهد شد. بنابراین، مردم دوست داشتند از چنین مناظره‌هایی پرهیز کرده و خود را دور نگه دارند، اما به نظر من تلافی خطر مناظره اینگونه ممکن است که عالم، کتابی تألیف نماید و گفته‌های خود را با دلیل ذکر کند، سپس دلایل طرف مخالف را ذکر نماید و بیان دارد که دلایل او در برابر دلایل نویسنده ضعیف است، این راه بدون شک راه سالم و خوبی است که به هدفی که برای آن مناظره انجام می‌گیرد می‌توان رسید.

هیچ نوشته و هیچ نویسنده‌ای در این زمینه مانند شیخ احمد عبدالحلیم و تالیفاتش و شاگردش رحمته‌الله زیباکار نکرده است، امام ابتدا قول مخالف را ذکر می‌نماید، و دلایلی برای آن بیان می‌کند حتی بعضی از دلایل چنان هستند که خود مخالفان آن را نمی‌دانند، و سپس آن را رد نموده و به آن پاسخ می‌دهد، و دلایل قول دوم را ذکر می‌کند، و این کمال انصاف است، و انسان باید بداند که پیش خدا مسئول است، و باید بداند که برای او ممکن نیست فقط به خاطر پیروی از هوای نفس گفته‌ای را اختیار کند، چون در روز قیامت ضرر مند می‌شود.

پذیرفتن اسباب جهالت است در دین و سفاقت است در عقل

{۳۰} افرادی که می‌گویند: خدای تعالی حفاظت این دین را به عهده گرفته است، و کارهایی که دعوتگران در خدمت به اسلام انجام می‌دهند، بیهوده است، این افراد را چگونه باید پاسخ داد؟

* پاسخ گفتن به این افراد سهل و آسان است، زیرا گرایش این‌ها گرایش نپذیرفتن اسباب است، و شکی نیست که نپذیرفتن اسباب ناشی از جهل به دین و بی‌خردی است، خداوند حفاظت این دین را بعهده گرفته، اما باید اسبابی باشد، و اسباب آن کارهای دعوتگران از قبیل

نشر و بیان دین و دعوت دادن به آن است، و کسی که نمی‌گوید از اسباب نباید استفاده کرد، مانند فردی می‌ماند که به کسی بگوید: ازدواج نکن، اگر خداوند در تقدیر تو فرزندی برایت نوشته است، صاحب فرزند خواهی شد، یا بگوید: برای بدست آوردن روزی تلاش نکن، اگر خداوند برایت مقدر کرده روزی خودش به تو می‌رسد.

ما می‌دانیم که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹]. یعنی: «ما خود قرآن را فرستاده‌ایم، و خود ما پاسدار آن می‌باشیم».

و خداوند با توجه به علم خویش که می‌داند کارها بدون اسباب انجام نمی‌گیرد، چنین فرموده است. بنابراین، خداوند برای حفظ دین اسبابی را مقدر نموده که به وسیله آن اسباب دین حفظ می‌شود.

لذا علمای گذشته را می‌بینیم که دین بوسیله آن‌ها از بدعت‌های عقیدتی و عملی حفظ شد، آن‌ها سخنرانی می‌کردند و می‌نوشتند و حقایق را برای مردم بیان می‌داشتند، پس باید ما به دفاع از دین و حمایت از آن و نشر آن میان بندگان خدا از آنجا که خداوند ما را به این کار موظف نموده پیاخیزیم و با این کار حفظ شدن دین محقق می‌شود.

بهترین چیزی که انسان باید مورد توجه قرار دهد کتاب خدا است

{۳۱} بعد از کتاب خدا چه کتاب‌هایی هست که دعوت‌گران از آن می‌توانند استفاده کنند؟
* بهترین چیز برای خواندن و تعلم و عمل کتاب خداوند متعال است که باید انسان آن را مورد توجه قرار دهد، اصحاب پیامبر ﷺ از ده آیه بیشتر پیش نمی‌رفتند، تا آن ده آیه را یاد می‌گرفتند و مفاهیم آن را فرا می‌گرفتند، و به آن عمل می‌نمودند، و همینطور پیش می‌رفتند تا این که در نهایت قرآن و علم و عمل را همزمان فرا گرفتند.

بعد از قرآن احادیث صحیح پیامبر ﷺ و شرح‌هایی که علماء بر آن نگاشته‌اند، مانند: فتح الباری، و نیل الأوطار، و سبل السلام، و امثال آن را باید دعوت‌گر مورد عنایت قرار دهد.
پس از آن تألیفات علمایی که مورد اعتماد هستند، مانند شیخ احمد عبدالحلیم و شاگردش و شیخ عبدالله التمیمی و دیگر علمایی که تعدادشان زیاد است که به دانش زیاد و خدا ترسی

معروف‌اند، باید استفاده کرد، خلاصه مراحل آموختن را باید به تدریج یکی پس از دیگری طی نماید، و از آنچه مهم‌تر است، شروع نماید.

به نظر من هردو خوبی را فرا گرفت

{۳۲} بسیاری از طلاب از خواندن کتاب‌های نویسندگان معاصر متنفراند، و فقط به کتاب‌های پیشینان و سلف (رحمة الله علیهم) اکتفاء می‌کنند، نظر شما در این مورد چیست؟
* به نظر من فراگرفتن دعوت از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ از همه چیز بالاتر است، و بدون تردید همه ما چنین معتقدیم، سپس آنچه از خلفای راشدین و از اصحاب و ائمه گذشته اسلام به جا مانده منبع اخذ راهکارهای دعوت دینی است.

اما در این زمان اموری پیش آمده که متاخرین و نویسندگان معاصر آن‌ها را از پیشینان بهتر می‌دانند، و اگر انسان از کتاب‌های آنان در این قسمت استفاده کند، کار درستی انجام داده است، و ما می‌دانیم که معاصرین علم را از دعوت‌نگران پیشین و سلف فرا گرفته‌اند، ولی چیزهای جدید پیش آمده که عین این چیزها برای دعوت‌نگران گذشته مشخص نبوده است، به نظر من انسان از هردو گروه استفاده کند و هردو خوبی را فرا گیرد، نخست به کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ تکیه نماید، و در مرحله دوم بر کلام سلف تکیه نماید، و در مرحله سوم بر نوشته‌های نویسندگان معاصر که در زمان‌شان حوادثی رخ داده که عین این امور برای گذشتگان مشخص و معلوم نبوده است.

تفرقه جوانان پایبند، باعث از بین رفتن نیرویی می‌شود که با پایبندی به دین و حرکت به سوی خدا به دست می‌آید

{۳۳} جوانان پایبند به دین اسلام گاهی رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند، و بعضی از بعضی اظهار بیزاری می‌کند، در این مورد چه سفارشی می‌کنید؟

* بدون تردید تفرقه و از هم پاشیدگی که برای جوانان پایبند پیش آمده که یکدیگر را گمراه می‌دانند، و با کسی که با روش آن‌ها موافق نباشد دشمنی می‌ورزند، بسیار اندوهناک و تأسف‌بار است و بسا اوقات ممکن است به شکست بزرگی در حرکت اسلامی بیانجامد.

و چنین تفرقه‌ای باعث راحتی و خنکی چشمان شیطان‌های انسانی و جنی خواهد بود، زیرا شیطان‌های انسانی و جنی دوست ندارند نیکان بر یک چیز اتفاق کنند، بلکه آن‌ها می‌خواهند که اهل خیر متفرق شوند، زیرا می‌دانند که تفرقه از بین رفتن نیرویی است که با پایبندی به دین الهی و حرکت به سمت راه خدا به دست می‌آید، و خداوند متعال در این آیه به همین مطلب اشاره نموده و فرموده: ﴿وَلَا تَنْزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: 46]. یعنی: «کشمکش نکنید، درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود».

و نیز فرموده است: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ [آل عمران: 105]. یعنی: «و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند، و اختلاف ورزیدند، پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید».

و فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: 159]. یعنی: «بی‌گمان کسانی که آیین خود را پراکنده می‌دارند، و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند، تو به هیچ وجه از آنان نیستی».

و فرموده است: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا﴾ [الشوری: 13]. یعنی: «خداوند آیینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است، و آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم که دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید».

پس خداوند ما را از تفرقه برحذر داشته و عواقب وخیم آن را برای ما بیان کرده است، و بر ما واجب است که امت واحد باشیم، چون تفرقه، فساد و از هم پاشیدگی حرکت اسلامی باعث ضعیف شدن امت اسلامی می‌گردد.

اصحاب پیامبر ﷺ دچار اختلاف شدند، اما اختلاف باعث تفرقه و دشمنی بین آنها نگردید، حتی در زمان پیامبر ﷺ میان اصحاب اختلاف واقع شد، و مثال آن در این است که وقتی پیامبر ﷺ از غزوه احزاب فارغ شد و جبرئیل پیش او آمد و دستور داد تا برای جهاد بنی قریظه چون عهدشکنی کرده بودند، به سوی محل بنی قریظه حرکت کند، پیامبر ﷺ به یارانش گفت: «لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ»^(۱) یعنی: «هیچیک از شما نماز عصر را بجز در محل بنی قریظه نخواند».

اصحاب از مدینه به سوی محل بنی قریظه بیرون آمدند، و وقت نماز عصر در بین راه فرا رسید، بعضی گفتند: ما به جز در محل بنی قریظه نماز نمی‌خوانیم، حتی اگر خورشید در میان راه غروب کند، چون پیامبر ﷺ فرموده است: هیچکس نباید نماز عصر را به جز در محل بنی قریظه جایی دیگر بخواند، پس ما می‌گوییم «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»: شنیدیم و اطاعت کردیم.

و بعضی از اصحاب گفتند: منظور رسول الله ﷺ شتاب و بی‌درنگ برخواستن برای حرکت به سوی بنی قریظه بوده است، و از ما نخواست که نماز عصر را تاخیر کنیم، این ماجرا به اطلاع پیامبر ﷺ رسید، و پیامبر هیچیک را سرزنش نکرد و برای آنچه هریک از دو گروه فهمیده بود، تویخ نکرد، و خود اصحاب نیز به خاطر اختلاف نظر در فهمیدن حدیث پیامبر ﷺ متفرق نشدند، و همچنین بر ما واجب است که متفرق نشویم و همه امت واحدی باشیم، اما اگر متفرق شویم و گفته شود، این سلفی است و این اخوانی و این تبلیغی و این سنی و این مقلد و این از فلان گروه و آن از فلان است، پس چنین چیزی خطر بزرگی است!!

و امیدی که ما از بیداری اسلامی داریم، وقتی که بیداری اسلامی به گروه‌های متفرق تقسیم شود که یکدیگر را گمراه می‌دانند، و بعضی بعضی دیگر را نادان قلمداد می‌کند، از بین خواهد رفت. و راه حل این مشکل این است که ما به همان شیوه‌ای رفتار کنیم که اصحاب پیامبر ﷺ

(۱) - قسمتی از حدیث شماره (۹۴۶) به روایت ابن عمر بخاری - الفتح (۲ / ۵۰۶) کتاب الخوف، باب (۵) و نیز شماره (۴۱۱۹) این حدیث را روایت کرده الفتح (۷ / ۴۷۱، ۴۷۰) کتاب المغازی باب (۳۰) و مسلم شماره (۶۹ / ۱۷۷۰).

رفتار نمودند، و بدانیم که این اختلاف ناشی از اجتهاد در مواردی که اجتهاد گنجایش دارد می‌باشد، و بدانیم که چنین اختلافی تاثیر منفی نخواهد داشت، بلکه در حقیقت این اختلاف اتحاد است، اما چگونه؟! به طور مثال من در مسئله‌ای با تو اختلاف نظر دارم، چون مقتضای دلیل پیش من برخلاف آنچه تو می‌گویی هست، و تو با من در مسئله‌ای اختلاف نظر داری، چون مقتضای دلیل از دیدگاه تو برخلاف نظر من است، پس در واقع ما با یکدیگر اختلاف نداریم، چون هریک از ما بر مبنای اقتضای دلیل نظری را انتخاب نموده است، پس دلیل را همه مد نظر قرار داده‌ایم، و هیچیک از ما بدون در نظر گرفتن دلیل رای انتخاب نکرده است، پس من باید تو را ستایش کنم، چون تو جرأت مخالفت با من نموده‌ای، و ما برادر و دوست یکدیگر هستیم، و از آنجا که مخالفت تو با من بر مقتضای دلیل بوده است، پس نباید من نسبت به تو کدورتی داشته باشم، و همچنین تو نباید نسبت به من در دل خود احساس بدی داشته باشی، و من باید تو را ستایش کنم، و همچنین تو مرا.

و اگر هریک از ما دیگری را مجبور کند که رأی او را بپذیرد، او همچنین احساس می‌کند که باید شما هم رأی مرا بپذیرید، چون هیچیک از دیگری بالاتر نیست. بنابراین، من می‌گویم که ما باید اختلافی را که منشأ اجتهاد است، آن را اختلاف قرار ندهیم، بلکه آن را وحدت قرار دهیم تا وحدت کلمه داشته باشیم و خوبی را دریابیم.

اما اگر کسی بگوید: این راه حل نسبت به عموم مردم راه حل آسانی نیست، پس راه حل چیست؟

دیگر راه حل این است که سران و برجستگان از هر گروهی برای بحث و پژوهش در مسایل اختلافی جمع شوند، تا متحد و یکپارچه باشیم.

در یکی از سال‌ها مسئله‌ای در موسم حج در منی به دست من و بعضی از برادران حل شد که شاید برایتان عجیب باشد، واقعه از این قرار بود که دو گروه آورده شد که هریک سه یا چهار نفر بودند، و هریکی از دو گروه، دیگری را به کفر متهم می‌کرد، و همدیگر را لعنت می‌کردند، و همه حجاج بودند، علت اختلاف این بود که یک گروه به دیگری می‌گفت:

این‌ها وقتی نماز می‌خوانند دست راست بر دست چپ بالای سینه می‌بندند، و این انکار سنت است، زیرا سنت رها کردن دست‌ها بر روی ران‌ها است.

و گروه دوم می‌گفت: در نماز دست‌ها را نبستن و باز نگذاشتن کفر است، و لعنت بر چنین افرادی جایز است، اختلاف آن‌ها شدید بود، اما به فضل خدا و پس از آن تلاش برادران و بیان اهمیت وحدت امت اسلامی هر دو گروه در حالی رفتند که از یکدیگر خوشنود بودند، ببینید که شیطان در این مسئله که آن‌ها اختلاف کردند، چگونه این‌ها را بازیچه قرار داده است تا جایی که به خاطر این مسئله یکدیگر را تکفیر کرده بودند، در صورتی که این مسئله یک سنت است و نه از ارکان اسلام و نه از فرایض و نه از واجبات است، آخر این امر در این مورد این است که بعضی از علماء معتقدند گذاردن دست راست روی دست چپ و بستن آن بر بالای سینه سنت است، و گروهی از اهل علم می‌گویند: سنت این است که دست‌ها باز باشند، با وجود این که مطلب درست و صحیح در این مورد این است که سنت گذاشتن دست راست بر ساعد دست چپ می‌باشد، آنطور که سهل بن سعد رضی الله عنه در بخاری روایت کرده است: «مردم امر می‌شدند که در نماز دست راست را بر ساعد دست چپ بگذارند»^(۱).

امید دارم خداوند به برادرانی که دارای روش و راه‌های مختلفی در دعوت اسلامی هستند، نعمت وحدت و محبت و صلاح قلب‌ها را رعایت کند، زیرا هرگاه نیت قلبی خوب باشد، علاج کار آسان خواهد بود، اما اگر نیت درست نباشد، و هر کسی برایش نظر خودش مهم باشد و به نظر دیگران اهمیت ندهد و خود رای و خودپسند باشد، بدیهی است که موفقیت در این صورت بعید خواهد بود.

ملاحظه: باید دانست که اگر اختلاف در مسائل عقیدتی باشد، واجب است که اشتباهات عقیدتی را تصحیح کرد، و هر نظری در عقیده که برخلاف مذهب سلف و پیشینان باشد، نپذیرفتن و انکار آن واجب است، و باید مردم را از فردی که در عقیده با مذهب سلف مخالفت می‌ورزد بر حذر داشت.

(۱) - بخاری شماره حدیث (۷۴۰) الفتح (۲ / ۲۶۲) کتاب الأذان باب (۸۷).

چرا جوانان دچار تفرق و اختلاف می‌شوند

{۳۴} آیا تفرقه و اختلاف که میان جوانان به وجود می‌آید، به عدم توجه جوانان به علماء و عدم ارتباط مستمر بین دانشمند و دانشجو برمی‌گردد، و نیز آیا می‌توان دلیل این اختلاف را کمبود علمایی دانست که خود را برای رسیدگی و آموزش طلاب وقف نمایند؟

* شکی نیست که عدم توجه جوانان به علمایی که به علم و دین‌شان می‌توان اعتماد کرد، باعث انحراف و دوری از روش سلف خواهد بود، وقتی می‌گوییم: علمایی که در علم و دین مورد اعتماد باشند، به خاطر این است که هر عالمی در علم و دینش مورد اعتماد نیست، بلکه عالمی که در علم و دینش مورد اعتماد اسلت، طلاب و جوانان باید اطراف او جمع شوند.

و نمی‌گوییم که: هر چه آن عالم گفت بپذیرند، بلکه عالم گاهی اشتباه می‌کند و گاهی درست می‌گوید، اما اگر انسان دارای علم و الگو و پیشوایی باشد، و دیدگاه و استدلال‌های او را بدانند، و بفهمند که او چگونه احکام را از دلایل می‌گیرد، چنین چیزی برای جوانان بهتر و مناسب‌تر است، اما این که پرسش‌کننده کمبود علماء را نیز مطرح کرد درست است، شکی نیست که علماء کم هستند، اما اکنون به سپاس خداوند علماء در ریاض و قصیم و حجاز زیاداند، ما می‌شنویم که آنجا افراد زیادی جوانان را تعلیم می‌دهند، اما مهم‌ترین چیز به نظر من این است که بر جوان لازم است که صبر کند و بر آنچه هست مواظبت نماید، و باید ضمن جمع شدن در اطراف علمایی که در علم و امانت مورد اعتمادند در کارها نیز شتاب نورد.

طلاب نباید یکدیگر را عیب‌جویی نمایند

{۳۵} آیا برای طلاب جایز است که یکدیگر را عیب‌جویی نمایند، و متنفر کردن مردم و برحذر داشتن مردم از یکدیگر را عادت خود قرار دهند؟

* شکی نیست که عیب‌جویی علماء از یکدیگر کار حرامی است، وقتی که برای انسان جایز نباشد که پشت سر برادر مؤمن خود هر چند که عالم نباشد او را عیب‌جویی و غیبت نماید، پس چگونه جایز است که برادران عالم مؤمنش را غیبت نمایند؟!

بر انسان مؤمن واجب است تا زبانش را از غیبت و عیبجویی برادران مؤمن خود نگاه دارد، و خداوند متعال فرموده است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ [الحجرات: 12]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید که برخی از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی و پرده‌داری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید، آیا هیچیک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد، به یقین همه شما از مرده خواری بدتان می‌آید و از خدا پروا کنید».

کسی که به مصیبت غیبت کردن علماء مبتلاست، باید بداند که هرگاه او عالمی را عیب‌جویی کند، ممکن است او باعث شود که مردم حرف حق عالم را رد کنند، و نیز کسی که عالم را عیب‌جویی می‌کند، بداند که او تنها شخصیت آن عالم را بی‌ارزش نکرده، بلکه کار او بی‌ارزش نمودن ارث محمد ﷺ است، چون علماء وارث پیامبران هستند، و هرگاه علماء مورد عیب‌جویی قرار گیرند، و به آن‌ها توهین شود، مردم به علم علماء اعتماد نخواهند کرد، در صورتی که آن‌ها دانش و علم خود را از پیامبر ﷺ به ارث برده‌اند، و مردم به هیچ دستوری از دستورهای شریعت که توسط این عالم که مورد عیب‌جویی قرار گرفته اعتماد نخواهند کرد، من نمی‌گویم که: علماء معصوم‌اند، بلکه هر انسانی در معرض اشتباه است، اما هرگاه شما عالمی را دیدید که از او کاری سرزد که به نظر شما اشتباه است، بلافاصله با او ارتباط برقرار نمایید و با او صحبت کنید، اگر مشخص شود که حق با او است، باید او را رد کرده و اشتباه او را بیان کنید، زیرا اقرار و سکوت در برابر اشتباه درست نیست، اما نباید او را طعنه‌بزنید، چون او به هر حال مردی عالم و شناخته شده است، و اگر ممکن است اینطور بگویید: بعضی مردم چنین می‌گویند، و این قول ضعیف است، سپس علت ضعف را بیان دارید، و گفته صحیح را ذکر کنید، و این شیوه بهترین راه است.

اگر ما بخواهیم علمای معروف را به خاطر اشتباهی در مسایل دینی طعنه‌بزنیم، علمای بزرگی را مورد طعنه قرار داده و بی‌ارزش نموده‌ایم، اما وظیفه ما چیزی است که من ذکر کردم

که اگر از عالمی اشتباه را دیدی با او مناقشه کن، اگر مشخص شود که تو به راه صحیح هستی، عالم از نظر تو پیروی خواهد کرد، و یا این که مشخص نشود، و مسئله اختلافی از اموری باشد که گنجایش اختلاف در آن وجود دارد، در این صورت باید از او باز بیایی، و او هر چه می‌گوید، بگوید، و تو نیز هر نظری که داری داشته باش. و اختلاف تنها در این زمان بوجود نیامده است، بلکه اختلاف از عهد صحابه تا به امروز بوده است، اما اگر اشتباه عالم مشخص شود و او فقط برای به کرسی نشاندن سخن خود اصرار ورزید، تو باید مردم را از اشتباه برحذر داری، اما نه براساس طعنه‌زدن به آن فرد و گرفتن انتقام از او، چون ممکن است او در مورد دیگر غیر از موردی که تو با او مجادله می‌کنی، حرف حقی بگوید. من همه برادرانم را سفارش می‌کنم تا از این بلا و بیماری خودشان را دور نگاه دارند، و از خداوند طلبکارم که مرا و آن‌ها را از هر چیزی که شخصیت ما را معیوب و برای دین و دنیای ما مضر است نجات دهد.

از خداوند می‌خواهم که علماء را در مشکلاتی که از طرف بی‌خردان با آن مواجه هستند، یاری فرماید

{۳۶} بزرگ کردن اشتباه علماء، عادات بسیاری از جوانان است، جوانان را در این زمینه چگونه راهنمایی می‌کنید؟

* از خداوند می‌خواهم که علماء را در مشکلاتی که از طرف افراد نادان با آن مواجه هستند، یاری کند، زیرا آزارهای زیادی به علماء می‌رسد، گاهی می‌شنویم که چیزی را به یکی از علمای برجسته نسبت می‌دهند، اما وقتی تحقیق می‌کنیم، می‌بینیم که مسئله برخلاف آن است، بسا گفته می‌شود فلانی اینطور گفت، اما وقتی ما امر را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم برعکس است، و این جنایت بزرگی است، وقتی پیامبر ﷺ فرموده است: «دروغ بستن به من چون دروغ نسبت دادن یکی از شما بر دیگری نیست» یا سخنی به این معنا فرموده است. پس دروغ نسبت دادن به علماء در آنچه متعلق به شریعت خداوندی است، مانند دروغ نسبت دادن به یکی از مردم نیست، چون این دروغ شامل حکم شرعی می‌باشد که به این عالم مورد اعتماد نسبت داده می‌شود. بنابراین، هر چند اعتماد مردم به عالم بیشتر باشد، دروغ نسبت دادن به او در

این امور بیشتر و نیز خطرناکتر خواهد بود، زیرا اگر فردی عامی به ناحق بگوید: فلان فرد چنین گفت، سخن او را کسی استقبال نخواهد کرد، اما اگر بگوید: فلان فرد که مورد اعتماد است، چنین گفته است، مردم خواهند پذیرفت. بنابراین، بعضی از مردم دارای فکری هستند که به نظر آن‌ها حق است، و کوشش می‌کنند که مردم نیز دارای همین فکر باشند، اما راهی جز این که این اندیشه و فکر را به یکی از علمای مورد اعتماد به دروغ نسبت دهند، نمی‌بینند و می‌گویند: این گفته فلانی است. در حقیقت چنین کاری بسیار خطرناک است و تنها طعنه‌زدن و بی‌ارزش کردن شخصیت آن عالم نیست، بلکه این مسئله به حکمی از احکام الهی متعلق است. مسئله دوم، بزرگ جلوه دادن اشتباهات است، این کار نیز اشتباه و دشمنی است، زیرا عالم انسانی است اشتباه می‌کند، و بدون شک هم به حق می‌رسد، اما وقتی عالم اشتباه کرد، بر ما لازم است تا با او تماس گرفته و از او بپرسیم که آیا تو چنین گفته‌ای؟ اگر گفت: بله چنین سخنی را گفته‌ام و به نظر ما سخن او اشتباه بود، به او می‌گوییم: آیا دلیلی داری؟ و وقتی با او وارد مناقشه شویم، حق روشن و مشخص می‌شود و هر عالم با انصافی که از خدا می‌ترسد بناچار باید به حق برگردد، و باید باز پس گرفتن سخن خود را اعلام کند، اما بزرگ جلوه دادن اشتباه و ذکر کردن آن به فجیع‌ترین و زشت‌ترین صورت بدون تردید چنین کاری تجاوز بر برادر مسلمانان می‌باشد، و حتی تجاوز به شریعت شمرده می‌شود، چون اگر مردم به کسی اعتماد دارند و تو اعتماد آن‌ها را به او سلب می‌کنی، مردم پیش چه کسی می‌روند، آیا مردم حیران و بدون پیشوایی که آن‌ها را در شریعت الهی رهبری کند می‌مانند یا به جاهلی، روی می‌آورند که آن‌ها را ناآگاهانه و بدون قصد از راه خدا منحرف می‌کند و یا به سوی عالم بدی می‌روند که قصد آن‌ها را از راه خدا باز می‌دارد.

دعوتگر باید در جایی که بیشتر مصلحت است دعوت بدهد

{۳۷} وظیفه دعوتگر در برابر مؤسسات اطلاع رسانی با وجود تأثیر آشکار آن بر جوامع

چیست؟

* به نظر من اگر از انسانی خواسته شود که در جایی دعوت بدهد که مصلحت دعوت کردن در آن زیادتر و فراگیرتر باشد، درست نیست که آن خواسته را برآورده نکند، بلکه لازم است که برای دعوت دادن در آن مکان پیش برود.

و این را از نعمت‌های الهی بدانند، زیرا اگر وسایل و امکانات در راه خیر استفاده نشود، شر و زشتی آن را فرا خواهد گرفت، پس به نظر من همکاری برای کار خوب و نصیحت و خیرخواهی ایجاب می‌کند که انسان قدم به جلو بگذارد، و اگر از او طلب مشارکت در این مؤسسات به عمل آمد، بپذیرد و این ندا را لیک بگوید.

گاهی از باب استعمال حکمت است

{۳۸} نظر شما در مورد دعوت‌گری که منکر را می‌بیند و به قصد این که بعدها آن را اصلاح کند سکوت اختیار نماید، چیست؟

* گاهی حکمت در دعوت دادن به راه خدا ایجاب می‌کند که برای انکار و رد منکر تاخیر می‌کنیم، بعضی وقت‌ها مناسب نیست که انجام‌دهنده منکر را در عین این وقت رد کنیم، بلکه رد کردن و دعوت دادن او را به حق، به خاطر می‌سپاریم که در وقت مناسب‌تری او را دعوت دهیم. و در حقیقت این راه راه درستی است، و این دین همانطور که می‌دانیم ابتدا احکام آن رفته رفته و به تدریج نازل می‌شد، به طوری که ابتدا (به خاطر مصلحت) به اموری اقرار می‌کرد که مردم آن را انجام می‌دادند و در نهایت حرام شد به عنوان مثال خداوند در ابتدا برای بندگانش بیان کرد که در شراب گناه بزرگی است، و فوایدی هم دارد و گناهِش از فائده‌اش بیشتر است، و مردم همچنین باقی ماندند، تا این که آخرین آیه در مورد شراب نوشیدن آن را قطعاً تحریم نمود.

پس اگر مصلحت باشد که انسان آن فرد را در آن وقت و یا در آنجا دعوت ندهد و دعوتش را برای زمان یا مکانی دیگر تاخیر دهد، چون به نظر او شایسته‌تر و مفیدتر خواهد بود، اشکالی ندارد.

اما اگر بیم آن بود که بعد از آن وقت امر دعوت محقق نشود، و یا فراموش کرده شود، و مصلحت از بین برود، پس باید به بیان حق و دعوت دادن به راه خدا بشتابد، و این در صورتی است که شخص معینی مورد نظر باشد، اما اگر می‌خواست عموم را دعوت دهد، به طور مثال در مجلسی عمومی افرادی را مشاهده کند که در این مجلس برای انجام کاری حاضر شده‌اند که باید آن‌ها را به ممنوعیت آن عمل آگاه کرد و از انجام آن کار بازداشت، لازم است که آن‌ها را تذکر دهد و اشکالی ندارد، چون در این صورت او فرصت را از دست نمی‌دهد، اما اگر دعوت و تذکر را تاخیر دهد ممکن نیست، همه این افراد را که در مجلس حاضر شده‌اند بیابد.

عبادت شب با توجه به حالت مردم فرق می‌کند

{۳۹} اهمیت شب خیزی و عبادت در زندگی دعوت‌نگر مسلمان بر شما پوشیده نیست، از جناب عالی تقاضا می‌شود ضمن تشویق به قیام شب فواید آن را بیان دارید؟

* در حقیقت تشویق و ترغیب به شب زنده‌داری جایش کتاب‌های ترغیب و ترهیب است، و اگر در مورد عبادت شب تنها این آیه وارد می‌شد، برای تشویق دادن مسلمان به شب‌زنده‌داری و عبادت شبانه کافی بود، خداوند متعال فرموده است: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۱۶﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۷﴾ أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ﴿۱۸﴾ أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿۱۹﴾﴾ [السجدة: ۱۶-۱۹]. یعنی: «پهلوهایشان از بسترها بدور می‌شود، (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند) و پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند، و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم می‌بخشند، هیچکس نمی‌داند در برابر کارهایی که انجام می‌دهند چه چیزهایی شادی آفرین و مسرت بخشی برای ایشان پنهان شده است. آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است. [هرگز] برابر نمی‌شوند. اما کسانی که

ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان «جَنَاتِ الْمَأْوَى» دارند. به عنوان پیشکشی است به جبران آنچه می‌کردند»

عبادت شبانه با توجه به حالات مختلف مردم فرق می‌کند، مثلاً برای بعضی مردم قیام شب بهتر است، و برای بعضی انجام‌دادن عبادت شبانه بهتر است. اگر انسان در اول شب به حفظ و آموختن و یاددادن علم دینی مشغول می‌شود او در آخر شب بخوابد، و پیامبر ﷺ بعضی از یارانش را به این شیوه راهنمایی نمود، مانند ابوهریره که پیامبر ﷺ او را سفارش نمود که قبل از خوابیدن نماز وتر بخواند^(۱).

اما اگر انسان برعکس این بود، چنین فردی زود می‌خوابد، و شب برای عبادت بیدار خواهد شد، و در نماز شب اگر طولانی کردن قرائت با تدبر و تأمل و هنگام خواندن آیه رحمت توقف کردن و خواستن رحمت الهی و هنگام آیه عذاب پناه‌خواستن از عذاب الهی برای او بیشتر باعث فروتنی و خشوع در نماز است، قرائت را طولانی کند، و اگر طولانی نمودن رکوع و سجده بیشتر برای او باعث فروتنی در نماز می‌شود، رکوع و سجده را طولانی کند و قرائت را مختصر نماید. و اگر هر دو حالت برای او یکسان بود، بهتر این است که رکوع و سجده او نزدیک به هم و مناسب با قیام او باشد تا نمازش به صورت متناسب انجام شود، پس اگر قرائت را طولانی می‌کند، رکوع و سجده‌اش هم طولانی باشد، و اگر قرائت را کوتاه می‌کند، رکوع و سجده را کوتاه نماید. و باید آخرین نمازش نماز وتر باشد.

حکم گوش‌دادن به سرودهای اسلامی

{۴۰} آیا برای دعوتگر گوش‌دادن به سرودهای اسلامی جایز است؟

* من در قدیم سرودهای اسلامی را شنیده‌ام، و در آن چیزی که باید از آن پرهیز شود نبود، و اخیراً هم به سرودهای اسلامی گوش داده‌ام، اما دیدم که اکنون سرودها با آواز ترانه و

(۱) - بخاری به شماره (۱۱۷۸) الفتح (۳ / ۶۸)، کتاب التهجید باب (۳۳).

نوازندگی به صورت ترانه‌هایی که همراه با موسیقی است، خوانده می‌شوند و سرودهایی که به این کیفیت ارائه می‌شوند به نظر من نباید به آن گوش داد.

اما اگر سالم ارائه شوند و به صورت نوازندگی و ترانه‌گونه نباشند، گوش دادن به آن به شرطی که انسان آن را عادت همیشگی قرار ندهد جایز است.

و شرط دیگری برای جایز بودن آن این است که نباید طوری باشد که بجز سرود با چیزی دیگر قلبش روشن نمی‌شود، و پند نمی‌پذیرد، زیرا اگر گوش دادن به سرود را عادت همیشگی خود قرار دهد، چیزهای مهمتری را ترک خواهد گفت. و این که ما گفتیم نباید حالتی داشته باشد که تنها از سرود بهره‌مند شود، و پند بپذیرد و از دیگر چیزی پند نپذیرد است، به خاطر این است که در این صورت او از بزرگ‌ترین موعظه که قرآن و سنت پیامبر ﷺ است روی می‌تابد. بنابراین، اگر گاهی در بیابان در حال رانندگی قرار داشت و یا می‌خواست با گوش دادن به آن بهتر راه برود اشکالی ندارد.

برای دعوتگر جایز نیست که برنامه‌هایی را که همراه موسیقی است و یا زنان بی‌حجاب را به نمایش می‌گذارد، تماشا کند

{۴۱} آیا برای دعوتگر جایز است که برنامه‌هایی را که همراه با موسیقی پخش می‌شود و یا زنان بی‌حجاب را به نمایش می‌گذارد، تماشا کند؟

* بر دعوتگر لازم است وقتی چنین چیزی را دید انکارش کرده و آن جا نشیند و آن برنامه را تماشا نکند، زیرا موسیقی گرچه متأسفانه در زمان ما زیاد شده حرام است، و دلیل حرام بودن آن حدیثی است که در بخاری به روایت ابومالک اشعری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَيَكُونَنَّ أَقْوَامٌ مِنْ أُمَّتِي يَسْتَجِلُّونَ الْحِرَّ وَالْحَرِيرَ وَالْحُمْرَ وَالْمَعَارِفَ»^(۱) یعنی: «در میان امت من اقوامی به وجود خواهد آمد که زنا و پوشیدن لباس ابریشمی و شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند»، و علماء گفته‌اند: که کلمه معارف که در حدیث آمده یعنی همه چیزهایی که

(۱) - بخاری به شماره (۲۵۵۹۰ - الفتح ۱۰ / ۵۳، کتاب الأشربة، باب ۶).

با آن آوازه‌خوانی می‌شود و فقط طبل‌زدن را در ایام عروسی و یا به خاطر آمدن فرد غایب استثناء کرده‌اند، اما دیگر آلات لهو و سرگرمی حرام است و جایز نیست، اما مشاهده زنان در خلال برنامه‌ها و فیلم‌هایی اگر شهوت‌انگیز باشد یا با نگاه کردن به آن لذت برده شود، شکی نیست که حرام است، و اگر به این صورت نباشد، من در این حال از حکم آن توقف می‌کنم، اما بعضی از برادران آن را به هر حال حرام می‌دانند.

تضادی میان این دو حدیث وجود ندارد

{۴۲} وجه تعارض این دو حدیث چیست، یکی این که پیامبر ﷺ به عایشه گفت: «خداوند مهربان است، و نرم‌رفتاری را دوست دارد، و در برابر رفتار نرم چیزهایی را می‌بخشد که در برابر خشونت و دیگر کارها نمی‌بخشد» و این که پیامبر ﷺ فرموده است: «هر کسی از شما منکری را دید آن را با دستش تغییر بدهد، اگر نتوانست با زبانش.....»؟

* تضادی میان این دو حدیث وجود ندارد، چون گفته پیامبر ﷺ که فرموده: آن را با دست تغییر بدهد، معنایش این است که اگر نتوانست منکر را با چیزی دیگر تغییر دهد، آن را با دست تغییر دهد، سپس اگر ممکن باشد که منکر را به وسیله انجام دهنده آن تغییر دهد، از همان راه استفاده کند، اینگونه که به طور مثال فردی در دستش وسیله لهوی باشد که با آن خودش را سرگرم می‌کند، و دعوتگر به او می‌گوید: این چیز حرام است، و باید آن را بشکنی، سپس اگر فرد دعوت داده شده خودش آن را بشکند، بهتر است، زیرا ممکن است به علت قانع شدن به نادرستی کار و یا از ترس الهی آن را بشکند، مهم این است که اگر خودش مستقیم اقدام به شکستن آن نماید، بهتر از این است که تو جلو بروی و آن را بشکنی و اگر ممکن نباشد، می‌توانی خودت آن را بشکنی و اگر توانایی شکستن آن را نداری، پس با زبانت برای تغییر منکر اقدام کن و اگر با زبان هم نتوانستی در قلب خود آن را انکار کرده و زشت بدان.

بنابراین، بر طلاب لازم است که هرگاه کسی سخن باطلی گفت، یا نوشت، باید قبل از این که او را رد کنند، یا پاسخ دهند با نویسنده یا گوینده ارتباط برقرار نمایند، شاید نویسنده یا گوینده از سخنش برگردد، و بر او لازم است هرگاه دانست که او بر اشتباه بود، اشتباه خود را

برای مردم بیان دارد، قبل از این که کسی برای پاسخ گفتن به او با نوشتاری یا سخنی اقدام نماید، زیرا کتاب نوشتن علیه یکدیگر باعث ضعیف شدن اهل علم خواهد بود، چون هرگاه مردم بینند که طلاب و علماء در رد یکدیگر مطالبی می‌نگارند، جبهه علماء پیش آن‌ها ضعیف می‌شود، خواه این کار از طرف منتقد و ردکننده باشد، یا از طرف کسی که رد شده باشد، در ضمن این که این کار اذهان مردم را مشوش می‌نماید، زیرا مردم نمی‌دانند که حق با چه کسی است، اما اگر انسان پیش این گوینده که به نظر او مرتکب اشتباه است، و دلیل اشتباه او را بیان کند و با او مناقشه نماید، زیرا ممکن است فرد مخالف دارای دلایل محکم‌تری باشد و در موضوع با یکدیگر مناقشه کنند، به گمان من کسی که می‌خواهد شریعت الهی حاکم شود به حق باز خواهد گشت، یا حد اقل می‌گوید: من به این دلیل چنین می‌گویم، اگر تو دلیل بهتری می‌دانی، اشکالی ندارد که آن را بیان کنی، بلکه باید آن را بیان کنی، اگر به نظر تو حق برخلاف آنچه که من می‌گویم هست.

با وجود این به نظر من راه سالم این است که نباید اشتباه دیگران را برای مردم مطرح کرد، و سپس آن‌ها را مورد انتقاد قرار داد، و رد نمود، بلکه فقط خودش حق را بیان دارد، بدون این که به او اشاره نماید، و اینطور بگوید: اگر فردی چنین بگوید، یا سخنش چنین است، تا مردم حق را بدانند و دشمنی و کینه‌ورزی در میان مردم بوجود نیاید، مگر این که فرد مخالف اهل بدعت باشد، در این صورت واجب است که اشتباه او بیان شود و شخص او نام برده شود، تا مردم فریب او را نخورند، اما مسایل اجتهادی که شریعت گنجایش آن را دارد، و آن را گسترده نهاده است، بهتر این است که در آن شیوه حکمت و جمع قلوب را تا حد امکان به کار برد.

تو باید امر به معروف و نهی از منکر کنی

{۴۳} من نماز می‌خوانم، و قرآن تلاوت می‌کنم، و کارهای خوب انجام می‌دهم، اما امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنم، مرا چه توصیه‌ای می‌کنید؟

* نصیحت و سفارش من به این شخص که نماز می‌خواند، و قرآن تلاوت می‌کند و کار خیر انجام می‌دهد، این است که به اندازه توان خود مردم را به کار خوب امر کند و از کار

زشت بازدارد، زیرا خداوند پیامبر ﷺ را به این کار دستور داده است، و فرموده: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [۱۰۵-۱۰۴]. یعنی: «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارانند، و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند، و اختلاف ورزیدند، پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید».

امیدوارم برادران در مورد گفته خداوند که «مانند کسانی نباشید که متفرق شدند» بعد از: «باید از شما گروهی باشد که مردم را به سوی خیر فرا می‌خوانند» فکر کنند، تا بدانید که امر به معروف و نهی از منکر باعث تفرقه می‌شود، و امر به معروف و نهی از منکر لازمی است... چون کسی که منکر را انجام می‌دهد شیوه و راهی دیگر را انتخاب می‌کند، و کسی که منکر و کار زشت را انجام نمی‌دهد شیوه‌ای دیگر دارد، و همچنین کسی که معروف را ترک گفته راهش از فردی که کار خوب را انجام می‌دهد، جدا است و به این صورت مردم دچار تفرقه و پراکندگی می‌شوند.

پس به این برادر می‌گوییم که: به اندازه توان خود به کار خوب امر کن، و از کار بد مردم را بازدار، و بدان که امر به معروف و نهی از منکر از مهم‌ترین واجبات دین خدا است، تا جایی که خداوند فقط ما را به همین خاطر بر دیگر امت‌ها برتری داده است، و فرموده: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. یعنی: «شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید».

و در مورد بنی اسرائیل فرموده: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ [المائدة: ۷۸-۷۹]. یعنی: «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و

عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند، این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و از حد می‌گذشتند، آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند، و همدیگر را از زشت کاری‌ها نهی نمی‌کردند، و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند».

دعوتگر باید الگو باشد

{۴۴} حکم دعوتگری که مردم را به انجام کاری دعوت می‌دهد، اما خودش آن کار را انجام نمی‌دهد چیست؟

* دعوتگر باید الگویی شایسته برای افرادی باشد که آن‌ها را دعوت می‌دهد، پس هرگاه مردم را به انجام کار خوب امر نمود، باید اولین کسی باشد که آن کار خوب را انجام می‌دهد، و هرگاه مردم را از کار بد بازداشت، باید خودش اولین فردی باشد که آن کار زشت و بد را ترک نموده است.

اما گاهی انسان به کار خیری دعوت می‌دهد، و خودش آن را انجام نمی‌دهد، براساس این که به کار خیرتر از آن می‌پردازد، و اگر خودش به کار بهتری مشغول باشد، نباید گفتار و کردارش متضاد باشد، و مانند افرادی باشد که خداوند در مورد آن‌ها فرموده است:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۴۴﴾﴾ [البقرة: ۴۴]. یعنی: «آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید، و خود را فراموش می‌کنید، در حالی که شما کتاب می‌خوانید آیا نمی‌فهمید».

و یا این که مانند فردی باشد که «در آتش جهنم انداخته می‌شود و روده‌هایش از شکمش خارج است، و همچون خری که در آسیاب بسته باشد، آن را می‌چرخاند، اهل جهنم بر او گرد آمده و می‌گویند: ای فلانی! چرا به چنین وضعی گرفتار شده‌ای، آیا تو به کارهای خوب ما را

امر نمی‌نمودی، و از کارهای بد ما را منع نمی‌کردی؟ می‌گویی: من به کار بد بازمی‌داشتم، و خود کار بد را انجام می‌دادم»^(۱) از خداوند متعال طلب سلامتی می‌کنم. انسان باید در این زمینه احتیاط کند، من نمی‌گوییم که: اگر خودت کار خوبی انجام ندادی، به دیگران هم نگویی که آن کار خوب را انجام دهند. بلکه می‌گوییم: تو اگر کار خوب را انجام ندهی، خودت را از خوبی محروم کرده‌ای، اما دیگران را از کار خوب محروم نکن، و دیگران در صورتی محروم نخواهند شد که تو امر به معروف کنی.

مؤمن باید مخلص باشد

{۴۵} مردی اعمال نیکو و صالح انجام می‌دهد، و از ترس ریا تلاش می‌کند، تا کارهایشان را از مردم پوشیده نگاه دارد، اما وقتی مردم به کارش پی ببرند، بدون قصد او، احساس شادی و خوشحالی کند، آیا این ریا شمرده می‌شود؟
و آیا ترک عمل صالح جلو مردم ریا است؟

* باید مؤمن کارهایش را فقط خالص برای رضای خدا انجام دهد، و نباید به وسوسه‌هایی که به قلبش خطور می‌کند در این که او ریاکار است تسلیم شود، زیرا اگر تسلیم وسوسه‌ها شود، بسیاری از کارهای نیک را انجام نخواهد داد، و مؤمن مخلص کسی است که گاهی عمل نیکش را اظهار می‌کند، و گاهی آن را پوشیده انجام می‌دهد، هرچه مصلحت باشد، همانطور می‌کند. بنابراین، خداوند کسانی را که مال‌های خود را در پنهانی و آشکار انفاق می‌کنند ستایش نموده است، و فرموده است: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلاَنِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۴]. یعنی: «کسانی که دارائی خود را در شب و روز (و در همه احوال و اوضاع) و به گونه پنهان و آشکار

(۱) - بخاری به روایت اسامه بن زید رضی الله عنه به شماره (۳۲۶۷) الفتح (۶ / ۳۸۱) کتاب بدء الخلق، باب (۱۰) و مسلم به شماره (۵۱ - ۲۹۸۹) کتاب الزهد و الرقائق، باب (۷).

می‌بخشند، مزدشان نزد پروردگارشان محفوظ است، و نه ترسی بر آنان است و نه ایشان اندوهگین خواهند شد.»

بنابراین، گاهی خیر و خوبی کاری در پوشیده کاری است، و گاهی خیر و خوبی در آشکارا کردن است. و تو ای برادر مسلمان! نگاه کن کدامیک بهتر است، آن را انجام بده و از ریا باز بیا، و از آن دوری کن و هرگز خودت را به این عادت نده که کاری را به خاطر این انجام دهی که مردم ببینند و یا این که کاری را به خاطر این که مردم بدانند انجام دهی، و اما خوشحالی که برای تو بعد از انجام کار پیش آمده و تو کار را برای رضای الهی انجام داده‌ای برایت مضر نیست، بلکه این مژده‌ای برای مؤمنان است که خداوند در مورد آنان فرموده است:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۶۲﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۶۳﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [یونس: 62 - 64]. یعنی: «هان، بی‌گمان دوستان خداوند ترسی بر آنان نیست، و غمگین نمی‌گردند، کسانی که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند، برای آنان در دنیا و آخرت بشارت است.»

پس میان فردی که کار نیک را به خاطر این انجام می‌دهد که مردم ببینند و او را ستایش کنند و میان شخصی که عملش را برای رضای خدا انجام می‌دهد، اما وقتی مردم از کار او اطلاع پیدا می‌کنند، خوشحال می‌شود و این خوشحال برای او ضرری ندارد.

اما اگر گاهی عمل صالح را از ترس ریا ترک کند، این نیز از وسوسه‌های شیطانی است که شیطان در قلب القا می‌کند، پس تو باید عبادت را انجام دهی، گرچه به دلت خطور نماید که تو برای ریا عبادت می‌کنی و اگر چنین احساس نمودی، بگو: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و از خدا کمک بخواه، و عبادت را انجام بده.

«در صورت مصلحت دیدار گناهکاران در خانه‌هایشان جایز است»

{۴۶} آیا برای دعوت‌گر جایز است که مردم را دعوت بدهد، در حالی که آن‌ها منکرات را انجام می‌دهند؟ و آیا دیدار کردن گناهکاران در خانه‌هایشان به قصد دعوت دادن آن‌ها به راه خدا جایز است؟

* دعوت همانگونه که خداوند دستور داده، باید با حکمت باشد، پس اگر انسان بداند که دعوتش در این محل یا در این وقت مناسب و نتیجه بخش است، پس دعوت بدهد، حتی اگر با آمدن به اماکن گناهکاران باشد، و مؤرخین ذکر کرده‌اند که پیامبر ﷺ در موسم حج پیش مردم در خانه‌هایشان می‌آمد و آن‌ها را دعوت می‌داد، و وقتی که آن‌ها در پیاده‌روها هستند یا در سرگرمی مشغول‌اند، در هر حال باید آن‌ها را دعوت داد، و اگر دعوت‌گر مصلحت می‌بیند، آن‌ها را در جمع و مجلس دعوت دهد، و نیز می‌تواند که آن‌ها را یکی یکی دعوت دهد و باید سعی نماید، سران و بزرگان‌شان را دعوت دهد، زیرا وقتی سران و بزرگان اصلاح شوند، اتباع و پیروان‌شان هم اصلاح خواهند شد، و اگر نمی‌تواند در دعوت عمومی بزرگان و سران را دعوت دهد سعی کند به خانه‌هایشان و یا جایی دیگر که مناسب است برود و آن‌ها را دعوت دهد.

مهم این است که انسان اگر به حکمتی که خداوند ما را به آن راهنمایی نموده و دستور داده است پایبند باشد به خیر و خوبی بزرگی دست پیدا نموده است: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [البقرة: ۲۶۹]. یعنی: «حکمت و فرزاندگی را به هر کس که بخواهد می‌دهد و به هر کس حکمت و فرزاندگی داده شود، بی‌گمان خیر فراوانی بدو داده است».

تو باید از این شغل بیرون بیایی

{۴۷} همکاران من در محل کار همیشه از مسایل جنسی و مجلات سیکسی حرف می‌زنند من اعتراض می‌کنم، اما فائده‌ای ندارد راه حل چیست؟

* وقتی این‌ها سخن ناجایز می‌گویند، و اصلاح شدن آنان با نصیحت کردن ممکن نیست؛ تو باید از این کار بیرون شوی، و به کاری دیگر مشغول شوی، زیرا نشستن با گناهکاران در صورت توانایی جدا شدن از آنان در حقیقت شرکت با آنان در گناه است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ﴾ [النساء: 140]. یعنی: «خداوند در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید، تا آنگاه که به سخن دیگری پردازند، بی‌گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود».

پس اگر آن‌ها از این کار دست برنداشتند، بر تو لازم است تا شغل دیگری جستجو نمایی تا در گناه‌شان شریک نشوی، و وقتی خداوند نیت تو را می‌داند که تو برای فرار از این چیز حرام تلاش می‌کنی مسئله را برایت آسان خواهد نمود، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ [الطلاق: 2-3]. یعنی: «هر کس که از خدا بترسید، و پرهیزکاری کند، خدا راه نجات را برای او فراهم می‌سازد و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند».

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ [الطلاق: 4].

یعنی: «هر کس که از خدا پرهیزکاری کند، خدا کار و بارش را ساده و آسان می‌سازد».

آیا اهل معاصی مؤمن‌اند یا کافر

{۴۸} آیا سلام کردن به افرادی که اهل معصیت هستند، درست است؟ و آیا قطع رابطه با

آن‌ها جایز است؟

* قبل از این که به این پرسش پاسخ دهم، می‌خواهم از شما سؤال بکنم؟

آیا افرادی که مرتکب معصیت می‌شوند، کافراند یا مؤمن؟

جواب این است: افرادی که مرتکب معصیت می‌شوند، چون به خدا ایمان دارند، مؤمن‌اند، و چون مرتکب گناهان کبیره می‌شوند، فاسق شمرده می‌شوند، پس مادامی که اینگونه‌اند از دایره ایمان خارج نیستند، و قطع رابطه از آن‌ها جایز نیست، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَحَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ»^(۱). یعنی: «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه روز از برادرش قهر کند، و وقتی که با یکدیگر برخورد می‌کنند، هریک از دیگری روی گردان می‌شود، و بهترین این دو همان است که ابتدا اسلام می‌کند».

پس اگر گذرتان بر فردی افتاد که گناه انجام می‌داد، و گناهِش گناهی بود که او را از دایره ایمان بیرون نمی‌کرد، او را سلام کنید و او را به سوی خدا دعوت کن و نصیحتش کن تا از گناه دست بکشد و با او با نرمی سخن بگو، شاید پند بپذیرد و یا ترس الهی او را فرا گیرد. بدان برادر تو فکر می‌کنی که باید از انجام‌دهنده گناه قطع رابطه کنی، اما به نظر من تو باید گناهی را که آن فرد انجام می‌دهد، ترک کنی و ترک گفتن و قطع رابطه با فردی که گناه را انجام می‌دهد درست نیست، مگر این که در ترک گفتن و قطع رابطه با او مصلحتی باشد، یعنی ترک رابطه باعث شود تا او گناه را ترک نماید، در این صورت چون قطع رابطه راه حل و موجب تربیت او می‌شود، اشکالی ندارد که با او قطع رابطه کنی.

خلاصه این که قهر کردن از مؤمن و ترک گفتن او جایز نیست، گرچه فاسق باشد، مگر این که در قطع رابطه با او فایده‌ای باشد و آن فایده همان دست کشیدن او از گناه می‌باشد، شاید کسی بگوید که: پیامبر ﷺ با کعب بن مالک و آن دو همراهش قطع رابطه نمود^(۲). در جواب باید گفت: پیامبر ﷺ با آن‌ها قطع رابطه کرد، چون در قطع رابطه با آن‌ها فائده بزرگی بود و

(۱) - بخاری به روایت ابویوب انصاری شماره حدیث (۶۰۷۷) الفتح (۱۰ / ۵۰۷) کتاب الادب باب (۶۲) و مسلم شماره (۲۵ - ۲۵۶۰) کتاب البر و الصله و الاداب باب (۸).

(۲) - داستان توبه کعب بن مالک و دوستانش را بخاری به شماره (۴۴۱۸) روایت نموده، الفتح (۷ / ۷۱۷) کتاب المغازی باب (۷۹) و مسلم شماره (۲۷۶۹ / ۵۳) کتاب التوبه باب (۹) روایت کرده است.

آن‌ها آنگونه که خداوند حالت‌شان را بیان داشته است، چنین شدند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾ [التوبة: ۱۱۸]. یعنی: «تا بدان جا که زمین با همه فراخی بر آنان تنگ شد، و دل‌شان به هم آمد

و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز برگشت به خداوند وجود ندارد».

پس آن‌ها از این ترک رابطه فایده بس بزرگی دست یافتند، اما ترک گفتن گناهکاری که ترک رابطه برای او فائده‌ای ندارد، بلکه او را بیشتر دچار طغیان می‌کند و باعث می‌شود تا از اهل خیر و نیکی دورتر شود، جایز نیست.

این بود خلاصه جواب سؤال.

وعظ گفتن در قبرستان شرعی نیست

{۴۹} امروزه در هنگام دفن میت در قبرستان وعظ گفته می‌شود، نظر شما در این مورد

چیست؟

* به نظر من وعظ گفتن در قبرستان مشروع نیست، و نباید سنت همیشگی قرار بگیرد، اما اگر انگیزه و سببی برای وعظ گفتن باشد، مشروع است، مثل این که در هنگام دفن کردن مرده، افرادی مشاهده شوند که مشغول خنده و بازی و شوخی هستند، در این صورت شکی نیست که وعظ گفتن خوب و درست است، زیرا سبب و انگیزه‌ای هست که ایجاب می‌کند تا موعظه بیان شود، اما این هنگام دفن کردن مرده فردی برای سخنرانی میان مردم برخیزد، چنین کاری در سنت و رهنمود پیامبر ﷺ اصلی ندارد. بنابراین، نباید این کار انجام گیرد.

بله درست است که پیامبر ﷺ از جنازه مردی انصاری فارغ شد، و هنوز قبر آماده نشده بود، پیامبر ﷺ نشست و یارانش اطراف او نشستند که گویا (از عظمت و هیبت) بالای سرشان پرند هایی قرار دارند. - یعنی آنقدر در حضور پیامبر ﷺ آرام گرفته بودند - و شاخه چوبی در

دست پیامبر بود، و آن را به زمین می زد و پیامبر ﷺ برای آن‌ها از حالت شخص هنگام مردن و بعد از مرگ سخن می گفت^(۱).

در اینجا مشخص است که پیامبر ﷺ به عنوان سخنرانی که برای مردم سخنرانی کند و آن‌ها را موعظه نماید نبوده است، بلکه او نشسته بود و یارانش هم اطراف او نشسته بودند و منتظر بودند تا قبر آماده شود، در این میان پیامبر ﷺ برایشان سخن گفت، مثل این که شما و همراهان‌تان نشسته و منتظر دفن شدن مرده باشید، و تو برای آن‌ها در مورد مرگ و حالات بعد از مرگ صحبت کنی، و سخنی خاصی که در میان هم نشینان گفته می شود، با سخنی که به عنوان سخنرانی ایراد می شود فرق می کند، و همچنین وقتی مرده دفن می شد، پیامبر ﷺ کنار قبرش می ایستاد و می فرمود: از خداوند برای برادران‌تان آمرزش بطلبید، و از خداوند بخواهید تا او را پابرجا و استوار نماید، زیرا او اکنون مورد سؤال قرار می گیرد^(۲). این نیز بیان مطلب خاصی است و سخنرانی نیست.

این یعنی تضاد و بی‌خردی و گمراهی در دین

{۵۰} آیا این دو آیه بر این دلالت دارند که فردی که مرتکب منکر شود، نباید مردم را از آن منکر نهی نماید، و آن دو آیه عبارتند از: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۱﴾﴾ [الصف: ۲]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا سخنی می‌گویید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید».

و ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [البقرة: ۴۴]. یعنی: «آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید، و خود را فراموش می‌کنید، در حالی که شما کتاب می‌خوانید آیا نمی‌فهمید؟»

(۱) - از حدیث براء بن عازب که احمد و ابوداود و غیره نیز روایت کرده‌اند.

(۲) - ابوداود به شماره (۳۲۲۱) کتاب الجنائز باب (۷۳) ارناؤوط در تحقیق شرح السنه امام بغوی (۵ / ۴۱۸) گفته است، سند این حدیث حسن است.

* این دو آیه بر این مطلب دلالت ندارند که مرتکب منکر نباید مردم را از ارتکاب آن منکر باز دارد، بلکه این دو آیه بر زشتی کار آنها دلالت می‌کند که آنها دیگران را از ارتکاب منکر باز می‌دارند، در حالی که خودشان آن را انجام می‌دهند، یا مردم را به کار نیک امر می‌کنند و خودشان کار نیک را انجام نمی‌دهند، این در حقیقت تضاد در کردار و گفتار است و بی‌خردی و گمراهی در دین است. چگونه از انجام دادن کاری مردم را باز می‌داری و خودت آن را انجام می‌دهی؟!!

و چگونه مردم را به انجام کاری امر می‌کنی و خودت آن را انجام نمی‌دهی؟! اگر تو در بازداشتن مردم از کار بد صداقت می‌داشتی، خودت اولین کسی بودی که از آن کار زشت دوری جستی، و همچنین اگر تو صادقانه مردم را به انجام کار نیک امر می‌کردی، اولین کسی بودی که کار نیک را انجام می‌دادی، اما این که مردم را به چیزی امر کنی و خودت انجام ندهی، این کار خلاف عقل و شرع است. بنابراین، خداوند بنی اسرائیل را به خاطر این کار سرزنش نموده و فرموده است: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ یعنی: آیا نمی‌فهمید.

تو باید به راه خدا دعوت دهی و ناامید نباشی

{۵۱} وقتی به دیدار اقوام خود می‌روم، آنها تلویزیون روشن می‌کنند و صدای آن را بلند می‌کنند و من بر کارشان اعتراض نموده و آنها را باز می‌دارم، اما آنها قبول نمی‌کنند، آیا من گناهکار محسوب می‌شوم؟ و دیگر نوباوگان و نوجوانان را چگونه دعوت دهم؟ * جوان باید پیوسته به راه خدا دعوت دهد، و ناامید نباشد، زیرا چه بسا افرادی را که در فساد غرق بوده‌اند، خداوند آنها را اصلاح کرده است. بنابراین، دعوت‌گر باید به دعوت دادن به راه حق ادامه بدهد، و صبر کند و منتظر پیروزی از جانب خداوند متعال باشد.

اما مشارکت در عمل حرام جایز است. بنابراین، برای چنین فردی جایز نیست که به تماشای تلویزیون پردازد و فیلم‌ها و برنامه‌های حرام و ناجایز را تماشا کند، و یا این که به برنامه‌های مبتذل و نامشروع رادیو گوش فرا دهد، بلکه باید در صورت مفید واقع نشدن نصیحت بلافاصله آن مکان را ترک کند، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «هر کسی از شما منکری را دید، آن را با

دستش تغییر دهد، و اگر نتوانست با زبانش آن را تغییر دهد، و اگر با زبان نتوانست به دلش آن را بد بداند.»

انسانی که با افرادی که مرتکب گناه می‌شوند، هم‌نشین باشد، خداوند برای او نیز همان گناه را ثبت می‌کند، چون که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۸۸﴾ [الأنعام: 68]. یعنی: «هرگاه دیدی کسانی که تمسخر و طعن در آیات ما می‌پردازند، از آنان روی بگردان، تا آنگاه که به سخن دیگری پردازند، اگر شیطان از یاد تو برد پس از به خاطر آوردن با قوم ستمکار منشین.»

و فرموده است: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ﴾ [النساء: 40]. یعنی: «خداوند در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود، و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید، تا آنگاه که به سخن دیگری پردازند، بی‌گمان شما هم مثل آنان خواهید بود.»

پس برایت جایز نیست که در جایی که منکر را مشاهده می‌کنی یا می‌شنوی باقی بمانی، اما در خانه می‌توانی با خانواده‌ات باقی بمانی، و آن‌ها را به اندازه خود نصیحت کنی.

اما در پاسخ به مطلب دوم، باید بگوییم که: من از همهٔ جوانانی که خداوند به آن‌ها نعمت هدایت را ارزانی نموده است، می‌خواهم که تا حد امکان تلاش کنند، دیگر جوانان را به سوی خود جذب نمایند، زیرا جوانان بیشتر از همسالان خود متأثر می‌شوند و کمتر از بزرگ‌ترها تحت تاثیر قرار می‌گیرند، پس شما ای جوانان (بارک الله فیکم) نهایت سعی و تلاش را مبذول دارید تا تعداد بیشتری از جوانان را جذب نمایید، تا خداوند آن‌ها را به دست شما هدایت کند، و خود را دست کم و ناچیز نپندارید، و نیز شتابزده نباشید و نگویید: ما می‌خواهیم که فرد منحرف در یک صبح و شام باید هدایت شود، زیرا بسا اوقات فرد منحرف بعد از یک هفته یا

یک ماه یا بیشتر هدایت می‌شود، اما مهم این است که شما در هدایت شدن برادران تان صبر داشته باشید.

برادر بزرگ‌ترم مرا به خاطر پایبندی به دین مسخره می‌کند

{۵۲} برادر بزرگ‌تری دارم که مرا خیلی مسخره می‌کند، و به من می‌گوید که: این منافق است، و هر وقت در خانه تنها باشد ترانه گوش می‌کند، و می‌گوید: بعد از مدتی تدين را ترک خواهد کرد، و نیز می‌گوید که: وسواسی هست و من بارها او را نصیحت کرده‌ام، اما او نصیحت کنندگان را دوست ندارد، من با این برادرم چکار کنم، مرا راهنمایی کنید جزاکم الله خیراً؟

* تو باید از اصلاح او ناامید نباشی، زیرا بسیاری افراد بوده‌اند که کارهای نادرست انجام می‌داده‌اند، اما خداوند آن‌ها را هدایت کرده است. بنابراین، او را بیشتر نصیحت کن، و بعضی از نوارهای سخنرانی و کتابچه‌ها را به او هدیه کن، تا شاید خداوند او را به دست تو هدایت نماید، و پیامبر ﷺ به علی بن ابی طالب ﷺ فرمود: «اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت نماید، برایت از شترهای سرخ مو بهتر است»^(۱).

بنابراین، همواره او را نصیحت کن، و در مقابل اذیت و آزاری که او به تو می‌رساند بردبار باش، همانطور که لقمان به فرزندش گفت: ﴿يَبُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿۱۷﴾ [لقمان: ۱۷]. یعنی: «ای پسر عزیزم! نماز را چنانکه شاید بخوان و به کار نیک دستور بده، و از کار بد نهی کن و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد، شکیبیا باش، این‌ها از کارهایی است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید.»

(۱) - برای تخریج این حدیث به صفحه (۱۴) مراجعه کنید.

دعوتگر به سوی خدا جز اصلاح برادرانش چیزی دیگر نمی‌خواهد

{۵۳} من وقتی خانواده و برادرانم را نصیحت می‌کنم، آن‌ها نمی‌پذیرند و سخنم را قطع می‌کنند، و برایم سخت می‌گذرد، من باید چکار کنم؟

* این چیزی است که خیلی پیش می‌آید، و بسیاری به این شکل تو گرفتاراند، و مردان و زنان زیادی از این مشکل شکایت دارند، به خاطر این است که بعضی از مردم وقتی به راه خدا دعوت داده می‌شوند، گمان می‌کنند که هدف دعوتگر فقط این است که او را تحت سلطه و تابع دستور خویش قرار دهد و یا از او انتقام بگیرد، و چنین گمان‌هایی بی‌شک از طرف شیطان به ذهن وارد می‌شود.

هدف دعوتگر به راه خدا جز اصلاح و هدایت برادرانش به حق، چیزی دیگر نیست. بنابراین، من به این پرسشگر محترم می‌گویم که: صبر کن و از خداوند چشمداشت پاداش داشته باش، و بدان که هر آزاری به تو در راه دعوت می‌رسد به خاطر آن خداوند به تو پاداش می‌دهد، و اگر دعوت دعوتگر مورد پذیرش مردم واقع شود، او وظیفه خویش را انجام داده و به خاطر هدایت شدن مردم خداوند به او پاداش نیک خواهد داد، زیرا پیامبر ﷺ به علی بن ابی طالب ﷺ فرموده است: «به آرامی به راهت ادامه بده، سوگند به خدا اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، برایت از شتران سرخ مو بهتر است»^(۱).

و اگر سخن دعوتگر مورد قبول واقع نشود، و در راه خدا دچار اذیت و آزار شود، خداوند به او دو پاداش خواهد داد، یکی پاداش دعوت دادن به راه خدا، و یکی پاداش اذیت شدن در راه خداوند متعال.

پیامبران علیهم‌السلام مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، اما صبر نمودند، همانطور خداوند متعال به پیامبرش فرموده است: ﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ

(۱) - برای تخریج این حدیث به صفحه (۱۴) مراجعه کنید.

أَتْلَهُمْ نَصْرُنَا ﴿[الأنعام: 34]. یعنی: «پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند و در برابر تکذیب‌ها شکیبائی کرده‌اند، و اذیت و آزار شده‌اند تا یاری ما ایشان را دریافته است.»

و تو ای برادر بزرگوار، نباید اذیت و آزاری که از طرف مردم به تو در راه دعوت به خدا می‌رسد، تو را از گفتن حق باز دارد، یا باعث عقب‌نشینی تو از میدان دعوت شود، زیرا فردی به چنین حالتی گرفتار می‌آید که ایمانش راسخ و محکم نباشد، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ [العنکبوت: 10]. یعنی: «در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند: ایمان آورده‌ایم، اما هنگامی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفتند شکنجه مردمان را همسان عذاب خدا می‌شمارند.»

من به این برادر سفارش می‌کنم که دعوت دادن به راه خدا را ادامه دهد و ناامید نشود. و به خانواده‌اش توصیه می‌کنم که باید حق را بپذیرند، چه گوینده آن از آن‌ها کوچک‌تر باشد یا هم سن آن‌ها یا بزرگ‌تر از آن‌ها باشد.

پدر باید به شیوه‌ای که بهتر است فرزندش را دعوت دهد

{۵۴} بعضی از پدران پایبند به دین از این که فرزندان‌شان به طور کامل پایبند احکام اسلامی نیستند رنج می‌برند، بطور مثال: فرزندان نماز می‌خوانند و به بقیه اصول اسلام پایبند هستند، اما بعضی از گناهان چون تماشای فیلم‌های مبتذل، رباخواری، بعضی وقت‌ها حاضر نشدن به نماز جماعت، تراشیدن ریش را انجام می‌دهند؛ موضع پدری مسلمان و پایبند به دین در برابر این فرزندان چگونه باید باشد؟

و آیا پدر با خشونت با آن‌ها رفتار نماید یا با آن‌ها نرمی برخورد کند؟

* به نظر من آن‌ها را به هر صورتی که بهتر است، رفته رفته دعوت دهد و اگر فرزندان گناهان متعددی را مرتکب می‌شوند، پدر نگاه کند که کدام گناه سخت‌تر و خطرناک‌تر است، نخست برای بازداشتن آن‌ها از آن گناه تلاش کند و در مورد آن گناه با آن‌ها گفتگو و مناقشه

نماید، تا این که خداوند کار را آسان می‌کند، و فرزندان آن گناه را ترک می‌کنند و اگر فرزندان نصیحت او را نپذیرفتند، باید دانست که گناه‌ها فرق می‌کنند، بعضی گناهان طوری هستند که نمی‌توان با وجود ارتکاب چنان گناهی فرزند را در کنار خود نگاه داشت و بعضی گناهان در سطح پایین‌تری از این نوع هستند، و هرگاه انسان در برابر دو مفسده قرار بگیرد که حتماً یکی از آن دو مفسده یا هر دو واقع خواهند شد، ارتکاب سبک‌ترین و ضعیف‌ترین انصاف و حق است.

اما گاهی شکل برعکس این پرسش پیش می‌آید، به این صورت که جوان از انحراف پدرش رنج می‌برد، جوان پایبند دین است و پدرش برعکس آن است. بنابراین، می‌بینی که پدر در بسیاری از مسایل با فرزندش مخالفت می‌کند، به چنین پدرانی توصیه می‌کنم که در مورد فرزندان‌شان از خداوند عزوجل بترسند و حکمت فرزندان‌شان به سمت دین و استقامت و پایبندی آن‌ها به دین را نعمت الهی دانسته، و خداوند را بر آن شکر گویند، زیرا اصلاح فرزندان‌شان به نفع آن‌ها در زندگی و بعد از مرگ خواهد بود، همانطور که پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ وَعِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ وَوَالِدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ»^(۱). یعنی: «هرگاه انسان بمیرد، عملش قطع می‌شود، مگر از سه چیز: صدقه جاریه، و دانشی که مردم از آن بهره‌مند می‌شوند، و یا فرزند نیکویی که برایش دعا می‌کند»، و همچنین به دختران و پسران می‌گویم که: اگر پدر و مادرهایشان آن‌ها را به ارتکاب گناهی دستور دادند، فرزندان نباید از آن‌ها اطاعت کنند، و اطاعت از آن‌ها در گناه واجب نیست، و اگر فرزند با آن‌ها مخالفت ورزد، پدر و مادر ناراحت و خشمگین شوند، چنین چیزی از باب نافرمانی فرزند از پدر و مادر شمرده نمی‌شود، بلکه مخالفت با آن‌ها در انجام دادن گناه نوعی نیکی با آن‌ها است، زیرا گناهان کمتر می‌شوند، چون اگر فرزند به دستور پدر و مادر جامه عمل بپوشاند، و مرتکب گناه شود، جرم و گناه پدر و مادر زیاد خواهد بود.

(۱) - مسلم به روایت ابوه‌ریره به شماره (۱۴ / ۱۶۳۱) کتاب الوصیه باب (۳).

پس اگر شما فرزندان، از ارتکاب گناهی که پدر و مادر شما را به انجام آن دستور می دهند خودداری کردید، در حقیقت شما به آن ها نیکی نموده اید، زیرا از سنگین شدن بار گناه شان جلوگیری به عمل آورده اید، پس هرگز در معصیت و گناه آن ها پیروی نکنید، اما در عبادت هایی که ترک کردن آن گناه نیست، اگر پدر و مادر دستور ترک آن را دادند، انسان باید نگاه کند که چه راهی بهتر است، پس اگر مصلحت را در مخالفت پدر و مادر می بیند با آن ها مخالفت ورزد، اما اگر طاعت از نوعی بود که پوشیده نگاه داشتن آن ممکن بود، طاعت را مخفیانه انجام دهد، و با پدر و مادرش مدارا نماید، و اگر طاعت از نوعی بود که پوشیده نگاه داشتن آن امکان پذیر نبود، آشکارا طاعت را انجام دهد و پدر و مادرش را قانع کند که انجام دادن این طاعت الهی هیچ ضرری برای آن ها و برای هر کسی که این طاعت را انجام می دهد، نخواهد داشت و سعی کند با دیگر نوع حرف های قانع کننده آن ها را قانع کند.

چگونه می توان میان انکار منکر و صلۀ رحم و دعوت به سوی خدا جمع نمود

{۵۵} چگونه می توانیم همزمان میان دعوت با نرمی و انکار کار زشت و صلۀ رحم جمع

کنیم؟

* انسان با حکمت می تواند میان انکار کار زشت و صلۀ رحم (خویشاوندی) و دعوت دادن به راه خدا با نرمی جمع نماید، اینگونه که گاهی کار زشت را انکار می نماید و بعضی از چیزها را که در راه خیر قابل تحمل است، به جای خود می گذارد، فرض کنید پدری دارد که بعضی از کارهای منکر و زشت را انجام می دهد، این فرد می تواند از پدرش بخواهد که به او اجازه دهد تا کارهایش را انجام دهد، و در کارهای جایز او را کمک نماید، و در ضمن کمک به پدر بعضی چیزها را برایش یادآوری کند، مثل این که بگوید: اگر انسان این کار و این کار را انجام بدهد، ایمانش دچار نقصان می شود، و بسا در دنیا قبل از آخرت مورد عذاب الهی واقع می شود، بسا ممکن است که پدر متوجه شود و بداند که منظور از این سخن او می باشد. و فرزندش را به خاطر این نرم رفتاری و این که به او اشاره نموده و به صراحت او را ننگفت، دوست بدارد و در نتیجه خداوند او را هدایت نماید.

تو باید همسایه‌ات را که در نماز جماعت حاضر نمی‌شود، نصیحت کنی

{۵۶} به چه صورت همسایه‌ام را که در نماز جماعت شرکت نمی‌کند، نصیحت کنم؟

* این همسایه که پرسش‌کننده می‌پرسد که او در نماز جماعت شرکت نمی‌کند، روش اصلاح‌اش این است که این برادر برای نصیحت کردن و اندرزگفتن او تلاش نماید و به خانه‌اش برود و او را دیدار کند، و همچنین او را به خانه خود دعوت کند، و با او رابطه بگیرد، و وقتی افراد به یکدیگر دلبسته شوند، و روابط خوب شود پذیرفتن سخن آسان می‌گردد، و نیز برای او بیان کند که پیامبر ﷺ قصد نمود افرادی را که در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند در آتش بسوزاند، و این همسایه را که در نماز جماعت شرکت نمی‌کند از وعید و هشدار عذاب الهی بترساند، و نیز برایش بگوید که: هر کسی که نماز را در مسجد همراه با جماعت بخواند، بیست و هفت برابر نماز فردی که در خانه می‌خواند، ثواب و پاداش به او می‌رسد، و دیگر انواع ترغیب و ترهیب از عذاب الهی را برایش بکار گیرد، شاید خداوند او را هدایت کند. و اگر پذیرفت و همچنان به شرکت نکردن در نماز جماعت ادامه مسئولین امر را خبر کند و اینگونه مسئولیت او انجام گرفته است.

دعوتگر باید به راه خدا دعوت دهد گرچه مردم او را مسخره کنند

{۵۷} حکم افرادی که من آن‌ها را دعوت می‌دهم، و آن‌ها مرا مسخره می‌کنند، چیست؟

و آیا جایز است که با آن‌ها قطع رابطه کنم، چون آن‌ها می‌گویند که: دعوت تو باید فقط برای خویشاوندان باشد؟

* بر دعوتگر لازم است که دعوت بدهد، گرچه مردم او را مسخره کنند، اولین پیامبر نوح

علیه السلام قومه را مسخره می‌کردند، اما او می‌گفت: ﴿إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ﴾

[هود: 38]. یعنی: «اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همانگونه شما را مسخره می‌کنیم».

و همه این فرموده الهی را شنیده‌اند که فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ

ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٥٩﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٦٠﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٦١﴾

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿٣٢﴾ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ﴿٣٣﴾ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٣٥﴾ [المطففين: 29 - 35]. یعنی: «گناهکاران پیوسته به مؤمنان می خندیدند، و ایشان را ریشخند می کردند، و هنگامی که مؤمنان از کنار ایشان می گذشتند با اشارات سر و دست و چشم آنان را مورد تمسخر و عیب جویی قرار می دادند، و هنگامی گناهکاران به میان خانواده های خود برمی گشتند، شادمانه باز می گشتند، و هنگامی که مؤمنان را می دیدند، می گفتند: این ها قطعاً گمراه و سرگشته اند، و حال این که بزه کاران برای نگهداری مؤمنان و پاییدن کردارشان فرستاده نشده بودند، لذا امروز مؤمنان به کافران می خندند، و ریشخندشان می کنند بر تخت های مجلل تکیه می زنند و می نگرند.»

پس بر تو لازم است که آن ها را دعوت بدهی، گرچه تو را مسخره کنند، اما به نظر من اگر شما چنین افرادی را یکی یکی و جدا جدا دعوت بدهی، بهتر است یعنی یکی از آن ها را گرفته و به تنهایی به راه خدا دعوت بده، تا بتوانی اینگونه جمع آن ها را از هم بیاشی، و شاید این نوعی از حکمت در دعوت باشد.

آنچه در حق مردان ثابت است در حق زنان نیز ثابت است

{۵۸} آیا دعوت بر زنان واجب است، و زن در چه زمینه ای دعوت دهد؟

* باید این قاعده را بدانیم که هرچه در حق مردان ثابت است، در حق زنان نیز ثابت است، و هرچه در حق زنان ثابت است در حق مردان نیز ثابت است، مگر این که دلیلی باشد که به خلاف آن دلالت کند.

اکنون نمونه ای از آنچه ویژه مردان است، برایتان بیان می کنیم. عایشه رضی الله عنها فرمود: ای پیامبر خدا! آیا بر زنان جهاد واجب است؟ فرمود: بر زنان جهادی واجب است که در آن جنگ نیست، یعنی حج و عمره ^(۱).

(۱) - بخاری با عبارت دیگر این حدیث را روایت کرده است (۲۸۷۵، ۲۸۷۶) الفتح (۶ / ۸۹) کتاب الجهاد و

این حدیث دلالت می‌کند که جهاد و جنگ با دشمنان بر مردان واجب است، و بر زنان واجب نیست، و همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: بهترین صف مردان در نماز صف‌های اول است، و بدترین صف مردان آخرین است، و بهترین صف زنان در نماز آخرین صف است، و بدترین صف آن‌ها صف‌های اول است^(۱).

و مثال حکمی که ویژه زنان است، حلال بودن طلا و پوشیدن ابریشم برای زنان می‌باشد که این دو چیز ویژه زنان است.

اصل این است که امر و نهی که در حق مردان واجب است، در حق زنان نیز ثابت است، امر و نهی ثبت شده در مورد زنان در حق مردان نیز ثابت است. بنابراین، هرکسی مردی را تهمت بزند، لازم است هشتاد ضربه شلاق زده شود، با وجود این که آیه در مورد کسانی آمده که زنان پاکدامن و بی‌خبر را تهمت می‌زنند: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾ [النور: 4]. یعنی: «کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند بدیشان هشتاد تازیانه بزنید».

به دعوت دادن به راه خدا بنگریم که آیا ویژه مردان است یا میان زنان و مردان مشترک و همه را فرا می‌گیرد؟ آنچه از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ برمی‌آید، این است که دعوت مشترک است، و زن و مرد را شامل می‌شود، اما حریم دعوت زن غیر از حریم دعوت مرد است، زن در جمع زنانه دعوت می‌دهد که دعوت برایش ممکن است، و محل دعوت زن جمع زنانه است، چه در مدارس باشد یا در مساجد.

تو باید مصلحت را در نظر بگیری

{۵۹} شوهرم مرا دستور می‌دهد، تا درس را تکمیل کنم، تا دعوت‌گری میان زنان باشم، اما من می‌خواهم به خانه و فرزندانم رسیدگی کنم و ترک تحصیل کنم، آیا از شوهرم اطاعت کنم یا درس را ترک نمایم؟

(۱) - مسلم به روایت ابوهریره، شماره (۱۳۲ - ۴۴۰) کتاب الصلوة باب (۲۸).

* به نظر من شما باید به مصلحت بنگری که آیا خانه بوجود تو نیازمند است؟ مثل این که در خانه بچه‌های کوچک زیادی هستند که نیاز به توجه و مراقبت مادر دارند، در این صورت باقی ماندن تو در خانه‌ات از رفتن به مدرسه بهتر است، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «إبدء بنفسك ثم بمن حولك»^(۱) یعنی: در ابتدا به اصلاح امور خویش و انفاق به خود پرداز، سپس به اصلاح اطرافیان و انفاق بر آن‌ها مشغول باش.

پس تو به نگهداری و مراقبت فرزندان و اصلاح خانه مؤظف هستی، و این یک کار واجب است، و دعوت دادن به راه خدا فرض کفایه است که ممکن است افرادی از زنان این کار را انجام دهند، و اگر بتوانی میان هر دو کار جمع کنی بهتر است، یعنی در غیر از مدرسه بتوانی دعوتگر باشی، این طور بهتر است هم خانه داری و تربیت فرزندان و هم دعوتگری به راه خدا، و به این مناسبت دوست دارم برادرانم را از استخدام خدمتگذاران و کلفت‌های بد و فاسد چه مسلمان و چه غیر مسلمان پرهیزند، زیرا به کار گرفتن خدمتگذارهای بد و فاسد باعث مفساد زیادی می‌شود که عبارتند از:

بسیاری از این خدمتگذاران بدون محرم می‌آیند، و سفر زن بدون محرم جایز نیست، همانطور که در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده که ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر ﷺ روایت نموده که فرمود: زن نباید بدون محرم به سفر برود^(۲).
این کلفت و خدمتگذار از اسرار خانه مطلع می‌شود، و به آن پی می‌برد و بسا ممکن است این زن مزدوری باشد که بیگانگان آن را برای اطلاع از احوال مسلمین فرستاده اند تا به امور داخلی‌شان آگاه شوند.

(۱) - سیوطی در (الدرر المنتثره) به عبارت «إبدء بنفسك ثم بمن يليك» روایت نموده، و در مسلم به روایت جابر به شماره (۹۹۷) به عبارت «ابدأ بنفسك فتصدق عليها فإن فضل شيء فأهلك».

(۲) - بخاری شماره حدیث (۱۸۶۲) باب حج النساء و مسلم شماره (۴۲۴ - ۱۳۴۱) کتاب الحج باب (۷۴).

استخدام کلفت و مستخدم باعث تبلی و سستی زنان می‌شود، و این چیزها برای زنان و حتی فکر زن مضر است، زیرا وقتی زن در خانه نشسته باشد و کاری انجام ندهد، کودن می‌شود و حافظه‌اش ضعیف می‌گردد.

بعضی از این خدمتگزاران، جوان و زیبا هستند که باعث دچار شدن مرد خانه یا فرزندانش اگر فرزند داشته باشد به فتنه می‌شوند، و این چیزی است که بسیاری از مردم به اطلاع ما رسانده‌اند که چنین فتنه‌هایی رخ داده است.

بسیاری از این خدمتگزاران به صورت نیمه‌عریان که دست‌ها و پاها و ران‌هایشان نمایان و لخت است، پیش مردها حاضر می‌شوند و این کارها ناجایز و حرام است.

پس جا دارد که به شدت از به کار گرفتن مستخدم و کلفت بپرهیزیم، و اگر لازم بود از استخدام استفاده کنیم، باید شروط ذیل را مد نظر داشت:

- ۱- زن همراه با محرم خود باشد.
- ۲- خطر وقوع فتنه نداشته باشد.
- ۳- نیاز واقعی برای به کار گرفتن مستخدم وجود داشته باشد.

دعوت زن به دختران همجنس خود برای تمسک به دین

{۶۰} زن دختران همجنس خود را برای تمسک به دین چگونه دعوت دهد؟

آیا بهتر است که در خانه‌های یکدیگر جمع شوند، یا در مسجد جمع شوند؟

* به نظر من زنان می‌توانند مثل مردان دعوت بدهند، اما از آن جایی که زن مانند مرد نمی‌تواند از خانه بیرون برود. بنابراین، زن در دعوت از تمام وجوه با مرد یکسان نیست، اما مدارس و دانشکده‌ها که جمع زیادی از زنان را در بر گرفته است، می‌تواند زمینه‌ای برای دعوت زنان باشد، اما این که زنان در خانه‌ای برای فراگیری علم و امور دعوت جمع شوند، حکم این کار نزد من محل توقف است؛ زیرا وقتی میان مزایای مفید این کار و پیامدهای مضر آن مقایسه می‌کنم به نظر من بهتر این است که زن در خانه‌اش باقی بماند و به اندازه مقدور علم بیاموزد، و کتاب‌ها را مطالعه کند، مگر این که این زنان خانه‌هایشان در کنار یکدیگر قرار

داشته باشد، و نزدیک به هم باشد، در این صورت می‌توان برای علم و دعوت در یکی از خانه‌ها جمع شد، اما این که زن سوار ماشین شود، و به جای دوری برای جمع شدن و گردهم آیی در خانه‌ای برود، مسئله‌ای است که من در مورد آن توقف می‌کنم، و در مورد درست دانستن آن باید استخاره کرد.

اصول اهل سنت و جماعت در مسائل اختلافی چیست

{۶۱} اصول اهل سنت و جماعت در مسائل اختلافی چیست؟ و ضابطه این مسائل اختلافی

چیست؟

* اصول اهل سنت در مورد مسائل اختلافی این است که اگر اختلاف ناشی از اجتهاد در اموری که گنجایش اجتهاد در آن هست، باشد بعضی، بعضی دیگر را معذور می‌دانند، و این اختلاف را موجب تفرقه و دشمنی قرار نمی‌دهند، زیرا کسی که با من به اقتضای دلیل مخالفت می‌کند در حقیقت با من مخالفت نورزیده است، زیرا روش یکی است چون من هم با او به اقتضای دلیل مخالفت نموده‌ام، و او هم به اقتضای دلیل با من مخالفت ورزیده است. بنابراین، ما با هم یکی و برابر هستیم، و باید دانست که پیوسته اختلاف از دوران پیامبر ﷺ تا به امروز وجود داشته است، اما آنچه در آن گنجایش اختلاف نیست، اموری است که در آن با اصحاب و تابعین مخالفت شود، مانند مسایل عقیدتی که بسیاری از مردم در آن گمراه شدند، و اختلاف فقط بعد از (القرون المفضله)، عصر صحابه و تابعین و تابع تابعین بوجود آمد، و دایره‌اش فراوان گشت، اگرچه در عصر صحابه هم اختلاف اندکی در بعضی مسایل وجود داشته است، و باید دانست که باید همه اصحاب در آن قرن فوت کرده باشند، و کسی بعد از آن‌ها در قرن بعدی زنده نباشد، بلکه وقتی بیشتر مردم یک قرن زنده باشند، آن قرن، قرن آن ملت به شمار می‌آیند، زیرا شما می‌دانید که خداوند طبق حکمت خویش، اجل‌ها را یکی پس از دیگری قرار داده است. پس به طور مثال اگر ما بگوییم: قرن صحابه تا زمانی که یکی از آن‌ها زنده بود منقرض نشده است، بسیاری از افرادی که در عصر تابعین بوده‌اند، در شمار افرادی که در قرن اصحاب زیسته‌اند قرار خواهند گرفت، و شیخ احمد عبدالحلیم می‌گوید: وقتی بیشتر تعداد افراد یک

قرن از بین رفتند، به انقراض آن قرن می‌توان حکم کرد، پس به طور مثال اگر بیشتر اصحاب از جهان رخت بر بسته باشند و به جز تعداد اندکی ده نفر یا صد نفر یا بیشتر زنده باشند، به معنی این است که قرن اصحاب منقرض شده است، و همچنین تابعین و تبع تابعین تا به امروز، وقتی بیشترین تعدادشان وفات کرده باشند عصر آنها به پایان رسیده است.

پس قرن‌هایی که بر دیگر اعصار و قرون برتری داده شده‌اند، یعنی: القرون المفضلة - اختلافی که بعدها در مسائل عقیدتی به وجود آمد در دوران آنها وجود نداشت، و افرادی که با ما در مسائل عقیدتی اختلاف می‌ورزند، در حقیقت با عقیده اصحاب و تابعین مخالفت می‌کنند و اختلاف این گروه پذیرفته نمی‌شود، و باید آنها را انکار کرد، اما مسائلی که در عهد اصحاب مورد اختلاف بوده است، و در آن گنجایش اجتهاد وجود داشته است، اختلاف در آن باقی خواهد بود، و پیامبر ﷺ فرموده است: «هرگاه حاکم و قاضی اجتهاد کرده و حکم نمود، اگر حکم او درست باشد به او دو پاداش می‌رسد و اگر اجتهاد به خطا رود به او یک پاداش می‌رسد»^(۱).

این است ضابطه و قاعده در اختلاف اگر کسی بپرسد که آیا در مورد صفات خدا گنجایش اختلاف هست؟ در جواب می‌گوییم: خیر، چون که این اختلاف از روش اصحاب بیرون است، زیرا از اصحاب حتی دو نفر در صفات الهی اختلاف نظر نداشته‌اند و همه اقرار نموده‌اند که صفات الهی حق است، و بدون تمثیل، بر حقیقت معنای خود حمل می‌شوند، و دلیل این که آنها در این مورد اختلافی از آنها وارد نشده است، پس وقتی از آنها اختلافی در مورد تفسیر آیه‌ها و احادیث صفات وارد نشده به معنی این است که آنها به صفات الهی قایل هستند، چون قرآن و سنت به زبان عربی هستند و آنها زبان عربی را می‌دانستند، و وقتی که از آنها چیزی ثابت نشده که با ظاهر آیه و حدیث معتقد اند. بنابراین، ما با کسانی که با مذهب سلف در زمینه صفات الهی مخالف‌اند مخالف هستیم، و نظر آنها را انکار می‌کنیم و یا بهتر بگوییم در باب

(۱) - بخاری به روایت عمرو بن عاص رضی الله عنه شماره (۷۳۵۲) الفتح (۱۳ / ۲۳۰)، کتاب الاعتصام باب (۲۱) و

مسلم شماره (۱۵ - ۱۷۱۶) کتاب الأفضیة، باب (۶).

ایمان به طور کامل ایمان به خدا، ایمان به فرشتگان خدا، و کتاب هایش و پیامبرانش و روز قیامت و قدر، خیر و شر در همه این شش امور کسانی که با مذهب اصحاب مخالف باشند، ما نمی‌پذیریم و آن‌ها را قبول نکرده و بر آن‌ها انکار می‌کنیم.

حتی اگر مسایل اختلافی مورد تحقیق قرار گیرند، بازهم در رأی، اختلاف وجود خواهد داشت

{۶۲} چرا مسایل اختلافی مورد تحقیق قرار نمی‌گیرد، تا برای دعوت‌گرا راه درست در آن مشخص شود، و امت به وحدت و یکپارچگی دست پیدا کند؟

* اگر ما علماء را در منطقه‌ای جمع کنیم، و مسایل اختلافی را تحقیق نماییم، بازهم اختلاف نظر وجود خواهد داشت، اما باید مردم به اندازه‌ی توان خود خدا ترسی داشته باشند، و نباید پیروی از یک عالم فقط به خاطر هوای نفس باشد، بلکه انگیزه‌ی پیروی از نظر یک عالم قصد هدایت باشد. بنابراین، انسان باید در صورت اختلاف علماء از رأی کسی پیروی کند که به نظر او به حق نزدیک تر است، به خاطر علم و دیانت و امانت‌داریش، اما این که ما همه مردم را بر یک نظر جمع کنیم، ظاهراً این امری مشکل و غیر ممکن است.

فقیه به خاطر سه علت در برابر فتوای مشخصی توقف می‌نماید

{۶۳} معنی این که فقیه در مسئله‌ای از مسایل، توقف نموده و فتوای مشخصی را ارائه نمی‌دهد چیست؟ یعنی منشأ توقف چیست؟

* این توقف گاهی به خاطر تعارض ادله پیش مفتی خواهد بود، مثل این که بعضی از دلایل اقتضای وجوب می‌کند، و بعضی حرمت را می‌رساند و بعضی مسئله را حلال و مباح می‌نماید، در این صورت مفتی از ارائه فتوا توقف و خودداری می‌نماید.

علت دیگر: یا این که توقف در فتوادادن به خاطر تشابه دلایل نیست، بلکه به خاطر تطبیق دلیل به حالت موجود می‌باشد که آیا می‌توان دلیل را بر حالت پیش آمده تطبیق داد، و حکمی

نمود، یا تطبیق دادن دلیل به طور مطلق امکان‌پذیر نیست، یا این که در بعضی اوقات می‌توان دلیل را تطبیق نمود و در بعضی دیگر نمی‌توان.

علت سوم: یا این که فقیه بدانند که آیه و حدیث دلالت بر وجوب دارد، و بر حالت موجود هم می‌توان آن را تطبیق داد، اما ارائه چنین فتوایی را مصلحت نمی‌داند. بنابراین، از بیم مفسده‌ای که بر اثر آن فتوا به وجود خواهد آمد از ارائه فتوا خودداری می‌نماید، و چنین موارد زیادی در کلام سلف (رحمهم الله) یافته می‌شود، و امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه در این مورد مهارت خاصی داشتند، زیرا دوران خلافت او طولانی بود، و او رضی الله عنه با حکمت و به راه درست و صحیح همواره دست پیدا نمود. و یکی از این موارد این بود که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه فردی را که زنش را سه طلاق داده از رجوع به زنش منع نموده و زنش را برای او حرام قرار می‌داد، با وجود این که در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و تا دو سال از دوران خلافت عمر اینطور بود که سه طلاق دادن در یک وقت یک طلاق به شمار می‌آمد، اما عمر طبق مصلحتی که او در زمان خودش می‌دید به این نتیجه می‌رسید که مردم از رجوع بازداشته شوند، پس سه سبب، باعث توقف مفتی در فتوای مشخصی می‌گردد:

* تعارض دلایل

* و یا مشکل بودن انطباق دلایل بر حالت مشخص

* یا تعارض مصلحت‌ها

ما باید برای تثبیت و تحکیم این بیداری اسلامی تلاش‌های خود را متمرکز کنیم

{۶۴} آیا این بیداری اسلامی که ما امروزه می‌بینیم، آنگونه که بعضی فکر می‌کنند واکنش و عکس‌العملی در برابر فساد و دوری از روش الهی است، یا این که خود رشیه دار و وجودش بر پایه خویش استوار است، و در صورت دوم به خواست خداوند نتیجه بخش خواهد بود ان شاء الله؟

* به نظر من این بیداری اسلامی به دو سبب برمی‌گردد:

سبب اول: که اغلب از متفکران و روشنفکران است، زیرا انسان عاقل اگر به ولنگاری و بی‌بندوباری و هرج و مرج و اضطراب و رنج‌های روانی که بیشتر مردم نه تنها در کشورهای عربی، بلکه تمام ملت‌ها دچار آن هستند بنگرد، به این نتیجه می‌رسد که راه حلی برای این مشکلات جز تمسک به شریعت الهی که خداوند آن را نوری برای مردم قرار داده که در زندگی علمی و عملی خود در پرتو آن هدایت خواهند شد وجود ندارد، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ [النساء: 174]. یعنی: «ای مردم از سوی پروردگارتان حجتی به نزدتان آمده است، به سويتان نور آشکاری فرستاده‌ایم».

و انسانی که رابطه‌اش با خداوند تعالی محکم باشد، چنان احساس آرامش و شرح صدر خواهد نمود که افرادی که از خداوند روی‌گردان هستند، چنین احساس نخواهند کرد، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾ [النحل: 97]. یعنی: «هر کس چه زن چه مرد کار شایسته انجام دهد، و مؤمن باشد بدو زندگی پاکیزه و خوش آیندی می‌بخشیم».

بنابراین، عقلا و افراد فهمیده دانسته‌اند که بی‌بندوباری اخلاقی و فساد عقیدتی و انحراف فکری که بیشتر مردم گرفتار آن هستند، باید راهی را برای رهایی انسان از آن معضلات جستجو کرد که مرجع و راهنمایی برای هدایت انسان باشد. بنابراین، فرد متفکر و عاقل به اسلام بازمی‌گردد و به چنین فردی می‌توان امید بست، زیرا او با بررسی و بینش و قانع شدن به آموزه‌های اسلامی راه اسلام را انتخاب نموده است.

سبب دوم تقلید است: زیرا مردم از یکدیگر تقلید می‌کنند، پس جوان وقتی برادر و یا پسر عموی یا همسایه‌اش یا دوستش را ببیند که مسیر و سمت درستی را در پیش گرفته است، او نیز مانند همان کار را انجام می‌دهد و این تقلید در قلبش ریشه می‌دواند، و به او اطمینان پیدا می‌کند و از حرکت در مسیر بیداری اسلامی قانع می‌شود. بنابراین، در همین راه باقی و ثابت قدم خواهد ماند، و گاهی شیطان او را گمراه می‌کند و او این مسیر را رها کرده و به

جهت‌های دیگر منحرف می‌شود. بنابراین، به نظر من این دو مورد سبب این بیداری اسلامی هستند، اما با وجود این ما باید تلاش‌های خود را بر تثبیت بیداری اسلامی متمرکز کنیم و برای راهنمایی و پیشبرد فکری و عملی آن تلاش کنیم، زیرا بسیاری مردم از این بیداری اسلامی، به علم و اندیشه چشمگیری دست یافته‌اند، اما از ناحیه شیوه دعوتی و تربیتی و عملی دارای کوتاهی‌های فراوانی هستند، زیرا بعضی وقت‌ها انگیزه شدیدی در قلب خود برای پایبندی مردم به دین الهی و محبت خیر، احساس می‌کند، اما اوضاع مردم را در نظر نمی‌گیرد و نمی‌سنجد که چگونه بیماری آن‌ها را مورد معالجه قرار دهد، با وجود این که راه درست و باحکمت آن است که شریعت آورده است. پس وقتی ما می‌بینیم که خداوند متعال محمد ﷺ را برای مردم مبعوث کرد، پیامبر ﷺ مجموعه یک شریعت و آیین کاملی در طول یک هفته یا یک ماه یا یک سال به مردم ارائه نداد، بلکه پیامبر ﷺ سیزده سال در مکه باقی ماند و از ارکان اسلامی جز کلمه شهادت و نماز چیزی دیگر فرض نبود، و در فرض بودن زکات در آن وقت در بین علماء اختلاف هست. سپس وقتی روزه فرض شد به صورت اختیاری فرض بود که مردم مختار بودند که یا روزه بگیرند و یا در عوض آن به فقرا غذا بدهند، پس از آن روزه گرفتن تعیین شد و فرضیت حج تا فتح مکه به تاخیر افتاد، زیرا اگر قبل از فتح مکه حج فرض می‌بود، مردم برای رفتن به مکه دچار مشکل می‌شدند، به هر حال هر کسی حکمت الهی را در نزول تدریجی احکام و شریعت در نظر بگیرد، می‌داند که ممکن نیست مردم را در یک صبح و شام از مخالفت به موافق تبدیل نمود، و وقتی انسان این مطلب را درک کند، طبق علمی که خداوند به او داده می‌تواند مردم را با حکمت و موعظه نیکو و با صبر و تأنی به راه خیر راهنمایی کند و اگر کسی از مردم بخواهد که در یک روز اصلاح شوند، همانا چنین فردی به حکمت الهی طعنه زده و با آیین و قانون خداوندی مخالفت ورزیده است، پس لازم است انسان امور را اندازه‌گیری نماید، و مردم را به خودش قیاس نکند تا بتواند بندگان فاسد خداوند را اصلاح کند.

در قرآن و سنت دلیلی که تعدد احزاب و گروه‌ها را جایز بداند وجود ندارد

{۶۵} آیا در نصوص کتاب خداوند و سنت پیامبرش دلیلی یافت می‌شود که تعدد

گروه‌های اسلامی را مباح قرار دهد؟

* در قرآن و سنت چیزی که تعدد احزاب و گروه‌ها را مباح بداند وجود ندارد، بلکه قرآن و سنت تعدد احزاب را مذمت کرده است، و خداوند متعال فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۱۵۹﴾ [الأنعام: 159]. یعنی: «بی‌گمان کسانی که آیین خود را پراکنده می‌دارند و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند تو به هیچ وجه از آنان نیستی، سروکارشان با خدا است، و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد»، و خداوند تعالی فرموده است: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾ [الروم: 32]. یعنی: «هر گروهی از روش و آیینی که دارد خرسند و خوشحال است».

شکی نیست که این احزاب با دستور الهی مخالفت ورزیده، بلکه با امری مخالفت کرده که خداوند به آن تشویق نموده است، و فرموده: ﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿۵۱﴾ [المؤمنون: 92]. یعنی: «این ملت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها از من بهراسید».

و بویژه وقتی به پیامدهای این تفرقه و تحزب می‌نگریم که هر حزب و گروهی دیگری را متهم به فسق نموده، و ناسزا می‌گوید، و بسا اوقات فراتر از این هم کلماتی به یکدیگر می‌گویند. بنابراین، من معتقدم این تحزب و حزب‌گرایی اشتباه است، بعضی می‌گویند: ممکن نیست دعوت بدون این که در قالب و چهار چوب حزبی قرار گیرد، قدرت بگیرد و منتشر شود؟! !!

ما می‌گوییم: چنین سخنی درست نیست، بلکه زمانی دعوت نیرو می‌گیرد و در هر جا پخش می‌شود که انسان بیشتر به کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ چنگ زده باشد، و بیشتر از احادیث پیامبر و عملکرد خلفای راشدین پیروی کند.

تعدد گروه‌های اسلامی پدیده‌ای بیمار است

{۶۶} آیا تعدد گروه‌های اسلامی در میدان دعوت آثار منفی به دنبال خواهد داشت، یا این که پدیده‌ای سالم و مفید است؟

* تعدد گروه‌ها و احزاب پدیده‌ای بیمار است، و پدیده‌ای سالم نیست، و به نظر من امت اسلامی همه یک حزب که منسوب به قرآن و سنت است باشد. منظور این نیست که همه را مجبور کنم که دارای یک نظر باشند، زیرا چنین چیزی ممکن نیست و اختلاف نظر در عهد اصحاب و حتی در زمان پیامبر ﷺ وجود داشته است، کسانی که پیامبر ﷺ به آن‌ها گفت: «هیچیک از شما نماز عصر را بجز در محل بنی قریظه نخواند»^(۱) و آن‌ها از مدینه به سوی محل بنی قریظه حرکت کردند و در مسیر راه وقت نماز عصر فرا رسید و آن‌ها در فهمیدن مطلب این نص دو گروه شدند، بعضی نظرشان این بود که نماز باید تاخیر داده شود تا به محل بنی قریظه برسیم، حتی اگر وقت نماز تمام شود، و بعضی نظرشان این بود که نماز سر وقت خوانده شود، گرچه آن‌ها هنوز به محل بنی قریظه نرسیده‌اند، و این واقعه به اطلاع پیامبر ﷺ رسید و او هیچیک از آن‌ها را سرزنش نکرد، مهم این است که اختلاف نظر وجود دارد، اما اختلاف در اتجاه امر خطرناک و ترسناکی است، به این معنی که هر یک از ما معتقد باشد که روش او با روش برادرش فرق می‌کند و حرف زشت و ناسزا به برادرش بگوید و بسا اوقات او را مسلمان هم نمی‌داند؛ چون بر روش دیگری قرار دارد. و این خطری است که از وقوع آن بیم می‌رود، همانطور که وضعیت بعضی مردم اینگونه هست که اگر کسی با نظرش مخالف باشد و بسا ممکن است که فرد مخالف نظرش درست و صحیح باشد، اما این فرد به او حمله‌ور می‌شود و از هر فرصتی استفاده می‌کند که بتواند او را ناسزا بگوید و به او حمله‌ور شود، و این کار بدون تردید برخلاف روش و راه مؤمنان است، زیرا مؤمنین برادر و متحد‌اند، گرچه با هم اختلاف نظر داشته باشند، بلکه من می‌گویم: اگر اختلاف رأی بر مبنای دلیل باشد، در حقیقت اختلاف نیست، زیرا هر یک از دو نفر که با یکدیگر اختلاف نظر دارند، و اختلاف در فهم امری است

(۱) - برای تخریج این حدیث به صفحه (۱۱۲) مراجعه کنید.

که میان انسان‌ها وجود دارد و در صورت حسن نیت ضرری نخواهد داشت، و به اختلاف دل‌ها منجر نخواهند شد.

موضع مسلمانان در قبال تعدد گروه‌ها و اختلاف‌شان چیست

{۶۷} در این زمان از گروه‌های اسلامی که به راه خدا دعوت می‌دهند، زیاد صحبت می‌شود، مانند: جماعت (تبلیغ) حزب (اخوان المسلمین) و (سلفیت) ما از کدامیک از این گروه‌ها پیروی کنیم؟ و موضع مسلمان در برابر اختلاف این گروه‌ها چیست؟

* چنین چیزی بسیار دردناک و تاسف‌بار است، و بیم آن می‌رود که بیداری اسلامی و این نهضت از بین برود و نابود شود، زیرا هر وقت مردم دچار تفرقه شوند، به سرنوشتی دچار خواهند شد که خدا گفته است: ﴿وَلَا تَنَزَعُوا فِتْنَشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: 46].

یعنی: «کشمکش نکنید، در مانده و ناتوان می‌شوید، و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود».

پس هر گاه مردم دچار تفرقه شدند و با یکدیگر اختلاف ورزیدند سست خواهند شد و زیان خواهند کرد، و قدرت آن‌ها از بین می‌رود و وزنی نخواهند داشت.

و دشمنانی که به ظاهر خود را به اسلام نام می‌برند و یا کسانی که در ظاهر و باطن با اسلام دشمن هستند از این تفرقه خوشحال می‌شوند، و آن‌ها آتش اختلاف میان مسلمین را شعله‌ور می‌نمایند، و پیش این گروه می‌آیند و ضعف‌های گروه دیگر را بیان می‌کنند، و پیش این یکی می‌روند و می‌گویند: این گروه چنین و چنان است، و اینگونه میان برادران دعوتگر به راه خدا دشمنی ایجاد می‌کنند.

پس بر ما است که در برابر دسیسه دشمنان خدا و پیامبر و دینش بایستیم، و امتی واحد باشیم و با یکدیگر جمع شویم و از یکدیگر استفاده کنیم و همه خود را چون یک نفر دعوتگر قرار بدهیم.

و راه وحدت این است که همه رهبران در هر شهری جمع شوند و با بررسی اوضاع همه به یک برنامه اتفاق کنند که همه را دربر گیرد، حتی اگر شیوه هر یک در دعوت دادن به راه خدا با

دیگری فرق کند، مهم نیست و ایرادی ندارد، بلکه مهم این است که ما همه دوست و برادر و برحق یکدیگر را به آغوش بگیریم.

اما این که کدامیک از این گروه‌ها بهتر است؟ اگر من بگویم: فلان گروه، بهتر است این گفته من اقرار به این تفرقه می‌باشد، و در صورتی که من تفرقه را نمی‌پسندم و به نظر من باید ما صادقانه و مخلصانه به کار خود بنگریم و دیدگاهی صادقانه نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبرش و حکام مسلمین و توده ملت مسلمان داشته باشیم، و باید دست به دست یکدیگر دهیم، و امت واحدی باشیم و حق و حقیقت، به سپاس خداوند روشن و واضح است. و حق بجز بر فردی که روی گردان است یا تکبر می‌ورزد پوشیده نمی‌باشد، اما کسی که با باور و یقین و تسلیم شدن در برابر حق به حق روی می‌آورد، بدون تردید او برای دست پیدا کردن به حق به زودی موفق خواهد شد.

امت نباید دچار تفرقه شود، یکی اخوانی و یکی تبلیغی و یکی سلفی باشد

{۶۸} آیا وابستگی و منسوب بودن به حزب اخوان المسلمین یا جماعت تبلیغ در کشور ما، درست است یا اشتباه است؟

* به نظر من چنین کاری اشتباه است، و نباید امت اسلامی متفرق شود یکی اخوانی و یکی تبلیغی و یکی سلفی باشد، همه ما می‌خواهیم زیر یک پرچم و تحت یک شعار و آن اسلامی است که پیامبر ﷺ آورده، گردهم آمده و امتی واحد باشیم و انسان باید به اندازه توان بر حسب دستور و سنت پیامبر ﷺ برای کسی که هدایت را طلب می‌نماید، معلوم است، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۱۷﴾ [القمر: ۱۷]. یعنی: «ما قرآن را آسان ساخته‌ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟»

همه احزاب باید یک حزب باشند، و امت نباید به احزاب مختلفی تقسیم شود

{۶۹} موضع ما در برابر افرادی که دعوت می‌دهند برای پیوستن به حزب اخوان المسلمین و یا جماعت تبلیغ، با منطق و نام‌برادری و محبت برای خدا باید چگونه باشد؟

* اگر کسی بنابر محبت و برادری در راه خدا به پیوستن به این دو حزب دعوت می دهد، بی گمان که چنین نیتی، نیتی سالم و درست است، یعنی او دوست دارد که مسلمانان با یکدیگر برای خدا محبت بورزند، اما این که به پیوستن به یک حزب دعوت می دهد و خودش را به یک حزب منسوب می کند درست نیست، به نظر من این دو حزب باید یکی باشند تا مسلمین دچار تفرقه نشوند.

نباید دو بیعت در گردن یکی باشد

{۷۰} آیا جایز است که در گردن فرد دو بیعت باشد، یکی بیعت ولی امر و یکی بیعت رهبر حزب؟

نباید در گردن شخص دو بیعت باشد، یکی بیعت حاکم کشور و یکی بیعت رهبر حزبی که به آن منسوب است، و اما گفته پیامبر ﷺ که فرموده است: «هرگاه سه نفر به سفری رفتند، باید از میان خود یکی را امیر خود قرار دهند»^(۱) به معنی این نیست که آن‌ها با او بیعت کنند، بلکه به این معنی است که باید در میان گروه فردی باشد که همه سخن او را بپذیرند، تا دچار اختلاف نشوند، و این حدیث دلالت دارد که ما باید از هر طریق دروازه اختلاف را ببندیم.

هر حرکت اسلامی دشمنانی دارد که بر ضد آن پیاپی خیزند

{۷۱} گروه‌های اسلامی خارج از کشور ما در برابر یورش سرسخت و وحشیانه بعضی از نویسندگان و روزنامه‌نگاران قرار دارند، نظر شما در مورد کسی که به قصد توهین در مورد حرکت‌های اسلامی سخن می گوید، چیست؟

* من می گویم که بستن دهان مردم امکان پذیر نیست، و باید دانست که افرادی که حق را نمی‌خواهند بر ضد هر حرکت و بیداری اسلامی قیام می‌کنند، چون خداوند متعال فرموده

(۱) - ابوداود به روایت ابوهریره (۲۶۰۸ - ۲۶۰۹) کتاب الجهاد باب (۸۸). ارنائووط سند این حدیث را حسن

دانسته است. نگاه کنید به شرح السنة (۷ / ۱۱).

است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ﴾ [الفرقان: 31]. یعنی: «اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از بزه‌کاران را دشمن ساخته‌ایم».

مثالی دیگر بگوییم: پیامبر ﷺ قبل از این که وحی بر او نازل شود، و به پیامبری برگزیده شود از دیدگاه قریش نماد امانتداری و صداقت بود، اما وقتی خداوند او را به پیامبری برگزید، قریش او را کذاب، ساحر، مجنون و شاعر و متصف به هر عیبی می‌کردند.

بنابراین، هر حرکت و بیداری اسلامی حتماً دشمنانی خواهد داشت که بر ضد آن قیام می‌کنند. بنابراین، نمی‌توان گفت: از بین بردن این پدیده ممکن است، اما می‌گوییم که اهل خیر باید بردبار باشند، چشمداشت پاداش الهی را داشته باشند، و به اندازه‌ی توان خویش از خود دفاع کنند، بلکه دوست دارم که موضع آن‌ها در برابر دشمنان‌شان موضعی قوی و نیرمند باشد.

افرادی به راه خدا دعوت می‌دهند و ظاهر آن‌ها حکایت از اصلاح و هدایت می‌نماید، اما روش‌هایی دارند که با روش پیامبر ﷺ مخالف است

{۷۲} در جهان اسلام گروه‌هایی یافته می‌شود که کار دعوت دادن به راه خدا را انجام می‌دهند، و پیروان خود را به تصوف و بیعت با امیر گروه و فراگرفتن انکاری بدعتی که در سنت پیامبر دیده نمی‌شود، فرا می‌خوانند، یک طلبه در برابر چنین گروهی باید چگونه موضعی اتخاذ کند؟

* موضع طلبه باید در برابر این دعوت که ظاهرش صلاح و اصلاح است، اینطور باشد که این دعوت را تا زمانی که ظاهرش خیر و خوبی هست استقبال نماید، امر بر او لازم است که اشتباهات آن‌ها را تصحیح کند و گمراهی و انحراف آن‌ها را بیان دارد که یکی از آن انحرافات این است که به شخصی از آنان بیعت داده شود، به خاطر این که امیر آنان شود به جز حاکم عام، اما این که وقتی به سفری بروند، و یکی را به عنوان امیر تعیین کنند، این کار شرعی است، زیرا پیامبر ﷺ به هر گروهی که به سفر می‌رفت دستور داده است که یکی را به عنوان امیر تعیین کند، زیرا گروه بدون این که کسی را داشته باشد که آن را راهنمایی کند، دچار هرج و مرج می‌شود، همانطور شاعر گفته است:

«لا یصلح الناس فوضی لا سراً لهم»

حالت مردم در وضعیت هرج و مرج که رئیسی ندارند، خوب نخواهد شد، اما اگر فردی را به عنوان امیر انتخاب نمایند و با او بیعت کنند که حاکم و ولی امر آنها است، و حاکمی که خداوند پیروی او را بر ما لازم ذکر کرده و کمک و یاری او را به حق بر ما لازم قرار داده حاکم خود ندانند، چنین چیزی جایز نیست.

و بدون تردید افرادی یافت می‌شوند که به راه خدا دعوت می‌دهند، و ظاهر آنها صلاح و درستکاری است، اما دارای روش‌هایی هستند که با آنچه پیامبر ﷺ آورده فرق می‌کند، بر ما لازم است فرصتی بیابیم که از چنین افرادی استفاده کنیم، به طوری که با آنها بیرون برویم و یا همراه آنها شویم و نگاه کنیم، چه کار می‌کنند؟ و هرگاه دیدیم که کار باطلی انجام می‌دهند، برایشان بیان کنیم که این کار باطل است، اگر آنها به حق هدایت شده و به آن باز گشتند، پس این چیزی است که ما می‌خواهیم، و اگر آنها بر روش‌های باطل خود اصرار ورزیدند، واجب است از آنها دوری جوئیم و نیز باید گمراهی‌شان برای مردم بیان شود، تا مردم فریب آنها را نخورند.

انسان نباید در دین خداوند بدون علم سخن بگوید

{۷۳} در مورد افرادی که مردم را به راه خدا دعوت می‌دهند، و به دیدار می‌روند، مردم را به مساجد فرا می‌خوانند، و بعضی از آن افراد از علم و دانش چیزی سر در نمی‌آورند، در این مورد چه نصیحت و توصیه‌ای ارائه می‌دهید؟

* در روش اصلاح مردم به نظر من باید راه‌ها و وسایل مناسب را جستجو کرد، به شرطی که آن وسیله حرام و ممنوع نباشد؛ زیرا وسایل در حد خود حکمی ندارند، بلکه وسایل حکم اهداف و مقاصد را دارند، اما وسایلی که از آنها نهی شده، نباید در دعوت بکار گرفته شوند، مانند این که رقص و ساز را وسیله‌ای برای جلب مردم قرار دهد تا مردم را اینگونه به راه خدا دعوت بدهد، اما چنین کاری حرام است، و فایده‌ای نخواهد داشت، زیرا خداوند شفا و بهبود امت خود را در آنچه بر امت حرام کرده قرار نداده است.

پس استفاده از وسایل در دعوت دادن به راه خدا جایز است، به شرطی که وسایل ممنوع نباشند، زیرا وسیله به اعتبار ذات خود عبادت نیست، اما راهی به سوی هدف و مقصد می‌باشد. و این که آن‌ها به دیدار مردم می‌روند، و برایشان قرآن تلاوت می‌کنند و به اندازه مقدور احادیث پیامبر ﷺ را بیان می‌دارند و با آن‌ها همسفر می‌شوند تا آن‌ها را یاد بدهند، و راهنمایی کنند، بدون تردید چنین کاری خوب است، اما از این نظر که آن‌ها بدون علم سخن می‌گویند، جایز نیست. زیرا نباید انسان در دین خدا بدون علم سخن بگوید، خداوند متعال فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [الأعراف: ۳۳]. یعنی:

«بگو خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار را خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد، و ظاهر گردد و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند و بزهکاری را و ستمگری را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید، بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقانیت خبر در دست باشد، و این که به دروغ از قول خدا چیزی را بیان دارید که نمی‌دانید».

و نیز فرموده است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿۳۳﴾﴾ [الإسراء: ۳۶]. یعنی: «از چیزی دنباله‌روی نکن که از آن ناآگاهی، بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد».

و به این مناسبت دوست دارم بسیاری از سخنرانان را که در سخنرانی‌های خود احادیث لجام گسیخته و نادرست را ذکر می‌کنند تذکر دهم.

و این احادیث یا ضعیف‌اند و یا موضوع هستند، و سخنرانان می‌گویند: ما مردم را فقط توسط چنین احادیثی هست که جذب می‌کنیم، و این اشتباه بزرگی است، زیرا احادیث صحیح و قرآن خدا ما را از استفاده از احادیث ضعیف و موضوع بی‌نیاز می‌کند.

من با افرادی که از این جماعت نقد می‌کنند مخالف هستم

{۷۴} به کثرت از جماعت دعوت و تبلیغ انتقاد می شود، با وجود این که این جماعت نقش برجسته ای در دعوت دارد، امید است به جای برحذر داشتن از این جماعت، این جماعت را در دعوت سلیم نصیحت کنی؟

* سخن های زیادی در مورد جماعت ها گفته می شود که کدامیک از این جماعت ها بهتر است و سخن هایی از این قبیل، در مورد جماعت دعوت و تبلیغ سخن های زیادی گفته می شود، به نظر من در این جماعت خیر بزرگی است، و تاثیر به سزایی دارد که در جماعت های دیگر که بیشتر تاثیر گذار هستند، چنین تأثیری مشاهده نمی شود.

و چه بسا کافرانی بوده اند که به دعوت این جماعت، مسلمان شده اند و چقدر گناهکارانی بوده اند که با دعوت این ها راه طاعت را در پیش گرفته اند، و این چیزی است ثابت و مشهود که قابل انکار نیست، اما به نظر من این جماعت احتیاج به علم دارد، و در مورد بعضی افراد این جماعت به من اطلاع رسیده است که به علم و تعمق در آن علاقه ندارند، و می گویند: تعمق در علم ویژه علماء است و دیگر چنین حرف هایی در مورد علم می گویند، این اشتباه است و انتقاد من از جماعت تبلیغ در همین مورد است.

همچنین به من رسیده که رهبران این جماعت خارج از کشور ما، در دیگر کشورهای اسلامی دارای انحراف عقیدتی هستند، اگر درست باشد و دارای انحراف عقیدتی باشند، باید از آن ها پرهیز کرد و فقط به دعوت در داخل کشور ما به صورت صحیح و درست بسنده نمود. به هر حال، در جماعت تبلیغ خیر بزرگی می بینیم، ولی نقص هایی هم دارند، و همچنین مردم را از رهبران این جماعت در خارج از کشور ما اگر واقعاً انحراف عقیدتی دارند، برحذر می دارم، اما سرزمین ما به سپاس خداوند دارای علماء و نیکوکاران می باشد و نیاز نیست که ما به خارج از کشور سفر کنیم، مگر اسلام از کجا برخاسته است؟

آیا از این سرزمین برنخاسته است؟ و ایمان در نهایت به اینجا یعنی به مدینه برمی‌گردد، پس این سرزمین اولین محل طلوع اسلام بوده و در آخر هم باز هم اسلام به اینجا بر خواهد گشت، و اینجا است که پیامبر ﷺ فرموده است: «یهود و نصارا را از جزیره عربی بیرون کنید»^(۱).
و در مریضی فوتش فرموده است: «مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید»^(۲).
و در روایت مسلم فرموده است: «یهود و نصارا را از جزیره عربی حتماً بیرون خواهم کرد، تا این که جز مسمان کسی در آن باقی نماند»^(۳).

شش صفتی که جماعت تبلیغ به آن دعوت می‌دهد، نقص‌های بزرگی دارند

{۷۵} دعوت جماعت تبلیغ بر محور شش صفت دور می‌زند، و این صفات، صفات اصحاب است، آیا این صفات‌های ششگانه اصلی در قرآن و سنت دارند؟
و نظر شما در مورد این صفات چیست؟

* صفات ششگانه که برادران جماعت تبلیغی به آن دعوت می‌دهند، بدون تردید صفت‌های خوب و نیکویی هستند، اما تنها ویژگی‌ها و صفاتی نیستند که صفات دعوت‌گران و دعوت‌داده‌شدگان به راه خدا در آن منحصر باشد، بلکه برادران تبلیغی صفت‌های بزرگی که بزرگ‌تر است، از آنچه که آن‌ها به آن دعوت می‌دهند، یا از بعضی از آنچه آن‌ها دعوت می‌دهند، بزرگ‌تر است، ترک کرده‌اند، اما این اجتهاد آن‌هاست.

بنابراین، ما به بعضی از مردم نوشته‌ایم که این دعوت کوتاهی‌هایی دارد، و باید آن‌ها دعوت خود را بر آنچه پیامبر دین خویش قرار داده، متمرکز کنند و آن مطالبی است که

(۱) - حافظ ابن حجر در التلخیص الحبیر (۴ / ۱۳۹) و گفته است با عبارت «أَخْرَجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ» متفق علیه است.

(۲) - قسمتی از حدیث بخاری به روایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما شماره حدیث (۳۱۶۸) الفتح (۶ / ۳۱۲) کتاب الجزیه والموادعة، باب (۶) و مسلم به شماره (۲۰ - ۱۶۳۷) کتاب الوصیة، باب (۵).

(۳) - مسلم روایت کرده است از حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه به شماره (۶۳ / ۱۷۶۷) کتاب الجهاد و السیر، باب (۲۱).

حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه به آن دلالت دارد که فرمود: در حالی که ما با پیامبر صلی الله علیه و آله نشستیم، ناگهان مردی وارد شد که لباس هایش به شدت سفید بود، و موهایش به شدت سیاه بود، نشانه سفر بر او دیده نمی شد، و هیچیک از ما او را نمی شناخت، او وارد شد و نشست و زانوهایش را به زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه زد، و دست هایش را بر ران هایش گذاشت، و گفت: ای محمد مرا از اسلام خبر ده که چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام یعنی این گواهی بدهی که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، و این که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است، و نماز را برپا داری، و زکات مالت را بدهی، و رمضان را روزه بگیری، و به حج خانه خدا بروی، گفت: راست گفتی، سپس گفت: مرا از ایمان باخبر کن، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان یعنی به خدا و فرشتگانش و کتاب هایش و پیامبرانش و روز قیامت و تقدیر خیر و شر خدا باور و ایمان داشته باشی، گفت: راست گفتی، سپس گفت: مرا از احسان خبر ده، پیامبر فرمود: احسان یعنی این که خدا را طوری عبادت کنی که گویا او را می بینی، و اگر او را نمی بینی او تو را می بیند و در آخر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این جبرئیل بود، پیش شما آمد تا دیتان را به شما بیاموزد»^(۱).

پس اگر برادران جماعت تبلیغی، دعوت خود را بر این اصول که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را دین نامید، متمرکز می کردند، برایشان بهتر و صحیح تر بود.

و شش صفتی که جماعت تبلیغی به آن دعوت می دهند، بدون شک دارای نقص های بزرگی اند که بر برادران تبلیغی لازم است که آن را با رهنمودهای شریعت تکمیل نمایند.

باید به یک حزب وابسته باشد

{۷۶} بعضی از حکومت ها به تكثر احزاب و چند حزبی دعوت می دهند، در حالی که خود نظام حکومتی وابسته به یکی از احزاب است، و ما می بینیم که حزب وابسته به حکومت، جانانه

(۱) - بخاری روایت کرده است از حدیث ابوهریره رضی الله عنه شماره (۵۰) الفتح (۲ / ۱۴۰) کتاب الایمان، باب (۳۷) و همچنین مسلم روایت کرده است از حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه به شماره (۱ - ۸) کتاب الایمان، باب (۱).

از نظام حکومتی دفاع می‌کند، و این نظام شریعت اسلامی را اجرانمی‌نماید، با وجود این که افراد مسلمان و غیر مسلمان در حزب وجود دارند.

* دولت باید به یک حزب وابسته باشد، و آن حزب، حزب خدا است که ضامن حکم گرداندن شریعت اسلامی در همه امور در عبادات که رابطه انسان و خدایش می‌باشد، و در معاملات میان مردم چه در مسایل خانوادگی و یا جوانب دیگر اقتصادی و نظامی و غیره می‌باشد، این وظیفه هر حکومتی است که بر کشوری اسلامی حکمرانی می‌کند، چون مسلمین زمام امر را به این حکومت داده‌اند، و به زبان قال یا به زبان حال بر این حکومت شرط کرده‌اند که شریعت الهی را اجرا کند، زیرا ملت مسلمان می‌خواهد که فقط اسلام تنها مرجع قانون و حکومت و زندگی باشد، نه چیزی دیگر. در هر کشوری از کشورهای اسلامی لازم است که به کتاب خدا و سنت پیامبر باز گردد، و همه احزاب سیاسی و غیر سیاسی را به یک حزب که همان حزب الله است که اجراکننده شریعت الهی است، تبدیل نماید، و اگر حزب تنها حزب الله باشد، مسلمین از ضرر چند حزبی و تکثر احزاب در امان خواهند بود، و خداوند در قرآن کریم به مضرات تعدد و اختلاف اشاره نموده و فرموده است که تعدد و تنازع سبب شکست خواهد شد، ﴿وَلَا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: 46]. یعنی: «کشمکش نکنید، در مانده و ناتوان می‌شوید، و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود».

و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: 105]. یعنی: «و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند، پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید و ایشان را عذاب بزرگی است».

حکم اعتصاب از کار

{۷۷} حکم اعتصاب در کشورهای اسلامی برای ساقط گرداندن نظام لائیک (علمانی) چیست، و جریان مردی که از دست همسایه اش در اذیت بود و به پیامبر شکایت برد، و سپس وسایل خانه را بیرون کرد، چیست؟

* این سؤال برای راهنمایی کردن جوانان مسلمان مهم است، چون اعتصاب از کار، چه در مورد خاصی باشد یا در زمینه حکومت باشد، اساسی در شریعت ندارد، و بدون تردید برحسب حجم فراگیری اعتصاب و نیاز آن، زیان های بزرگی را در پی دارد، و نیز شکی نیست که اعتصاب از روش های فشار آوردن بر حکومت هاست و آنچه در سؤال مطرح شد، این بود که هدف از اعتصاب ساقط کردن نظام لائیک است.

قبل از هر چیز لازم است ثابت کنیم که این نظام لائیک است یا نه؟ پس اگر معلوم شد که نظام لائیک است، باید بدانیم که خروج و قیام علیه حکومت جایز نیست، مگر با چند شرط که پیامبر ﷺ آن را بیان داشته است، همچنان که در حدیث عباده بن صامت رضی الله عنه آمده که گفت: «ما با پیامبر ﷺ بیعت نمودیم که در تمام احوال از او اطاعت کنیم در خوشی و ناخوشی مان و در سختی و آسانی مان و در دادن آن حقی که برای همه است و به ما داده نمی شود، و به دیگران آن را می دهند، و همچنین بیعت نمودیم که در حکم حاکمان دخالت نکنیم، مگر این که از آنان کفری آشکار ببینیم که از طرف خدا دلیل بر کفر آن داشته باشیم»^(۱).

شرط اول این است که شما به یقین بدانید که حکومت مرتکب کفر شده است.

شرط دوم: باید آنچه که حکومت مرتکب شده کفر باشد، اما اگر فسق باشد، هر چند بزرگ باشد، خروج علیه حکومت درست نیست.

شرط سوم: کفر آشکار و علنی باشد که احتمال تاویل نداشته باشد.

شرط چهارم: برهان و دلیل قاطعی از کتاب و سنت یا اجماع امت برای آن کفر وجود داشته

باشد، این چهار شرط از حدیث اخذ می شود.

(۱) - بخاری (۷۰۵۶) کتاب الفتن، باب (۲) مسلم، (۴۲ - ۱۷۰۹۰) کتاب الإمارة، باب (۸).

شرط پنجم که از اصول عمومی دین اسلامی برمی آید، این است که مخالفین توانایی شکست دستگاه حکومتی را نداشته باشد، نتیجه به ضرر آن‌ها خواهد بود، و خودشان از بین خواهند رفت. بنابراین، ضرر قیام به مراتب بیشتر از مضرات سکوت در برابر حکومت خواهد بود، پس برای ساقط کردن نظام لاییکی این پنج شرط را باید در نظر داشت، اگر بعد از وجود شرایط مذکور مشخص شد که اعتصاب راه ساقط کردن حکومت لاییکی است، اشکالی ندارد. و اگر یکی از شرایط چهارگانه ای که پیامبر ﷺ برای قیام علیه حکومت بیان داشته است، یا شرط پنجم که ضوابط شریعت اسلامی آن را ایجاب می کند، وجود نداشته باشد اعتصاب و حرکت برای ساقط گرداندن حکومت لاییکی درست نیست.

آیا برخورد با نظام حکومتی درست است

{۷۸} بعد از اعتصاب خواسته‌های افرادی که اعتصاب کرده‌اند، برآورده می شود و اگر به خواسته‌هایشان پاسخ داده نشود، آیا جایز است که با حکومت با انقلاب ملی مردم برخورد کرد؟

* به نظر من نباید انقلابی ملی به راه انداخت، چون در این صورت نیروی مادی به دست حکومت است، مردم و شورشیان اسلحه ای جز کارد آشپزخانه و عصای چوپان در دست ندارند، و با کارد و عصا نمی توان در برابر تانک و اسلحه مقاومت کرد، اما اگر شرایط مذکور وجود داشتند، می توان از راهی دیگر به مبارزه با حکومت پرداخت و نباید ما شتابزده عمل کنیم، زیرا هر کشوری که سال‌های طولانی با استعمار زندگی به سر کرده، نمی توان در یک صبح و شام آن را به کشوری اسلامی متحول کرد، بلکه باید برای رسیدن به هدف، از سیاست نفس طولانی و بردباری استفاده کرد، و انسان وقتی می خواهد قصر بسازد، بنیاد آن را پی ریزی می کند، چه برای سکونت کردن در آن زنده باشد، یا قبل از این که در آن سکونت اختیار کند، از جهان چشم فرو بندد، پس مهم این است که دژ و قلعه اسلامی بنا شود، گرچه هدف سال‌ها بعد محقق شود، پس به نظر ما نباید در چنین کارهایی شتابزده عمل کنیم، و نباید شورش و انقلابی مردمی به راه بیاندازیم، زیرا مسئله خطرناک است و شما می دانید که بیشتر انقلاب‌های

مردمی به صورت هیاهو و غوغا است که بر چیزی استوار نیست، و اگر نیروها به یکی از محله‌های انقلابیون بیایند و بعضی را از بین ببرند، دیگران همه از انقلاب و اعتراض دست کشیده از فکر خود برمی گردند.

تحصن از روش‌های فشار بر حکومت است

{۷۹} {اعتصاب و تجمعات، تحصن جوانان در میدان‌ها را به دنبال دارد، مثل این که جوانان در میدان‌های حکومتی تحصن می‌کنند و شب‌هایی را در آن میدان‌ها به سر می‌برند، حکم تحصن چیست و آیا در شریعت دارد؟

* بی‌تردید تحصن از روش‌های فشار بر حکومت است و تا جایی که من می‌دانم تحصن فرهنگی است که از طرف بیگانگان وارد سرزمین ما شده است، اما باید دانست که وسایل بر حسب مقاصد خواهند بود، و اگر وسیله امر ناجایز و ممنوعی نباشد، حکم هدف را دارد و تحصن مانند اعتصاب است که ما قبل از این حکم آن را بیان داشتیم.

این جمله نیاز به توضیح دارد

{۸۰} {نظر شما در مورد کسی که می‌گوید: در آنچه باهم اتفاق نظر داریم، اتحاد می‌کنیم و در آنچه باهم اختلاف داریم، یکدیگر را معذور می‌دانیم، چیست؟

* به نظر ما این جمله مختصر است، و نیاز به توضیح دارد: اما این که ما در آنچه اتفاق نظر داریم، اتحاد کنیم این حق است، و اما این که ما بعضی بعضی را در آنچه اختلاف داریم معذور بدانیم، نیاز به توضیح دارد، پس آنچه در آن گنجایش اجتهاد است، ما یکدیگر را معذور می‌دانیم و نباید به خاطر اختلاف اجتهادی دل‌ها از یکدیگر دور و متنفر شوند، اما اگر مسئله از مسایلی بود که در آن گنجایش اجتهاد وجود ندارد، کسی که در آن اختلاف کند، ما او را معذور نمی‌دانیم و باید او به حق برگردد، پس قسمت اول جمله درست است و قسمت آخر آن نیاز به تفصیل دارد.

دعوت بدون علم هرگز درست نمی‌شود

{۸۱} بعضی از دعوت‌گران را می‌بینیم که به دعوت دادن به راه خدا، و برادری برای خدا و محبت در راه خدا اهتمام می‌ورزند، اما به علم آموختن و تفقه در امور دین و عقیده و حضور در مجالس علماء اهمیت نمی‌دهند، نظر شما در این مورد چیست؟

* به نظر من اولین توشه راه دعوت‌گر، علم است، و کم توجهی به علم به معنی این است که مردم بر نادانی و جهالت باقی بمانند، و دعوت آن‌ها دعوتی کور و راه‌گم کرده باشد که راه درست در آن تشخیص داده نمی‌شود، و اگر دعوت براساس جهل و نادانی قایم باشد، هر انسان طبق عقل خودش حکم خواهد کرد، و ممکن است اموری را صحیح گمان برد، در حالی که اشتباه باشد. بنابراین، به نظر من چنین دیدگاهی اشتباه است، و باید از آن دست کشید و انسان به غیر از چیزهایی که می‌داند به دیگر چیزی دعوت ندهد، و امام بخاری رحمته الله در صحیح خود به این عنوان باب گذاشته است: (باب العلم قبل القول والعمل) و سپس به این گفته الهی استدلال کرده است: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: 19]. یعنی: «بدان که قطعاً هیچ معبود بحقی جز الله وجود ندارد، و برای گناه خود و مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه». بنابراین، ابتدا باید انسان علم داشته باشد، و سپس مردم را دعوت دهد و دعوت بدون علم هرگز پایدار نخواهد بود، فرض کنید ما می‌خواهیم از جایی به جایی برویم، فردی که به او حسن نیت داریم و او فرد خوبی است همراه خود می‌بریم تا راه ریاض را به ما نشان دهد، اما او راه را نمی‌داند، و ما را به صحراها و بیابان‌ها می‌کشد و ما او را خسته می‌کنیم، و او ما را خسته می‌کند، و در نتیجه به ریاض نمی‌رسیم، چرا چون او راه را بلد نیست، پس چگونه فردی که شریعت را نمی‌داند، می‌تواند راهنمای ما به شریعت باشد، چنین چیزی هرگز ممکن نیست.

کدامیک از این چیزها را مقدم کنیم

{۸۲} بعضی از از جوانان حیران اند که کدامیک از این کارها را مقدم دارند، علم و دعوت و جهاد در راه خدا، باید ابتدا به انجام کدامیک پرداخت؟

* طلب علم و دعوت با یکدیگر تضادی ندارند، زیرا جمع علم و دعوت ممکن است، به این صورت که انسان هم طالب علم باشد و هم به راه خدا دعوت دهد، بلکه هر طالب علمی باید به راه خدا دعوت دهد، چون دعوت دادن به راه خدا از نتایج و ثمرات علم است، پس دعوت از نتیجه‌های علم است و پیامبر ﷺ فرموده است: «تبلیغ کنید از طرف من حتی اگر یک آیه باشد»^(۱).

پس اگر تو یک مسئله را می دانی، مردم را به آن مسئله که از شریعت و آیین الهی است دعوت بده.

اما این که علم مقدم است یا جهاد، چنین چیزی به اعتبار حکم هریک و به اعتبار اختلاف احوال افراد فرق می کند.

اما در مورد اختلاف حکم هریک، باید گفت: اگر علم آموختن فرض باشد، و جهاد نفل باشد، شکی نیست که طلب علم بر جهاد مقدم خواهد بود، چون طلب علم فرض است، و اگر جهاد فرض باشد و آموختن علم نفل باشد، شکی نیست که مقدم داشتن جهاد چون فرض است، واجب خواهد بود، اما اگر هم طلب علم و هم جهاد هر دو فرض باشند، و یا هر دو نفل باشند، کدامیک را باید مقدم داشت؟ چنین چیزی بستگی به مورد دوم یعنی اختلاف احوال افراد دارد، بعضی از افراد هستند که به آن‌ها می‌گوییم: برایشان بهتر این است جهاد را بر طلب علم مقدم دارند. و بعضی افراد هستند که به آن‌ها می‌گوییم که: آموختن علم را به جهاد مقدم دارند.

پس اگر فردی قوی و دلیر و پیشتاز در جنگ باشد، و روش‌های جنگی جدید را می‌داند، اما در زمینه علم و دانش استعدادش ضعیف است، به او می‌گوییم: بهتر است به جهاد مشغول

(۱) - برای تخریج این حدیث به صفحه (۲۵) مراجعه کنید.

شود، و اگر فردی برعکس دارای بدنی ضعیف باشد، و از روش و تاکتیک‌های جنگی چیزی سر در نمی‌آورد، اما در علم و دانش ماهر است، حافظه‌اش قوی و در استدلال و فهمیدن زرننگ است، می‌گوییم: در اینجا آموختن علم مقدم است، پس برای هر جایی سخنی است. و خلاصه این که دعوت و علم با یکدیگر متضاد نیستند و دعوت ثمر و نتیجه علم است و جمع کردن میان علم و دعوت کمال دانش است.

اما در مورد علم و جهاد ما دو نظر داریم: نظر اول در حکم علم و جهاد: پس اگر یکی واجب بود، و دیگری نفل بود بدون تردید واجب مقدم خواهد بود. و اگر هر دو واجب بودند، یا هر دو نفل بودند، ما از دیدگاه نظر دوم نگاه می‌کنیم و به نسبت خود فرد با توجه به اختلاف احوال افراد حکم می‌کنیم.

هر کسی خواست که به مذهب معینی منتسب شود، نباید وقتی دلیل برایش روشن شد، با حق و دلیل مخالفت کند

{۸۳} آیا شما طلاب را به عدم تقلید از یک مذهب و مذهبگرایی توصیه می‌کنید، یا آن‌ها را در احکامی که برایشان مشکل است، به پیروی از مذهب مشخصی توصیه می‌کنید؟

* مذهبگرایی و تقلید از مذهب معینی اگر به این صورت باشد که چه مذهب او درست باشد و چه اشتباه باشد، ولی او به مذهب خود پایبند و از دیگر مذاهب اعراض می‌کند، جایز نیست، و چنین چیزی تعصب مذموم است، اما اگر انسان به مذهب مشخصی برای این که از اصول و ضوابط آن استفاده کند، منسوب هست و مذهب را به کتاب و سنت برمی‌گرداند، و اگر برای او روشن شود که حق در مذهب دیگری است، او حق را می‌پذیرد، در این صورت اشکالی ندارد، و علمای محقق مانند شیخ احمد و امثالش چنین بوده‌اند، و به مذهب مشخصی منسوب بودند، اما وقتی دلیل برایشان روشن می‌شود، آن‌ها به خاطر مذهب با دلیل و حق مخالفت نمی‌ورزیدند.

نوارها وسیله‌ای از وسایل تحصیل علم

{۸۴} آیا نوارهای کاست راهی از راه‌های تحصیل علم محسوب می‌شوند؟

و بهترین راه استفاده از نوارها چیست؟

* این که نوارها وسیله‌ای از وسایل تحصیل علم اند، هیچکسی در آن شکی ندارد، و ما این نعمت الهی را که از این نوارها بسیار استفاده کرده‌ایم، انکار نمی‌کنیم، چون اقوال علماء در هر جایی که باشند از طریق این نوارها به ما می‌رسد، در صورتی که ما در خانه‌هایمان هستیم، و بسا اوقات میان ما و آن عالم فرسنگ‌ها راه است و ما به راحتی می‌توانیم سخن او را از طریق نوار بشنویم، و این به تحقیق یکی از نعمت‌های الهی است که به ما ارزانی نموده است، و در حقیقت دلیلی برای ما یا علیه ماست و علم به وسیله این نوارها در سطح گسترده‌ای پخش شده است.

اما این که از آن چگونه باید استفاده کرد؟

این بخود فرد بستگی دارد، بعضی مردم می‌توانند در حال رانندگی ماشین، از نوار استفاده کنند، و بعضی هنگام صرف شام یا نهار یا قهوه و چایی به نوار گوش می‌دهند. مهم این است که کیفیت استفاده از آن بستگی به حالت هر شخص دارد، و ما نمی‌توانیم در این مورد یک قانون کلی بیان کنیم.

امور غیبی را باید به همان صورت که آمده‌اند قبول کنیم

{۸۵} معنی این که فرشتگان بالهای خود را برای طالب علم به خاطر رضامندی از کاری

که انجام می‌دهد، می‌گسترانند چیست؟

* در امور غیبی بر ما واجب است که به هر صورتی که آمده‌اند، آن را بپذیریم، این قاعده مفید را به خاطر بسپارید: «در امور غیبی باید آنچه ظاهر نصوص می‌رساند، پذیرفت» چون عقل ما حقیقت و ماهیت آن را نمی‌تواند درک کند، و این سؤال که آیا فرشتگان بال دارند؟ بله، فرشتگان دارای بال هستند، و خداوند متعال در قرآن فرموده است: ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ

رُسُلًا أُولِي أَعْيُنٍ ﴿۱﴾ [فاطر: 1]. یعنی: «فرشتگان را با بال‌های دوتا دوتا و سه تا سه تا و چهار تا چهارتایی که دارند، مأموران کرد».

پس فرشتگان بال دارند، و بعید نیست که این بالها را برای طالب علم بگسترانند، و لازم نیست ما بال فرشتگان را مشاهده کنیم، چون این مطلب علم غیبی است، همانطور که ما ایمان داریم که فرشتگان در راست و چپ ما نشسته‌اند، و هر چه ما می‌گوییم: می‌نویسند. خداوند متعال فرموده است: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿۱۸﴾﴾ [ق: 18]. یعنی: «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند، مگر این که فرشته‌ای مراقب و آماده آن سخن است».

آیا شما این فرشتگان را می‌بینید؟ هرگز نه.

پس ما باید به آنچه نص دلالت دارد که فرشتگان بال‌های خود را برای طالب علم به زمین می‌گذارند، ایمان داشته باشیم، اما این که چگونه! خداوند بهتر می‌داند.

و همچنین یکی از دیگر امور غیبی که ما کیفیت آن را نمی‌دانیم، مطلبی است که بعضی از دانشجویان و طلاب مطرح می‌کنند که پیامبر ﷺ خبر داده است که خورشید وقتی غروب می‌کند می‌رود اطراف عرش سجده می‌کند، و از خداوند اجازه می‌خواهد و اگر به آن اجازه داده شود، طلوع می‌کند و اگر نه برمی‌گردد^(۱).

ممکن است کسی بگوید: ما اکنون خورشید را مشاهده می‌کنیم، از دید ما پنهان می‌شود، و بر ملتی دیگر طلوع می‌کند، بطور مثال اینجا طلوع می‌کند، اما هنوز در جایی دیگر غروب نکرده است و یا در منطقه شرقی غروب کرده، و در محل ما هنوز باقی است. پس چگونه می‌توان گفت: به عرش می‌رود و سجده می‌کند...؟

ما می‌گوییم: بر تو واجب است به آنچه پیامبر ﷺ فرموده ایمان داشته باشی. اما این که چگونه این کار انجام می‌گیرد، این از امور غیبی است که جز خداوند تعالی یا بنده‌ای از بندگان الهی که خداوند او را اطلاع داده است، کسی کیفیت آن را نمی‌داند.

(۱) - بخاری، حدیث ابوذر ﷺ الفتح (۱۳ / ۴۱۵) کتاب التوحید، باب (۲۲) و مسلم (۲۵۰ - ۱۵۹) کتاب الایمان، باب (۷۲).

بنابراین، وقتی پیامبر ﷺ این حدیث را بیان کرد، ابوذر (روای حدیث) نپرسید که این قضیه به چه صورت انجام می‌گیرد، بلکه او سر تسلیم فرود آورد، و چیزی نگفت و همچنین بعضی از طلاب می‌پرسند: خداوند در یک سوم آخر هر شبی به آسمان دنیا نزول می‌کند^(۱). و ما مشاهده می‌کنیم که یک سوم آخر شب در کره زمین فرق می‌کند، پس چنین چیزی چگونه ممکن است؟ ما می‌گوییم: خداوند داناتر است، و بهتر می‌داند و به این ایمان داریم که خداوند به آسمان دنیا می‌آید، وقتی که دو سوم شب گذشته و یک سوم آن باقی مانده باشد، و وقتی صبح بدمد و وقت نزول الهی نسبت به افرادی که برای آن‌ها فجر طلوع کرده است، به پایان می‌رسد، و خداوند ماورای این مطلب را بهتر می‌داند.

آیا می‌توان دین را تنها از کتاب‌ها آموخت

{۸۶} آیا فراگرفتن دین تنها از کتاب‌ها بدون علماء درست است و بویژه وقتی علم آموختن توسط علماء به علت کمبود آن‌ها مشکل باشد، و نظر شما در مورد گفته کسی که می‌گوید: هر کسی استادش کتابش باشد اشتباهات او از درستی‌هایش بیشتر خواهد بود؟

* بدون تردید علم با آموختن از علماء و از کتاب‌ها حاصل می‌شود، چون کتاب عالم، گویا خود عالم است، زیرا عالم وقتی کتاب‌هایی می‌نویسد با تو از طریق کتابش سخن می‌گوید، پس وقتی آموختن علم از علماء مشکل باشد علم را باید از طریق کتاب‌ها جست.

اما از طریق علماء نسبت به طریق کتاب‌ها بهتر می‌توان علم تحصیل کرد، زیرا علمی که از طریق کتاب‌ها به دست می‌آید بیشتر خسته می‌کند، و نیاز به تلاش و کوشش بزرگی دارد و با وجود تلاش ممکن است، گاهی بعضی از مطالب مانند قواعد و اصولی که اهل علم وضع کرده‌اند را نفهمد و برایش پوشیده بماند. بنابراین، باید تا حد امکان فردی که دنبال علم است، مرجعی از اهل علم داشته باشد، اما این گفته که، هر کسی راهنمایش کتابش باشد اشتباهات او

(۱) - قسمتی از حدیثی که بخاری از ابوهریره ذکر کرده است، به شماره (۱۱۴۵) الفتح (۳/ ۳۵) کتاب التهجید، باب (۱۴) و مسلم (۱۶۸ - ۵۷۸) کتاب صلوات المسافرین و قصرها، باب (۲۴).

از درستی هایش بیشتر خواهد بود، این گفته به طور مطلق درست نیست، و نه مطلقاً اشتباه است، زیرا فردی که علم را از هر کتابی که می‌بیند، فرامی‌گیرد، بدون شک زیاد اشتباه خواهد کرد، اما کسی که در آموختن علم از طریق کتاب بر کتاب‌های افراد معتمد و معروف به علم و امانت تکیه نماید، چنین فردی اشتباهاتش زیاد نخواهد بود، بلکه در بیشتر آنچه می‌گوید درست می‌گوید.

حکم سفر به سرزمین کفار

{۸۷} حکم سفر به سرزمین کفار بدون نیاز چیست؟

* سفر به سرزمین کفار بدون سه شرط جایز نیست.

شرط اول: باید دارای علم باشد که شبهات را پاسخ دهد، زیرا آنجا کفار اشکال‌هایی وارد می‌کنند که مردم را به انحراف می‌کشاند، پس باید انسان دارای علم باشد، تا اشکال‌ها و شبهات کفار را جواب دهد، تا از شر آن‌ها در امان بماند، زیرا کفار دشمنان خدا و دشمن دین و اولیای الهی هستند، و آن‌ها تمام تلاش خود را برای نشر دین خود و انتشار اشکال و شبهات مبذول می‌دارند، تا مسلمان را به دینش مشکوک نمایند. بنابراین، می‌بینید که آن‌ها به کشورهای ما نشریه و نوار می‌فرستند و در خلال آن فرزندان ما را به مسیحیت فرامی‌خوانند، مسیحیان خسته نمی‌شوند شب و روز برای دور کردن مسلمانان از اسلام کار می‌کنند و از پای در نمی‌آیند، شما را توصیه می‌کنم تا از شر مسیحیان خود را بر حذر دارید، و همچنین به شما توصیه می‌کنم که خود را از شر یهود و کمونیست‌ها و از شر منافقینی که تظاهر به اسلام می‌کنند و در حقیقت دشمن اسلام هستند نجات داده و بر حذر باشید. بنابراین، من می‌گویم: فردی که می‌خواهد به سرزمین کفار سفر کند، باید دارای این شرط یعنی دارای علم و دانشی باشد که بتواند به اشکال‌های کفار پاسخ دهد.

شرط دوم: شرط دوم برای سفر به سرزمین کافران این است که فردی که به آنجا سفر می‌کند، دارای دین و ایمان باشد که او را از شهوات و لذت‌های حرام بازمی‌دارد، زیرا سرزمین

کافران سرزمین خوشگذرانی و شهوت است: ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: 44]. یعنی: «ایشان همچون چهارپایان هستند، و بلکه گمراه‌تر».

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَمُ وَالنَّارُ مَثْوَىٰ لَهُمْ﴾ [محمد: 12]. یعنی: «در حالی که کافران بهره و لذت می‌برند، و همچون چهارپایان می‌چرند و می‌خورند، آتش دوزخ جایگاه ایشان است». کنار خوشگذرانان‌اند و خوشگذرانی‌های جنسی و عقلی و فکری پیش آن‌ها زیاد است، و هیچکسی از آن بازداشته نمی‌شود. زناکار می‌تواند زنا کند، و لوطی می‌تواند عمل لواط و همجنس‌بازی انجام دهد و شرابخوار می‌تواند شراب بنوشد و همه انواع فساد و زشتی در آنجا وجود دارد، و اگر انسان دارای ایمان و دینی که او را از این خوشگذرانی‌ها نجات می‌دهد، نباشد در منجلاب این فسادها گرفتار خواهد شد.

شرط سوم: شرط سوم برای سفر به سرزمین کفار این است که انسان برای سفر به این کشورها نیاز داشته باشد یا به خاطر معالجه یا برای فراگرفتن دانشی که در کشور او به صورت تخصصی وجود ندارد، یا برای دعوت‌دادن به راه خدا و غیره نیازمند سفر به سرزمین کفار باشد، اما اگر برای سفر به این کشورها نیازی نداشته باشد، جایز نیست که به چنین کشورهایی سفر کند، زیرا فردی که به آنجا می‌رود، خطر شدیدی دین و ایمان او را تهدید می‌نماید.

و چه بسا جوانانی به این کشورها با روحیه و قلبی سالم و سرشار از ایمان سفر کرده‌اند و از آن با قلب و روحیه‌ای واژگون و تهی از ارزش‌های معنوی بازگشته‌اند، پس باید ما به این مطلب آگاه باشیم.

بعضی از مردم به کشورهای کفار سفر می‌کنند، و آنجا به بهانه معالجه رایگان یا استفاده از مزایایی که اهالی آنجا استفاده می‌کنند، در آن کشور تبعیت گرفته و به صورت رسمی خود را از تبعه آن کشور قرار می‌دهند، چنین کاری به طور مطلق درست نیست، زیرا در آن کشورها تبعیت و سختی و آسانی با آن‌ها هم‌دردی و همکاری کرده شود، و خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [فترى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم

مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَدِيمِينَ ﴿٥٢﴾ [المائدة: ٥١ - ٥٢]. یعنی: «ای مؤمنان یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید، ایشان برخی دوست برخی دیگراند، هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد، بی گمان او از زمرهٔ ایشان شمرده می‌شود و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی‌کند، می‌بینی کسانی که بیماری به دل دارند شتابزده می‌روند تا با آن‌ها دوستی و محبت ورزند، و می‌گویند: می‌ترسیم که بلایی به سر ما آید، امید است که خداوند فتح را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان گردند.»

افرادی که دل‌هایشان بیمار است آن‌ها یقین و اعتماد به وعدهٔ الهی ندارند. بنابراین، برای دوستی با کفار و محبت با آن‌ها شتاب می‌ورزند.

حکم سفر به کشورهای کفر به قصد آموختن زبان انگلیسی و دعوت دادن کفار به اسلام

{۸۸} آیا سفر به یکی از کشورهای اروپایی برای آموختن زبان انگلیسی و ضمناً دعوت دادن کفار به اسلام جایز است؟
* این سفر به دو مقصد انجام می‌گیرد، مقصد اول آموختن زبان انگلیسی، به عقیدهٔ من سفر برای آموختن زبان انگلیسی به کشورهای اروپایی لازم نیست، چون آموختن زبان انگلیسی در اینجا ممکن است.

اما مقصد دوم سفر برای دعوت دادن به راه خدا است، بدون تردید چنین هدفی پاک و خوب است، اما به دو شرط:

نخست این که انسان در سطحی از علم و دانش باشد که بتواند اشکال‌ها و شبهاتی که کفار وارد می‌کنند جواب دهد، اما اگر برای دعوت دادن مردم به راه خدا برود و علم نداشته باشد، چنین فردی مانند کسی می‌ماند که بدون اسلحه به جنگ می‌رود، پس باید علم داشته باشد تا بتواند به شبهات و اشکال‌های کفار پاسخ دهد.

و بتواند دعوت داده‌شدگان و مناظره‌کنندگان را قانع و ساکت نماید. شرط دوم: این است که دارای دین و عبادت و ایمان باشد تا بتواند از شهوات و فسادها خودش را کنترل کند، زیرا بسیاری از مردم وقتی به این کشورها سفر می‌کنند، در منجلاب فساد و هلاکت، سقوط می‌کنند، اما وقتی دارای علم و عبادت و اخلاص نیت باشد، سزاوار است او برای سفر به قصد دعوت تشویق شود و مورد همکاری قرار گیرد.

اساس و مبادی در دعوت‌دادن کفار به اسلام چیست؟

{۸۹} اساس‌ها و اصولی که مسلمان در دعوت‌دادن کفار به اسلام ابتدا باید از آن آغاز

کند، چیست؟

* بسیاری از مردم فرق دعوت‌دادن به راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را نمی‌دانند، در حقیقت این‌ها مراحل هستند که با یکدیگر تفاوت دارند.

دعوت به راه خدا به دو قسم است: دعوت عمومی و دعوت خصوصی، دعوت عمومی با سخنرانی برای عموم مردم و نوشتن کتاب برای استفاده عمومی انجام می‌گیرد، اما دعوت خصوصی به این صورت است که پیش‌فرد مشخصی بروی و او را به راه خدا دعوت دهی، و این تنها ویژه کافر نیست، بلکه گاهی مسلمان هم نیاز به دعوت خصوصی دارد، زیرا بسا اوقات ما بعضی از مسلمین را مشاهده می‌کنیم که برای ارتکاب گناه کبیره اصرار می‌ورزند، و گمان می‌برند که آن‌ها برحق هستند، یا در حرام بودن آن کار شک دارند، چنین فردی نیاز به دعوتی دارد که دعوتگر پیش‌او برود و حق را برایش بیان کند و مثال‌هایی برایشان بگوید تا قانع شود، و این را نمی‌توان امر و دستور دانست. چون که امر و دستور از گستره دعوتگر بالاتر است، زیرا همانطور که همه می‌دانیم امر یعنی خواستن کاری به صورت استعلا و خود را برتر دانستن. اما دعوتگر ارائه‌دهنده دعوت است تشویق می‌کند برانگیخته می‌نماید، اما امر کردن نوعی سلطه و برتری است. بنابراین، اگر فردی از دوستان و همسالان را دستور بدهی، می‌گویند: این التماس و خواهش است نه امر، اما اگر فردی که از تو در سطح پایین‌تری است اگر او را دستور دهی، این امر، دستور شمرده می‌شود. و اما فردی که منکر را تغییر می‌دهد، قدرت او از

امرکننده بالاتراست، چون او می‌تواند منکر را با دست خودش از بین ببرد. بنابراین، پیامبر ﷺ فرموده است: «هر کسی از شما منکری را دید، آن را با دستش تغییر دهد، و اگر نتوانست آن را بازبانش تغییر دهد، و اگر نتوانست آن را با قلبش بدیندارد»^(۱).

اما در مورد امر چنین ترتیبی وجود ندارد، و پیامبر ﷺ فرموده هر کدام از شما امری کرد با دستش امر کند... الخ.

خلاصه این که روش دعوت دادن کافر برحسب کفرش فرق می‌کند: به طور مثال کسی که وجود خدا را انکار می‌کند، مانند کمونیست‌ها ما آن‌ها را با ارائه دلایل عقلی و حسی بر وجود خدا دعوت می‌دهیم، چون آن‌ها با دلایل شرعی قانع نمی‌شوند، اما وجود خدا و وجوب وجود الهی را با دلایل عقلی و حسی واقع بیان می‌داریم، یکی از دلایل عقلی که خداوند به آن اشاره کرده است، این است: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ [الطور: 35]. یعنی: «آیا ایشان بدون هیچگونه خالق آفریده شده‌اند، و یا این که خودشان آفریدگارند».

جبیر بن مطعم رضی الله عنه که یکی از اسیران در جنگ بدر بود، می‌گوید: من از پیامبر ﷺ شنیدم که این آیه را در نماز مغرب می‌خواند، وقتی به اینجا رسید که ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ از شدت تأثیر این آیه در وجود من و جای گرفتن ایمان در قلبم نزدیک بود که دلم پرواز کند^(۲).

و ما می‌گوییم: پاسخی که در این آیه مطرح شده است، این است که آن‌ها خود به خود آفریده نشده‌اند، بلکه باید آفریدگاری داشته باشند، و آن‌ها نیز خودشان خود را نیافریده‌اند، چون آن‌ها وجودی نداشته‌اند و چیزی که وجود نداشته باشد نمی‌تواند چیز دیگر را به وجود بیاورد. بنابراین، امکان ندارد که آن‌ها خودشان خود را بیافرینند و نیز ممکن نیست که آن‌ها خود به خود آفریده شوند و آفریدگار آن‌ها خداوند عزوجل است.

(۱) - برای تخریج این حدیث به صفحه (۸۱) مراجعه کنید.

(۲) - بخاری روایت کرده است به شماره (۴۸۵۴) الفتح (۸ / ۴۶۹) کتاب التفسیر تفسیر سوره طور (۵۲)، باب

اما دلایل حسی این است ما و دیگران می‌بینیم که انسان از خداوند چیزی می‌خواهد، و خداوند همان چیزی را که او خواسته به او می‌دهد، و در قرآن و سنت شواهد زیادی بر این مطلب وجود دارد، و همچنین در واقعیت زندگی در میان مردم موارد زیادی وجود دارد، و اگر فرد از کسانی باشد که به وجود خداوند ایمان داشته باشد، اما رسالت پیامبر ﷺ را قبول نداشته باشد، مانند یهود و نصارا ما آن‌ها را با بیان حقیقت بودن رسالت پیامبر ﷺ به راه خدا دعوت می‌دهیم، و بویژه به نصارا می‌گوییم: آیا شما به عیسی ایمان دارید؟ آن‌ها در جواب خواهند گفت: بله، می‌گوییم: آیا او را تصدیق می‌کنید؟ می‌گویند: بله، ما می‌گوییم: به فرموده الهی گوش فرا دهید که فرموده است: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾ [الصف: 6]. یعنی: «و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما بوده، و توراتی که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم، و به پیغمبری که بعد از من می‌آید، و نام او احمد است مژده می‌دهم، اما هنگامی که آن پیغمبر همراه با معجزات روشن و دلایل متقن به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکار است.»

آیا مژده‌دهنده به چیزی مژده می‌دهد که به مژده‌داده‌شدگان ربطی ندارد؟ خیر پس در این صورت شما نصارا باید محمد را تصدیق کنید، اگر بگویند: عیسی به احمد ما را مژده داده، و این پیامبر خدا است، و ما منتظر احمد هستیم، من می‌گوییم: گفته الهی را بخوانید که فرموده است: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾ کلمه (جاء) فعل ماضی است، پس شخصی که به آمدنش مژده داده شده است آمده است، و آیا بعد از عیسی پیامبری جز محمد ﷺ آمده است؟! هرگز نه.

اگر بگویند: بعد از عیسی پیامبر غیر از محمد ﷺ آمده، ما می‌گوییم: پیامبری که شما ادعا می‌کنید غیر از محمد ﷺ آمده است، از او پیروی کنید، اما آن‌ها چنین ادعایی نمی‌کنند، ما می‌گوییم: پس احمد همان محمد است، اما خداوند برای این که برتری پیامبر ﷺ را برای عیسی

آشکار نماید، او را احمد نامید، چون کلمه احمد اسم تفضیل است، فرقی ندارد که از اسم فاعل یا اسم مفعول آمده باشد، و این دلالت بر برتری و شرافت پیامبر ﷺ است، چون احمد یعنی فردی از همه مردم بیشتر خدا را ستایش می‌کند، و همچنین به معنی سزاوارترین فرد برای این که ستایش شود، پس کلمه احمد از دو طرف مفهوم برتری را می‌رساند، و یکی این که از همه مردم سزاوارتر است که ستایش شود.

و این اسم در مژده‌دادن به بنی اسرائیل انتخاب شده تا برتری پیامبر ﷺ بر دیگر بشریت آشکار شود.

انسان باید نزدیک‌ترین افراد به خود را دعوت دهد

{۹۰} حکم شریعت در دعوت دادن در جوامع خارجی عربی و غیر عربی در کشورهای بیگانه چیست، بسیاری از دعوت‌گران با شور و هیجان شدیدی نظر خود را به این مورد متمرکز می‌کنند؟

* به نظر من انسان باید نزدیک‌ترین افراد به خود را دعوت دهد، زیرا خداوند در ابتدا که پیامبرش ﷺ را مبعوث کرد، فرمود: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: 214]. یعنی: «خویشاوندان نزدیک خود را بترسان».

پس اگر در کشور خودش زمینه برای دعوت و اصلاح مردم فراهم بود، مناسب نیست به کشورهای دیگر برود، گرچه آن کشور در کنارشان قرار داشته باشد، و اگر سرزمین خودش به صورت مطلوب پایبند دین بود، از آنجا به کشور دوم برای دعوت منتقل شود، و پس از آن جا به جایی دیگر برود، و همینطور ادامه دهد. بنابراین، خداوند تعالی به پیامبر ﷺ فرمود: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ و به عموم مؤمنان فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ [التوبة: ۱۲۳]. یعنی: «ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که با شما نزدیک‌ترند، و باید که از شما شدت و حدت ببینند».

و اگر کشور خودش نیاز به دعوت و اصلاح داشته باشد و او به آمریکا یا روسیه و دیگر کشورها برای دعوت دادن به راه خدا برود، چنین چیزی خلاف حکمت است، زیرا حکمت ایجاب می کند که انسان قبل از هر چیزی به اصلاح شهر و وطن خودش پردازد، بلکه نخست باید به اصلاح خانواده اش سپس افرادی که به او نزدیک تراند مشغول شود، زیرا خداوند پیامبرش ﷺ را اینطور راهنمایی کرده است و ما باید از این رهنمود پیروی کنیم.

کافر را با چیزی دعوت می دهیم که کفرش را نقض می کند

{۹۱} ما می دانیم که روش دعوت دادن مسلمان ترغیب و ترهیب است، طبق دلایل قرآن و احادیث اما روش دعوت دادن کافر چگونه است؟

* روش دعوت دادن کافر مانند دعوت دادن مسلمان است: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ﴾ [النحل: 125]. یعنی: «مردمان را با سخنان استوار و با حکمت به راه پروردگار فرا خوان.»

دعوت دادن به حکمت شامل دعوت دادن کافر و مسلمان می شود، و ما به کفر کافر می نگریم و او را به چیزی دعوت می دهیم که کفرش را نقض می کند، اگر کافر چون نصارا باشد که ادعا کند خدا سومین سه تا است، ما برای او بیان می داریم که چنین چیزی از نظر عقلی و از دیدگاه نصوص شرعی امکان پذیر نیست، و همانطور که خداوند متعال بیان داشته است، به او می گوئیم: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَٰهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [الأنبياء: 22]. یعنی: «اگر در آسمانها و زمین غیر از الله معبودها و خدایانی می بودند، قطعاً آسمانها و زمین تباه می گردید»، و خداوند متعال فرموده است: ﴿مَا اتَّخَذَ ٱللَّهُ مِنۡ وَلَدٍۭ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ ٱلۡهٖۤ اِذَا لَذَهَبَ كُلُّ ٱلۡهٖۤ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٍۭ﴾ [المؤمنون: 19]. یعنی: «خداوند نه فرزندی برای خود برگرفته است، و نه معبودی با او بوده است، چرا که اگر معبودی با او می بود هر معبودی به آفریدگان خود می پرداخت، و هریک از معبودان برتری و چیرگی می جست» و بیان می کنیم که معبود یکی است و عیسی بنده خدا و پیامبرش می باشد، و

مادرش زنی راستگو بوده است و هردو انسان بوده‌اند، و غذا می‌خورند و آب می‌نوشیدند و اگر معبود می‌بودند، نیاز به آب و غذا نداشتند.

مهم این است که ما کافر را نخست با باطل کردن کفرش که به آن معتقد است دعوت می‌دهیم، اما به روشی که از همه شیوه‌ها بهتر است، او را دعوت می‌دهیم، و سپس خوبی‌ها و محاسن اسلام را در حال و آینده برایش توضیح می‌دهیم، و مضرات کفر را در دنیا و در آخرت برایش بیان می‌کنیم.

دعوت خدمتگزار به اسلام واجب است

{۹۲} اگر کسی خدمتگزار مرد یا زنی داشته باشد که کافر است، آیا باید آن را به اسلام

دعوت دهد؟

* بله بر او واجب است که آن‌ها را به اسلام دعوت دهد، مگر این که کسی باشد که آن‌ها را دعوت بدهد، و اغلب اینطور است که افرادی که در خانه او است و تحت تکفل او قرار دارد، کسی جز او آن‌ها را دعوت نخواهد داد، و فرموده الهی بر واجب بودن دعوت بر او دلالت می‌کند که فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: 125]. یعنی: «ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر جدال کن»، پیامبر ﷺ وقتی معاذ را به یمن فرستاد فرمود: آن‌ها را به اسلام فراخوان^(۱). و اسلام با دعوت زبانی و عملی انتشار می‌یابد، همانطور که در ابتدای طلوع اسلام همینگونه انتشار یافت.

و همه فضیلت دعوت دادن به راه خدا را می‌دانند، و هرگاه فردی توسط انسان هدایت شود، خداوند به همان اندازه به او پاداش می‌دهد، چون فردی که مردم را به سوی خیر و

(۱) - برای تخریج این حدیث به صفحه (۲۹) مراجعه کنید.

خوبی راهنمایی می کند، مانند کسی است که آن را انجام می دهد، و پیامبر ﷺ فرموده است: اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، برایت از شتران سرخ مو بهتر است^(۱).

راه را برای آن‌ها باز نگذارید، وقتی با شما رو به رو می شوند

{۹۳} میان حدیثی که ما را تشویق می کند که هرگاه نصرانی را دیدیم راه را برای او تنگ کنیم، و احادیثی که دلالت بر دعوت دادن نصرانی به اسلام می نماید، چگونه تطبیق دهیم؟

* باید دانست که سرور دعوتگران پیامبر ﷺ است، و او بهترین راهنماست، و از همه مصلحت مردم را بهتر می داند، پس وقتی این مطلب را دانستیم هرگونه فهمی از کلام پیامبر که مخالف حکمت باشد، باید از چنین فهمیدنی پرهیز کنیم، و بدانیم که ما سخن پیامبر ﷺ را اشتباه فهمیده‌ایم و نباید احادیث پیامبر ﷺ را طبق عقل و فهم خود تفسیر کنیم، زیرا عقول و افهام ما ناقص است، بلکه ظوابطی عمومی در شریعت وجود دارد که مسائل فردی ویژه به آنان بازگردانده می شود، پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَالتَّصَارِيءَ بِالسَّلَامِ وَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فِي طَرِيقٍ فَأَضْطَرُّوهُمْ إِلَى أَضْيَقِهِ»^(۲). یعنی: «ابتدا بر یهود و نصارا سلام نکنید، و هرگاه در راه با آن‌ها برخورد کردید، راه را برای آن‌ها تنگ کنید». به کلمه (لا تبدؤا) «ابتدا شروع نکنید» در اول حدیث و کلمه (وإذا لقيتموهم) «و هرگاه با آن‌ها روبرو شدید» در آخر حدیث توجه کنید، و اول حدیث را با آخر آن مقایسه کنید، معنی حدیث اینطور می شود: وقتی با آن‌ها روبرو شدید، راه را برای آن‌ها باز نگذارید، تا راه برای آن‌ها گشاده و برای شما تنگ باشد، بلکه شما مسیر خود و حرکت خود را ادامه بدهید، و اگر راه تنگ می شد بگذارید، برای آن‌ها تنگ شود. و اگر نه مشخص است که پیامبر ﷺ چنین نمی کردند که هرگاه کافری را می دید، راه را برایش تنگ کند، و پیامبر ﷺ با یهودیان چنین برخوردی

(۱) - برای تخریج این حدیث به صفحه (۱۴) مراجعه کنید.

(۲) - مسلم به روایت ابوهریره (۱۳ / ۲۱۶۷) کتاب السلام، باب (۴).

در مدینه نداشت، و همچنین اصحاب پیامبر بعد از فتح شهرها چنین نمی‌کردند. بلکه معنی حدیث این است که ابتدا به آن‌ها اسلام نکنید، راه را به خاطر عبور آن‌ها گشاده نکنید، وقتی با آن‌ها روبرو شدید، متفرق نشوید، تا راه برای عبور آن‌ها باز شود، و تا به راحتی آن‌ها بگذارند، بلکه شما همچنان راهتان را ادامه دهید، و اگر راه تنگ بود، بگذارید آن‌ها با تنگی مواجه شوند. این است معنی حدیث و در این مفهوم اعتراضی نیست و در این حدیث جز اظهار عزت مسلمان و این که مسلمان برای هیچکسی جز خدا ذلت قبول نمی‌کند، چیزی دیگر منظور نیست، و نیز این مطلب مانع دعوت دادن کفار به اسلام نیست، زیرا دعوت دادن کافر به اسلام امر مطلوبی است و به ویژه افرادی که توانایی دعوت دادن کفار به اسلام را دارند، بر آن‌ها واجب است به اندازه توان خود کفار را به اسلام فرا خوانند.

حکم انعقاد مناظره میان ادیان

{۹۴} آیا انعقاد جلسه مناظره، میان ادیان درست است، مانند مناظره دعوتگر احمد

دیدات و کشیش نصرانی؟

* مناظره میان مسلمانان و کفار در صورت نیاز واجب است، خداوند تعالی به پیامبرش ﷺ گفته است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۱۶﴾﴾ [آل عمران: ۶۴]. یعنی: «بگو ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرید، پس هرگاه سر برتابند بگویند: گواه باشید که ما مسلم و منقاد هستیم». و داستان مناظره ابراهیم با پادشاهی که در مورد پروردگارش با او به مجادله برخاسته بود، و مناظره ابراهیم با قومش برای ما مشخص است، ابراهیم با قومش مناظره کرد و گفت: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿۷۶﴾﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ

لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ [الأنعام: 76-79]. یعنی: «هنگامی که شب او را دربر گرفت، ستاره‌ای را دید، گفت: این پروردگار من است، اما هنگامی که غروب کرد، گفت: من غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم، و هنگامی که ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است، ولی هنگام که غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه خواهم بود، و هنگامی که خورشید را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است، اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم! من بی‌گمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم، بی‌گمان من روی به سوی ذاتی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و به کنارم و از زمره مشرکان نیستم» اما باید فردی که مناظره می‌کند، علم به اسلام و به دینی که طرف مناظره‌کننده به آن معتقد است، علم و آگاهی داشته باشد، تا بتواند طرف را محکوم و ساکت نماید، چون فردی که مناظره می‌کند به دو چیز نیاز دارد، یکی اثبات دلیل خود و دوم باطل کردن دلیل طرف، و برای این کار راهی جز شناخت داشتن بر عقیده طرف مقابل نیست، تا اینگونه بتواند دلایل او را درهم بشکند، و باید دعوت‌گران به اسلام بدانند که دلایل اهل باطل ضعیف و شکستنی است، و عقیده باطل آن‌ها از بین خواهد رفت، همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا أَسْتَجِيبَ لَهُمْ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ [الشوری: 16]. یعنی: «کسانی که در باره خدا به مخاصمه و مجادله می‌پردازند، و دلیل و برهان ذکر می‌کنند، آنهم زمانی که پذیرفته شده است، خصومت آنان بیهوده و دلایل و براهین ایشان در پیشگاه پروردگارشان باطل و ناپذیرفتنی است، و خشم شدید گریبانگیرشان می‌گردد و عذاب سختی خواهند داشت».

و فرموده است: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾ [الأنبياء: 18]. یعنی: «بلکه حق را به جان باطل می‌اندازیم و حق، مغز سر

باطل را از هم می‌پاشد، و باطل هرچه زودتر محو و نابود می‌شود، وای بر شما به سبب توصیفی که می‌کنید».

و من شاهد قسمتی از مناظره‌ای که میان دعوتگر اسلامی احمد دیدات و کشیش مسیحی انجام گرفت بودم، و بسیار مورد پسندم واقع شد، و به من اطلاع داده شد که در نهایت، او آن کشیش را شکست داده و کشیش از مناظره دست کشیده و ناتوانی خویش را اظهار کرده است.

اظهار شادی برای مسلمان شدن کافر اشکالی ندارد

{۹۵} آیا جایز است به مناسبت مسلمان شدن یکی از مشرکین در محلی که او کار می‌کند، جشن بگیریم، و این بخاطر بدست آوردن دل آن‌ها و مسلمان شدن آن‌ها انجام گیرد؟ * اظهار شادی و خوشحالی برای مسلمان شدن کافر اشکالی ندارد، بشرط این که آن را عید و جشن قرار ندهیم که هر سال تکرار شود، زیرا در اسلام به جز عید فطر و عید قربان و عید هفته یعنی جمعه عیدی وجود ندارد.

و غذا درست کردن و مهمانی فردی که اسلام آورده، به خاطر تشویق و بدست آوردن دل او اشکالی ندارد، به شرط این که هر سال در آن تاریخ جشن بگیریم و تکرار نشود، و چنین کاری به خاطر دل بسته کردن مردم به اسلام است و درست است.

آیا در هنگام فرا رسیدن عید مسیحیان می‌توان به آن‌ها تبریک گفت

{۹۶} آیا تبریک گفتن به مسیحیان به مناسبت اعیاد و جشن‌هایشان جایز است؟ * بهتر است به جای مسیحیان بگوییم نصارا، چون کلمه مسیحیان به دین آن‌ها مشروعیت می‌دهد، یعنی آن‌ها منتسب به عیسی بن مریم هستند. در صورتی که ما می‌دانیم که عیسی بن مریم علیه السلام بنی اسرائیل را به محمد صلی الله علیه و آله مژده داده است، و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ [الصف: 6]. یعنی: «و خاطر نشان ساز زمانی

را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما بوده، و توراتی را که پیش من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم».

پس وقتی این‌ها به محمد کفر ورزیده‌اند، آن‌ها در حقیقت به عیسی هم کفر ورزیده‌اند، چون آن‌ها مژده‌ای که او آن‌ها را به آن مژده داده بود، نپذیرفته و رد کردند. بنابراین، ما آن‌ها را به همان اسم می‌خوانیم که خداوند آن‌ها را در قرآن توصیف نموده، و به همان چیزی که پیامبر خدا در سنت خود آن‌ها را بدان متصف کرده است، و علماء مسلمین نیز به پیروی از کتاب و سنت آن‌ها را نصارا نامیده‌اند، پس ما می‌گوییم: نصارا وقتی به محمد کفر ورزیده‌اند، در حقیقت به عیسی هم کفر ورزیده‌اند و نمی‌توان آن‌ها را به عیسی منسوب کرد، اما آن‌ها می‌گویند که: عیسی بن مریم آن‌ها را به آمدن پیامبری مژده داده است که اسمش احمد است، و پیامبری که آمده محمد است و ما منتظر احمد هستیم، و محمد آن کس نیست که عیسی ما را به آمدن او بشارت داده است، پاسخ این تلبیس و شبه چیست؟ در جواب می‌گوییم: خداوند تعال فرموده است: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْبَيِّنَاتِ﴾ و جاء فعل ماضی است، و دلالت می‌کند که این پیامبر آمده است، و آیا پیامبری غیر از محمد ﷺ بعد از عیسی آمده است، هرگز پیش آن‌ها پیامبری جز محمد ﷺ نیامده است. بنابراین، بر آن‌ها واجب است که به محمد ﷺ و همچنین به عیسی ایمان بیاورند: ﴿ءَاْمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاْمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵]. یعنی: «فرستاده خدا معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است، و مؤمنان بدان باور دارند، همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیغمبرانش ایمان دارند».

بنابراین، پیامبر ﷺ فرموده است: «هر کسی گواهی دهد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، و محمد پیامبر خدا است و عیسی بنده و پیامبر خدا است...»^(۱)

پس ایمان تکمیل نمی‌شود، مگر این که ایمان داشته باشیم که عیسی عليه السلام بنده خدا و پیامبر خدا است، و ما مانند نصارا نمی‌گوییم که عیسی پسر خدا است، و عیسی خدا است و نه مانند یهودی‌ها می‌گوییم که عیسی دروغگو است، و پیامبر خدا نیست، بلکه ما می‌گوییم که: عیسی پیامبر خدا بوده که برای قومش از طرف خدا فرستاده شده است و شریعت عیسی و دیگر پیامبران با شریعت محمد ﷺ منسوخ شده است، اما تبریک گفتن نصارا و یهود به خاطر اعیادشان به اتفاق اهل علم حرام و ناجایز است، همانطور که شمس الدین زرعی رحمته در کتاب (احکام أهل الذمة) گفته است: «تبریک گفتن کفار به شعائر ویژه کفر به اتفاق حرام است، مثل این که به آن‌ها بگویند: عید شما مبارک و مانند آن پس اگر چنین جمله‌ای کفر نباشد از محرمات است، زیرا تبریک گفتن عید به منزله این است که او را به خاطر سجده کردن صلیب تبریک بگویند، بلکه چنین تبریکی گناهش پیش خدا از تبریک گفتن کسی به خاطر نوشیدن شراب و یا قتل و زنا و غیره بیشتر است، و بسیاری از افراد که دین برایشان اهمیت ندارد مرتکب چنین کاری می‌شوند، و زشتی کار خود را نمی‌دانند» (والله اعلم).

اسلام دین حق است

{۹۷} علمای کرام در مورد افرادی که از دین، به خاطر اهداف شخصی خود استفاده می‌کنند، چه می‌گویند؟

* اسلام همانطور که معروف است، دین حق است، و خداوند متعال به پیامبرش فرموده است: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [البقرة: ۱۱۹]. یعنی: «ما تو را همراه با حقایق

(۱) - قسمتی از حدیثی که بخاری به روایت عباده بن صامت رضی الله عنه روایت کرده است به شماره (۳۴۳۵) الفتح (۵۴۶ / ۶) کتاب احادیث الأنبياء باب (۴۷) و مسلم (۴۶ - ۲۸) کتاب الإیمان، باب (۱۰).

یقینی فرستادیم، تا مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی». و دین اسلام بالاتر و مهمتر از این است که انسان آن را هدف برای برای رسیدن به اهداف شخصی خود قرار دهد، و هرکسی ادعا می‌کند که از یاوران و حامیان اسلام است، باید گفتار و کردار او به اسلام عرضه شود، تا معلوم گردد که آیا در ادعای خود صادق است یا نه، زیرا منافقین همه می‌گویند: ما به اسلام چنگ زده‌ایم و هرگاه فردی سخن‌هایشان را بشنود، فکر می‌کند مؤمن‌اند، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿۱﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲﴾﴾ [المنافقون: 1-2]. یعنی: «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که حتما فرستاده خدا هستی، خداوند می‌داند که تو فرستاده خدا می‌باشی، ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند، آنان سوگندهای خود را سپری می‌گردانند و از راه خدا باز می‌دارند، ایشان چه کار بدی می‌کنند».

و در ادامه این بحث فرموده است: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهم خُشْبٌ مَّسْنَدَةٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ ﴿۳﴾﴾ [المنافقون: 4]. یعنی: «هنگامی که ایشان را می‌بینی پیکر و سیمای‌شان تو را می‌گیرد و به شگفت می‌آورد، و هنگامی که به سخن درمی‌آیند به سخنان‌شان گوش فرا می‌دهی، آنان انگار تخته‌هایی هستند که تکیه داده شده باشند، هر فردی را بر ضد خود می‌پندارند و هر آوازی را به زیان خویش، آنان را دشمنان بشمار و از ایشان برحذر باشد، خدایشان بکشد چگونه برگردانده می‌شوند».

منافقان چنان بیان و گفتار شیوایی دارند که وقتی انسان حرف‌هایشان را می‌شنود، بلافاصله خوب به سخن‌هایشان گوش می‌دهد و گمان می‌برد که آن‌ها برحق و راه درست قرار دارند. به هر حال، جایز نیست که انسان دین اسلامی را راهی برای رسیدن به اهداف شخصی و وسیله‌ای برای دست پیدا کردن به دنیا قرار دهد، بلکه او باید به اسلام چنگ بزند،

تا از ثمرات بزرگ آن که عزت و اقتدار و حکومت در زمین است، قبل از پاداش جهان آخرت در دنیا بهره‌مند شود، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: 55]. یعنی: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است، همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به آرامش مبدل می‌سازد، مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند».

و خداوند متعال فرموده است: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أَنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: 97]. یعنی: «هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد، و مؤمن باشد بدو زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و پاداش آنان را بر طبق کارهایشان خواهیم داد».

جهاد با منافقین مانند جهاد با کفار نیست

{۹۸} بهترین راه برای مقابله با جنگی که بعضی از فرزندان مسلمین از لایکی‌ها (علمانی) و دیگران، علیه مسلمین و اسلام به راه انداخته‌اند چیست؟

* امت اسلامی باید با هر سلاحی که با آن به سوی مسلمین هدف‌گیری شده به صورت مناسبی مقابله کند. بنابراین، کسانی که با افکار و گفتار با اسلام مبارزه می‌کنند، لازم است بطلان فکر آن‌ها با دلایل فکری و عقلی و دلایل شرعی بیان شود، و افرادی که از ناحیه اقتصادی به مبارزه با اسلام برمی‌خیزند، لازم است تهاجم آن‌ها دفع شود، بلکه در صورت امکان به وسیله‌ای که آن‌ها به مبارزهٔ اسلام برخاسته‌اند، با همان وسیله بر آن‌ها حمله‌ور شد.

و بیان کرده شود که بهترین راه برای اقتصاد عادلانه روش اسلام است، و کسانی که با اسلحه به جنگ اسلام می آیند، باید با آنچه مناسب است، در برابر اسلحه آنها مقاومت کرد. بنابراین، خداوند متعال فرموده است: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَهْدِ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَعْلَظَ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٩﴾﴾ [التحریم: ۹]. یعنی: «ای پیغمبر با کافران و منافقان جهاد و پیکار بکن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است، و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است.»

و مشخص است که جهاد با منافقین با جهاد با کفار تفاوت داد، زیرا جهاد با منافقین به وسیله علم و بیان انجام می گیرد، و با کفار با گلوله و شمشیر جهاد می شود.

خداوند در قرآن مجید یهود و نصاری را جزو کافران شمرده است

{۹۹} یکی از سخنرانان در مسجدی از مساجد اروپا در یکی از درسهایش گفت که: تکفیر یهود و نصارا جایز نیست، و شما می دانید بیشتر افرادی که در مساجد اروپا برای وعظ و درس می روند، سرمایه علمی ایشان اندک است. و ما می ترسیم چنین سخنی منتشر شود، امید است در این زمینه توضیح کاملی ارائه دهید؟

* چنین سخنی گمراهی و گاهی کفر است، چون خداوند تعالی در قرآن کفر یهود و نصارا را بیان کرده و فرموده است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضِلُّونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلْتَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾﴾ [التوبة: ۳۰ - ۳۱]. یعنی: «یهودیان می گویند: عُزَيْر پسر خدا است، و نصارا می گویند: مسیح پسر خدا است، این سخنی است که آنان به زبان می گویند، آنان به گفتار کافرانی می ماند که پیش از آنان همچنین می گفتند: خداوند کافران را نفرین و نابود کند، چگونه بازداشته می شوند، یهودیان و نصارا علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته اند، مسیح پسر مریم را نیز خدا

می‌شمارند، بدیشان جز این دستور داده نشده است که تنها خدای یگانه را بپرستند و بس جز خدا معبود به حقی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهایی است که ایشان آن‌ها را انباز قرار می‌دهند».

پس این آیه دلالت بر این دارد که آن‌ها مشرک هستند، و خداوند در آیاتی دیگر کفر آن‌ها را به صراحت بیان نموده است و فرموده: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ [المائدة: ۷۲]. یعنی: «بی‌گمان کسانی کافر شده‌اند که می‌گویند: خدا همان مسیح پسر مریم است».

و فرموده: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ﴾ [المائدة: ۷۳]. یعنی: «بی‌گمان کسانی کافراند که می‌گویند که: خداوند یکی از سه خدا است».

و فرموده: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ﴾ [المائدة: ۷۸]. یعنی: کافران بنی اسرائیل بر داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند، و خداوند فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾ [البینة: ۶]. یعنی: «مسلماناً کافران اهل کتاب و مشرکان جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند»، و آیات و احادیث در این مورد زیاد است، پس اگر کسی کفر یهود و نصارد را انکار کند که به محمد ﷺ ایمان نیاوردند، و او را تکذیب کردند، به معنی این است که خدا را تکذیب کرده است، و تکذیب خدا کفر است، و اگر در کفر آن‌ها شکی داشته باشد در کفر او شکی نیست. سبحان الله!! این مرد چگونه می‌تواند بگوید که: به این‌ها نباید کافر گفت، در حالی که آن‌ها می‌گویند: خداوند سومین سه‌تاست و خداوند آن‌ها را تکفیر کرده است، و چگونه راضی نیست که این‌ها تکفیر شوند، در حالی که آن‌ها می‌گویند: مسیح فرزند خدا است، و می‌گویند: دست خدا بسته است، و می‌گویند: خداوند فقیر و ما غنی هستیم!؟

چگونه تکفیر آن‌ها و اطلاق کلمه کفر بر این‌ها را نمی‌پسندد، در حالی که این‌ها پروردگارش را به چنین صفات زشتی که همه عیب و دشنام و ناسزا است متصف می‌کنند!؟

من از این مرد می‌خواهم که به سوی خدا باز گردد، و توبه کند و این گفته الهی را بخواند که فرموده است: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾ [القلم: 9]. یعنی: «ایشان دوست می‌دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند» (بدین امید که برخی از فرمان‌های خدا را به خاطر آنان ترک کنی، و در بعضی از مسائل با ایشان همگام و هماهنگ شوی) و در کفر یهود و نصارا با ایشان سازش و مدهانت نکند، و برای هریک بیان کند که آن‌ها کافر و از اهل جهنم هستند، پیامبر ﷺ فرموده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، هیچکسی از این امت یعنی (امت دعوت) چه یهود چه نصرانی که دعوت مرا بشنود و به آنچه من از جانب خدا آورده‌ام ایمان نیاورد، سپس بمیرد حتماً از اهل جهنم خواهد بود»^(۱).

بنابراین، بر این گوینده لازم است که بسوی خدا باز گردد، و از این دروغ بزرگ توبه کند، و به صراحت اعلام کند که این‌ها کافر هستند، و اهل جهنم‌اند، و این که بر آن‌ها لازم است از پیامبر امی محمد ﷺ پیروی کنند، زیرا محمد مژده عیسی ﷺ است، و محمد برای یهود و نصارا شناخته شده است و آن‌ها او را همانطور می‌شناسند که فرزندان خود را می‌شناسند، خداوند تعالی فرموده است: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: 157]. یعنی: «کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده خدا پیغمبر امی که در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌سازد، و فرو می‌اندازد و بند و زنجیر را از ایشان بدر می‌آورد، پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند، و

(۱) - مسلم به روایت ابوهریره ؓ (۲۴۰ / ۱۵۳) کتاب الإیمان باب (۷۰).

وی را یاری دهند و از نوری پیروی کنند که به همراه او نازل شده است، بی‌گمان آنان رستگارند».

و عیسی به آمدن محمد ﷺ مژده داده است، و خداوند در قرآن سخن عیسی را حکایت کرده است: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾ [الصف: 6]. یعنی: «و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما بوده، و توراتی را که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، مژده می‌دهم، اما هنگامی که آن پیغمبر همراه با معجزات روشن و دلایل متقن به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است».

وقتی فردی که به آمدنش مژده داده بود، یعنی احمد، با دلایل روشن پیش آن‌ها آمد، گفتند: این سحر آشکاری است. بنابراین، ما ادعای این نصارا را رد می‌کنیم که گفتند: فردی که عیسی به آمدنش مژده داده احمد است نه محمد. ما می‌گوییم که خداوند فرموده است:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾

و بعد از عیسی پیامبری جز محمد ﷺ نیامده و محمد، احمد است، اما خداوند به عیسی الهام کرد که محمد را احمد بنامد، چون احمد اسم تفضیل از ماده حمد است، و محمد بیشتر از همه مردم خدا را ستایش می‌کند و از همه مردم دارای صفات کاملتری است که پیش از همه سزاوار ستایش است، پس اگر احمد را اسم تفضیل از باب اسم فاعل قرار دهیم، به معنی بنده‌ای که بیشتر از همه مردم خدا را ستایش می‌کند، خواهد بود، و اگر صیغه تفضیل را از باب مفعول قرار دهیم به معنی، فردی که بیشتر از همه مردم سزاوار حمد و ستایش است، می‌شود، پس او حامد (ستایش‌کننده) و محمود (ستایش‌شونده) است که با کاملترین صیغه که بر حمد دلالت کند، یعنی احمد نامگذاری شده است.

و من می گویم: هر کسی که گمان کند در زمین دینی غیر از دین اسلام هست که خداوند آن را می پذیرد، چنین کسی کافر است و هیچ شکی در کفر او نیست، چون خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ [آل عمران: 85]. یعنی: «و کسی که غیر از اسلام آیینی برگزیند، از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود»، و خداوند فرموده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: 3]. یعنی: «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین پسند خدا برای شما برگزیدم».

و نیز می فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: 19]. یعنی: «بی گمان دین در پیشگاه خدا اسلام است».

بنابراین، برای بار دوم تکرار می کنم که این گوینده باید توجه کند و برای همه مردم بیان کند که یهود و نصارا کافر هستند، چون برای آنها اقامه حجت شده و رسالت به آنها رسیده، اما آنها از روی عناد و کینه کفر ورزیدند.

و یهود با (مغضوب علیهم) افرادی که خدا بر آنها خشم گرفته نامیده می شوند، چون آنها حق را دانسته و با آن مخالفت ورزیدند و به نصاری (ضالین) گمراهان گفته می شود، چون آنها به دنبال حق بودند، اما گمراه شده و به حق نرسیدند، اما اکنون همه آنها حق را شناختند، ولی با آن مخالفت ورزیدند. بنابراین، همه آنها سزاوار و در معرض خشم الهی هستند، و من همه یهود و نصاری را دعوت می دهم که به خدا و تمام پیامبرانش ایمان بیاورند و از محمد ﷺ پیروی کنند، چون آنها در کتابهایشان به همین چیز دستور داده شده اند، همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَدَايَ أُصِيبُ بِهِ مِنْ أَشَاءِ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الذین يتبعون الرسول التي الأمي الذی

يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ قُلْ يَتَّيِّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾ [الأعراف: 156 - 158]. یعنی: «و برای ما در این دنیا و آن دنیا نیکی مقرر دار، چرا که ما به سوی تو بازگشت کرده‌ایم، گفت: عذاب خود را به هر کس که بخواهم می‌رسانم و رحمت من همه چیز را دربر گرفته است، آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزکاری کنند و زکات بدهند و به آن ایمان بیاورند، کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده، پیغمبر امی که در تورات و انجیل انگاشته می‌یابند، و آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد و بند و زنجیر را از آنان بدر می‌آورد، پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند، و وی را یاری دهند و از نوری پیروی کنند که به همراه او نازل شده است، بی‌گمان آنان رستگارانند، بگو: ای مردم من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم، خدایی که ملک آسمان‌ها و زمین از آن اوست جز او معبود بحق نیست، او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند، پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش آن پیغمبر درس‌نخوانده‌ای که ایمان به خدا و سخن‌هایش دارد از او پیروی کنید تا هدایت یابید.»

و همانطور که پیامبر ﷺ فرموده است: به دو پاداش دست پیدا کنند، سه نفر هستند که به آن‌ها دو پاداش می‌رسد: «مردی از اهل کتاب که به پیامبرش ایمان آورد و به محمد ﷺ هم

ایمان آورده است»^(۱). من به سخنی از صاحب الإقناع در باب حکم مرتد دست پیدا کردم که در ادامه سخنش می‌گوید: «..... یا این که افرادی که دینی غیر از اسلام انتخاب کرده‌اند، مانند نصاری را کافر نداند یا در کفرشان شک کند یا مذهب‌شان را درست بداند، کافر است».

و از شیخ احمد عبدالحلیم نقل شده است که «هرکسی عقیده داشته باشد که کلیساها خانه خدا هستند، و در آن خدا پرستش می‌شود، و کارهایی که یهود و نصاری انجام می‌دهند، عبادت و اطاعت برای خدا و پیروی از پیامبرش محسوب می‌شود و یا این که خداوند کار آن‌ها را دوست می‌دارد، و می‌پسندد و یا آن‌ها را برای بازگشایی کلیساها و اقامه دین یهود و نصاری کمک کند و عقیده داشته باشد که چنین کارهایی طاعت و عبادت الهی هست، چنین فردی کافر است» و همچنین در جایی دیگری گفته است: «هرکسی عقیده داشته باشد که دیدار ذمی‌ها در کلیساهایشان باعث نزدیکی به خدا و عبادتی برای خدا است چنین فردی مرتد و از دین اسلام خارج می‌شود».

و این گفته شیخ مطلبی را که ما در ابتدای پاسخ عرض کردیم تایید می‌کند، و این مطلبی است که در آن ابهامی وجود ندارد. والله المستعان.

(۱) - قسمتی از حدیث بخاری به روایت ابوموسی رضی الله عنه به شماره (۹۷) الفتح (۱ / ۲۲۹) کتاب العلم باب (۳۱) و مسلم (۲۴۱ - ۱۵۴) کتاب الایمان باب (۱۰).